فضل بن شاذان نیشابوری

و

نبرد اندیشه ها در ایران پس از اسلام

گزارش: فریدون جنیدی

فضل بن شاذان نیشابوری

نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام

بیاد اهورا و مهران عزیز
دو شمع سوزان...
که به سپیده‌دم نشابور نرسیدند

فضل‌بن شادان نیشابوری
فریدون جنیدی
خط و طرح: محمد وجدانی
چاپ نخست ۳۵۹گ
تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
چاپ نقش جهان
انتشارات بلخ: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران پلاک ۱۴۱۵ آپارتمان ۶
تلفن ۶۴۱۴۱۷
بها: ۱۰۰ ریال

فهرست

برای نوشتن این دفتر، ازایــن کتابها بهره برده‌ام

آثارالباقیه	ابوریحان بیرونی
الایضاح فضل‌بن شاذان	به‌تصحیح محمد ارموی
انساب	سمعانی
التنبیه	شیخ طوسی
الفهرست	ابن‌الندیم
اوپانیشاد محمد دارشکوه	بکوشش جلالی نائینی
تاریخ بلعمی	چاپ عکس بنیاد فرهنگ ایران
تاریخ طبری	محمد جریر طبری
تلبیس ابلیس	ابوالفرج ابن‌جوزی
حلاج	علی میر فطروس
خاندان نوبختی	عباس اقبال
دیوان ناصر خسرو	مجتبی مینوی ومهدی محقق
زادالمسافرین	ناصر خسرو
سیرالملوک نظام‌الملک	بکوشش هیوبرت دارک
شاهنامه فردوسی	
فرهنگ جهانگیری	جمال‌الدین حسین اینجوشیرازی
قران	
کشف‌الحجب والاستار	اعجاز حسین
گزیده سرودهای ریگ‌ودا	ترجمه جلالی نائینی
لغت فرس	اسدی توسی
مزدیسناوادب پارسی	محمد معین
ملل ونحل شهرستانی (ضمیمهٔ	جلالی نائینی
منتهی‌الارب	عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی‌پور
منطق الطیر	عطار نیشابور
مؤلفات رازی	محمود نجم‌آبادی
هفتاد وسه ملت	به‌تصحیح محمد جواد مشکور
یشت‌ها	پورداود
یادنامهٔ فضل‌بن شاذان	عبدالجلیل فقیدی

پیشگفتار

فضل‌بن شاذان ازدی نیشابوری یکی از بزرگترین متکلمان وفقیهان شیعهٔ نیشابور است که آراء اندیشه‌هایش بروی متکلمان بعدی شیعه موثر بوده است بنابراین بررسی احوال وافکار او می‌باید که در مجموعهٔ تحقیقات مربوط به‌دانشمندان نیشابور جای گیرد. والبته چون وی مبارزات خویش را با سلطه‌جوئی اعراب در لباس تشیع درآورد. تحقیق برروی اندیشه‌های او بایستی که دور از یکسونگری و تعصب صورت پذیرد وآنچه که دراین مختصر آمده گوشه‌هائی از کتاب بزرگ او الایضاح است، با توجه به عقاید مختلفی که درآن زمان در گوشه وکنار این سرزمین جریان داشته.

وبا توجه به‌افکار وعقایدی که دراین زمان در ایران زمین جاری است وبرخی جوانان را گمان برآنست که مثلا فلان تز اجتماعی یك قرن پیش در یك کشور اروپائی بوسیله یك شخص معین بجهان عرضه شده، **مطالعهٔ مختصری در مکتب‌های مذهبی سیاسی اجتماعی‌که ده یا دوازده‌قرن پیش درایران جریان داشته می‌تواند راه‌گشای خوبی برای مطالعه در ریشهٔ مکاتیب اجتماعی جهان بوده باشد، وبررسی مختصر کتاب ایضاح فضل‌بن شاذان دراین دفتر امکان این مطالعه را بدست می‌دهد.**

بنابرآنچه که خود برای بررسی احوال بزرگان نیشابور وبررسی اندیشه‌هایشان معین کرده بودم، شاید پژوهش در آثار واحوال فضل‌بن شادان باین زودی‌ها میسر و ممکن نمی‌شد، اما اشتیاق آقای عبدالصمد ناصری به‌بزرگداشت این فقیه متکلم. وتامین امکانات‌چاپ این نوشته‌ها مرا به‌انجام این امر یاوری نمود.

فریدون جنیدی

هرمزد روز خردادماه

۱۳۵۹/۳/۱

احوال و آثار فضل

در برخی ازکتاب‌ها نام فضل‌بن شادان درردیف عالمان وفقیهان‌شیعه آمده است وبرخی نیز اکتفا به‌اشاره به‌نام فضل‌بن‌شادان رازی، یا قمی کرده‌اند و در برخی کتب نیز نام او از قلم افتاده است.

اما کیفیت کار فضل چنان نبوده است که نام اورا وآثار او را از صفحهٔ روزگار قلم زند. واز جمله شگفتی‌ها آنست که در شهری چون نیشابور که بر اثر ستم مغولان همه مساجد، خانقاه‌ها، مدارس، گورستانها منهدم گردید بقعه وزیارتگاه او از جمله چند اثر معدود برجای مانده است!

مختصری از شرح حال او دراین دفتر نقل می‌شود واز آنجا که سید جلالدین جسینی ارموی معروف به **محدث ارموی**[1] در مقدمهٔ کتاب ایضاح با نکته سنجی کامل ودقت کافی این مهم را بانجام رسانده است، تکرار و دوباره‌کاری و مراجعه به‌اصل مآخذ را لازم ندانستم. منتهی چنانکه گفته شد کوشش خواهم کرد که این‌کار را به‌اختصار برگزار کنم:

فضل‌بن شاذان‌بن خلیل ازدی نیشابوری در سال ۲۶۰ هجری پس‌از آنکه یادگارهای بسیاری ازخود برجای گذاشت، درگذشت.

عده‌ای از نویسندگان اورا بواسطه لقب «ازدی» در اصل عرب می‌دانند که در نیشابور ساکن بوده است. زیرا که در کتب انساب ورجال «ازد» را پدر قبیله‌ای از عرب دانسته‌اند.

عبدالکریم‌بن محمد سمعانی، در کتاب انسان خود می‌گوید:

«ازد بفتح الف وسکون زاء و کسر دال مهمله، نام پدر قبیله‌ای

۱ــ کتاب ایضاح به‌همت و کوشش محدث ارموی با تعلیقات و حواشی بسیار مفصل، حتی با تذکرات برخی دیگر از صاحبنظران ازسوی انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است.

است از عرب واو ازدبن غوث‌بن بنت‌بن مالك‌بن کهلان است و حضرت امیرالمومنین علی (ع) دربعضی اشعار که سابقاً مذکور شده ایشان را ستون ایوان خلافت خود خوانده ودربعضی ایشان را شمشیر خودگفته....»

منتهی‌الارب دراینمورد می‌نویسد:

«ازد بالفتح پدر قبیله‌ایست در یمن که جمیع انصار ازاولاد اویند و پدرش غوث نام داشت...»

گروه دیگر مورخان ونویسندگان نسبت او را به‌قبیلهٔ «ازد» بعید می‌دانند، زیرا که نام پدرفضل شاذان بوده است که بتلفظ امروزی شادان می‌شود، وشادان نامی ایرانی است‌که بدو صورت معنی می‌شود یا شادان بمعنی اسم فاعل‌شاد همچون خندان

یا شاد باضافه پسوند نسبت «ان» همچون اردشیر بابکان یعنی اردشیر منسوب به‌بابك یا پسر بابك. یا خسروکواتان (قبادان) یعنی خسرو پسر کوات (قباد) که نام انوشیروان بوده است. دراینصورت پدر فضل، پسر شخصی بنام شاد خواهد بود..

ودرهردوصورت شکی نیست که «شادان» نامی ایرانی است و اعراب را هیچگاه پروای نهادن نامی ایرانی برفرزندان نبوده. و درهیچ کتاب و تاریخی دیده نشده که یك فرد عرب چنین‌کاری کرده باشد، اگرچه ایرانیان پس از پذیرفتن اسلام بمناسبت آئین جدید نامهای‌عربی برفرزندان خویش می‌نهادند، اما آنان نامهائی چون قذیفه، مظعون،قدامه، مهلب.... را برنامهائی چون آرزو، دل‌انگیز، بهمن... ترجیح می‌دادند. از جمله دلائل ایرانی بودن فضل یکی اینست که در کتاب خود نهی عمر خلیفهٔ دوم را از ازدواج اعراب با ایرانیان و برتری دادن اعراب را بایرانیان شدیداً نکوهش کرده است، واین همانست که پس از فضل بسیاری دیگر ازایرانیان نیز آنرا مورد تقبیح قرارداده‌اند. از جملـه محمد جریر طبری مورخ و مفسر بزرگ اسلامی که ایرانی بود درکتاب المستر شد این‌کار عمر را نکوهش کرده است وگرچه خود طبری‌همواره عمر را با احترام رضی‌اله عنه یادکرده، وپس از او همهٔ ایرانیان‌هنگامیکه به‌این دستور عمر رسیده‌اند اینکار را تقبیح کرده‌اند و این مقدمـــه را گنجایش یادآوری همهٔ آنان نیست.

دیگر نقل روایت «کردیت نکردیت»[۱] از سلمان فارسی، دیگـــر مذهب تشیع او و همه دال براینست که او در اصل عرب نبوده است.

۱ــ یعنی کردید، نکردید... تبدیل ت به‌دال، بمرور صورت می‌گیرد.

.. اما در حال حاضر این مسائل مطرح نیست، اگر اعراب نادانسته برخود تفضیل نهادند تاریخ وگذشت زمان حقایق را روشن کرد.

فضل‌بن‌شادان، چه عرب چه ایرانی، در کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد منابر نیشابور بزرگ پرورش یافت و یکی از بزرگترین متکلمان مذهب خویش گردید، بطوریکه حتی **محمد جریر طبری** نیز برای نوشتن «المستر شد» خویش از نوشته‌های فضل سود برده[۱]، و همهٔ محققان مذهب امامیه حتی مجلسی و محدث نوری نیز همه‌جا به‌گفته‌های او استناد کرده‌اند.

مصحح ایضاح می‌نویسد:

«چون بکتب اهل حل وعقد وارباب رد وقبول از فرقه حقهٔ شیعه نگاه کنیم می‌بینیم که در همه کتب ایشان اعم از رجال و حدیث وتفسیر و کلام وفقه واصول وغیرذلك، در مقام جرح وتعدیل و نفی و اثبات ونقض وابرام بقول فضل اعتنائی بسزا می‌کنند وکلام وی را فوق‌العاده بزرگ می‌شمارند وبسخن وی اهمیتی بی‌حد قائل می‌شوند، و کلمات وی را بدون دغدغه وتزلزل می‌پذیرند....»

ابوالفرج محمدبن اسحق وراق[۲]، **ابن‌الندیم** درکتاب گرامی‌الفهرست درمورد فضل می‌نویسد:

«فضل‌بن شادان نیشابوری فقیه متکلم جلیل‌القدر که کتابها و تصنیفات زیادی دارد از جمله... ونام کتابهایش را ذکر می‌کند»

نجاشی در کتاب رجال خود می‌نویسد:

فضل‌بن شاذان بن‌الخلیل ابومحمد الازدی نیشابوری: پدر او از پیروان یونس بود، واز ابی‌جعفرالثانی وازامام رضا (علیهماالسلام) روایت کرده است واستواری[۳] یگانه از اصحاب ما فقیهان ومتکلمان است ودراین طایفه دارای جلال است، واو در قدر خود مشهورتر از آنست که‌وصفش کنم....»

صاحب خلاصةالاحوال فی معرفه‌الرجال نیز همین شرح را می‌نویسد

۱ــ مقدمه محدث ارموی برایضاح صفحه ده.

۲ــ وراق بمعنی کتابنویس وکتاب فروش، ومرادف واژه ناشر امروزی است شغل وراقی در نزد ایرانیان اهمیت تمام داشته و جهانگردان از بازار وراقان نیشابور و بغداد مطالب زیاد نقل کرده‌اند.

۳ــ ثقه یعنی قابل اطمینان در لغت فارسی دری معادل آن **استوار** است.

فردوسی: چو مهران ستاد آن سخن ها شنید بیاورد با **استوار** آن کلید

و آنگاه اضافه می‌کند، ابومحمد علیه‌السلام دوبار براو رحمت فرستاد، و «کشی» مدح اورا از ائمه (علیهم‌السلام) نقل کرده... واین پیرجلیل‌تر ازآنست که ازاو چشم‌پوشی کنیم، واو رضی‌الله عنه رئیس طایفهٔ ما بود.

ابن داود درکتاب رجال پس ازهمان مقدمات می‌نویسد:

«... حالت او بزرگتر ازآن است که بدان اشاره شود می‌گویند که برابی محمد عسگری(ع) وارد شد، وهنگامیکه خواست خارج گردد، کتابی از تصانیف او بزمین افتاد» پس ابومحمد(ع) آنرا گرفت وبدان نظر افکند ورحمت به‌او فرستاد و ذکر کرد که اوگفت: به‌اهل‌خراسان رشگ می‌برم مکانی‌که فضل درآنجا است واو بدین فخر کفایت‌می‌کند...[1]

این روایت با کمی تغییر ازجانب برخی دیگر هم آمده وآن‌اینست که شخصی دیگر بنام «خورا» یا «توزا» که کتاب فضل را همراه داشته به‌آن حضرت وارد شده وجملات امام در مدح فضل در غیاب او بوده است، واین روایت صحیح‌تر است.

شیخ طوسی از عیون‌الاخبار شیخ صدوق نقل کرده است‌که:

«... عللی که فضل‌بن شاذان در آخر آن ذکر کرده از رضا علی بن موسی بدفعات شنید وهرچیز را بعد از چیز دیگر، پس آنها را جمع کرد وبه‌علی‌بن محمد قتیبهٔ نیشابوری داد» این اندازه را در موردشخصیت علمی ودینی فضل بسنده می‌دانم، چرا که هرچه ازکتابهای مختلف بیاورم، همه در حقیقت همین مسأله را تأیید می‌کند.

مختصری ازاحوال روزگارفضل

فضل در دورانی میزیست که غلبهٔ افکار واندیشه‌ها از هرسو وکنار چون امواج خروشندهٔ دریا زمان وروزگار را درمی‌نوردید. ایرانیان‌که وارث یك فرهنگ عظیم بودند نمی‌توانستند در مقابل کوته‌نظری کارگزاران بنی‌امیه وپس ازآن بنی‌عباس ساکت وخاموش نشینند.

پس اینان برای آنکه بتوانند در مقابل تهاجم بی‌رحمانهٔ آنان‌سلاحی دردست داشته باشند از چندسو شروع به‌نبرد کردند.

آنانکه توانستند همچون ابومسلم وبابك و مازیار دست به‌اسلحه بردند گروهی چون ابن‌خرداد به ابن‌المقفع برای آنکه عظمت فرهنگ ایرانیان را بچشم اعراب بکشند وهم ازنابودی کتابهای ایرانی جلوگیری

۱ــ اغبط اهل الخراسان لمکان الفضل و کونه بین‌اظهرهم،

کنند دست به‌ترجمهٔ کتابهای ایرانی به‌عربی زدند.

گروه بیشماری دست به‌تالیف کتابهای لغت، دستور، تاریخ برای اعراب زدند. وازاین میان چنان هیاهوئی بلند شد که هنوز طنین آن بگوش جهانیان می‌رسد.

کارگزاران ایرانی دربار خلفا محیط را برای پـرورش اندیشه دانشمندان فراهم می‌کردند.

درهمین زمان یك موبد زردشتی در دربار مأمون[1] با شخصی بنام عبداله زندیق[2] مناظره می‌کند ودوبرادر ایرانی پیرامون کرهٔ زمین را اندازه می‌گیرند.

دربار مأمون و جانشینان او پراز غلغله مباحثات علمی، اجتماعی و مذهبی می‌شود وشهر **بغداد**[3] به‌اعتبار وجود کارگزاران دولتی وکبکبه ودبدبهٔ باصطلاح خلفائی که جانشین محمد (ص) خاك‌نشین بودند،خواهی نخواهی مرکز علمی بزرگی می‌شود که از اطراف ممالك اسلامی مدرسان ودانشمندان ودانشجویان را بخود جلب می‌کند. ازاین‌رو ایرانیان در پایتخت فرهنگی بزرگ خود **نیشابور**، مبارزهٔ دامنه‌داری را با بسط اجانب می‌آغازند.

وبزودی آوازهٔ محافل بحث ودرس آن به‌آفاق منتشر می‌شود بازار وراقان نشابور را هیاهو درمی‌گیرد وکتابخانه‌های آن پر از کتابهـــای گونه‌گون از مطالب مختلف می‌گردد.

در همین کتاب نام ونشان دویست فرقه که اکثر آنان در همان‌دوران وجود داشته‌اند آمده است، وهرفرقه برای پیشبرد آرمانهای خود کوشش می‌کرد دراین میان فرقه‌هائی چند از امامیه یا اهل تشیع فعالیت می‌کردند که بنا به‌تحقیق **عباس اقبال** به‌بیش ازبیست رسیده بود، وایشان هر کدام پس از علی‌بن ابیطالب به‌یکی یا گروهی ازائمه اقتدا می‌کردند.

و **فضل‌بن شاذان** دریك‌چنین هیاهوئی متکلم شیعهٔ امامیه بود وتا هنگام مرگ که مصادف با سال وفات امام یازدهم شیعیان بود به‌اولاد علی اقتدا می‌کرد.

اما دریك چنین بحرانی که حتی دامن فرقه‌های شیعه را نیز بشدت

۱ــ آتورفرنبغ

۲ــ بزبان پهلوی گجستك ابالیش یعنی عبداله ملعون.

۳ــ بغ بزبان فارسی بمعنی خدا و ایزد است و بغداد مرادف واژهٔ خداداد است و نام روستای کوچکی در ایران بود که بعدها پایتخت عباسیان گردید.

گرفته بود یك عده از غلاة شیعه[1]، با او مبارزه می‌کردند (غیر از اهل تسنن که خود در معرض خطاب فضل بودند) وبالاخره برای آزار او دستاویزی ساختند ودرنامه‌ای ازقول او نوشتند که «**خدا جسمی است که وصف آن غیر از کلیه مخلوقات وازتمام معانی است...**» و همین مطلب و دیگر دشمن‌های غلاة وخوارج وفرقه‌هائی که مورد تهاجم افکار فضل بودند، باعث تبعید او به‌بیهق[2] گردید.

تا آنکه مریض وعلیل در سال ۲۶۰ هجری از بیهق به‌نیشابور بازگشت. وگویندکه: خود عبدالله‌بن طاهر فضل‌بن شادان را از نیشابور نفی[3] نموده عقیدت اورا در حق شیخین (ابوبکر و عمر) وصدرسلف‌تحقیق نمودند، گفت: ابوبکر را دوست می‌دارم واز عمر بیزارم. گفتند چرا؟ گفت: ازاینکه عباس (عم پیامبر و جد عباسیان) را از شوری (مجلس مشورتی که پس ازمرگ عمر مأمور تعیین خلیفه سوم گردید) خـارج ساخت، چون عهد بنی‌عباس بود این حرف باعث خلاص او گردید.

البته زندگی مردان بزرگ در دریای متلاطم ومواج بشریت همچون امواج کوه پیکر است که هرزمان با مبارزه‌ای وهرجا با موقعیتی‌وکیفیتی جدید روبرو است.

فضل‌بن شاذان دراین مبارزه اگرچه با ناراحتی و دشمنی و عناد روبرو گردید، اما موج عظیمی بود که خود امواج عظیم دیگری را بوجود آورد.

جان او در روان بشریت جریان دارد، وزندگی یعنی جریان وتداوم

امسال که سال ۱۴۰۰ هجری قمری است ، گذشت زمان یکهزارو

۱ــ غلاة یعنی غلو کنندگان و مقصود از کسانیست که در حق ائمه غلو می‌کردند، و در همین کتاب دربارهٔ آنان سخن گفته شده.

۲ــ بیهق یکی ازشهرهای اطراف نیشابور، زادگاه ابوالفضل بیهقی مـورخ زمان غزنویان است که اکنون بنام سبزوار نامیده می‌شود، و جنبش سربداران پس از حملهٔ مغول از آنجا شروع شد.

۳ــ نفی بلد یا به‌اصطلاح امروزی تبعید در مورد فضل‌بن‌شاذان بموجب‌آیه‌ای از قرآن صورت گرفت که امروز بموجب همان آیه مخالفان را اعدام می‌کنند!

انما جزاء والذین یحاربون‌الله...

پس معلوم می‌شود که آیات قرآن برای حکمرانان دستاویزی برای اعمـال خشونت‌ها و قتل‌ها و آزارها بوده است، وگرنه معلوم است که نمی‌توان برای مجازات فضل‌بن شادان و مثلا ارتشبد نصیری از یك آیه استفاده برد.

یکصد وچهل سال قمری ویکهزارویکصد وچهار سال خورشیدی برگور ومزار وبارگاه او می‌گذراند.

کتاب‌های فضل

چنانچه گفته‌اند، **فضل‌بن شادان** پیش ازیکصد وهشتاد کتاب ورساله داشته است[۱] اما نگاهی به‌صورت کتابهائی که نام آنها برجای مانده نشان می‌دهد که اکثر آنها که هرکدام بنام یك کتاب مستقل آمده بخشی از **«الایضاح»** کتاب بزرگ اواست وچنین می‌نماید که فضل پس ازپرداختن رسالات آنها را به‌تناسب موضوع در یك کتاب بزرگ گرد می‌آورده‌است، که ایضاح یکی ازآنانست.

فی‌المثل در کتاب **«کشف‌الحجب والاستار»** چاپ موسسه آسیائی بنگال که اتفاقاً نوشتهٔ مردی نیشابوری مقیم هندوستان بنام **اعجاز حسین‌بن مولانا المفتی‌السید محمد قلی نیشابوری** است، نام بیست کتاب ازنوشته‌های فضل آمده است که چند کتاب ازآن فصولی از ایضاح است همچون **«کتاب متعتین، متعه‌النساء ومتعه‌الحج»**[۲] یا **«کتاب المسح‌علی‌الخفین»** که هردو را در ترجمهٔ قسمت‌هائی از ایضاح‌درپایان کتاب آورده‌ام.

بنابراین گمان بردن باینکه یکصد وهشتاد رسالهٔ فضل‌بن‌شادان هر کدام باندازهٔ ایضاح اوبوده باشد، امری است محال!

جالب اینست که درآن کتاب. نامی از ایضاح **فضل‌بن شادان** نیامده، درحالیکه نام ده کتاب ایضاح از دیگر نویسندگان را ذکر کرده ازجمله

الایضاح فی‌اصول‌الدین از **محمدبن‌الولیدالخراز**

الایضاح فی‌الاعتقادات‌الشرعیه علی مذهب‌الامامیه

علی‌بن محمدبن خراز قمی

ایضاح فی‌الامامه **از شیخ مفیدبن محمدبن محمدبن نعمان حارثی**

ونیز : ایضاح‌الاشتباه ــ ایضاح‌التلبیس ــ ایضاح دفائن‌النواصب ایضاح‌السبل ــ ایضاح‌القواعد ــ ایضاح مخالفةالسنه لنص‌الکتب والسنه ــ

۱ــ کتاب رجال نجاشی صفحه ۲۱۶.

۲ــ محدث ارموی این بخش را در صفحه ۴۳۲ زیر عنوان «ذکر نهی عمرعن متعه‌النساء» آورده است و توضیح داده است که این بخش عنوان نداشت و ما این عنوان را به‌قرینهٔ بخش‌های قبلی از خود اضافه کردیم اما معلوم می‌شود که عنوان باید همین باشد که بنام کتاب مستقل آمده.

ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد...

از جمله کتابهائی که او بررد عقاید برخی فرق نوشته است و نام ۱۹ رسالهٔ آن در فهرست موجود است، همچون رد باطنیه، رد حشویه، رد مرجئه[۱]... درکتاب الایضاح مطالبی آمده است، که تحت اقاویل المرجئه درصفحه ۴۴، اقاویل الخوارج صفحه ۴۸. اقاویل المعتزله صفحه ۵...بیان شده است. ونوشتن اینگونه کتاب‌ها موضوع رایج آن زمان بود که هر کس عقاید گروه شخص دیگری را با دلایلی که می‌آورد رد می‌کرد[۲]

۱ــ دربارهٔ این فرقه‌ها و نام و عقایدشان رجوع کنید به‌بخش هفتاد و دو ملت همین کتاب.

۲ــ از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۳ کتاب کشف‌الحجب والاستار نام ۳۹ کتاب «رد» آمده است یا آنکه توسط افراد خاندان نوبختی ۳۲ کتاب «رد» نوشته شده، که از آن جمله دو کتاب رد بر فرقه‌های شیعه بجز امامیه است، از **ابومحمد حسن‌بن‌موسی** نوبختی به‌نقل از خاندان نوبختی و رجال نجاشی یا، سه‌کتاب «رد علی‌الاسمعیله» از سه نفر، ۱ــ ابی‌الفرج محمدبن‌ابی ۲ــ ابی‌عبدك ۳ــ ابی‌عبدالله محمدبن‌ابراهیم بن جعفر نعمانی. و اینان هرکدام بنحوی عقیدهٔ اسمعیلیهٔ را بزعم‌خود ردکرده‌اند.

برخی از این کتاب‌ها، رد بریك شخص معین بوده است، مثل کتاب‌الرد علی الاسکافی و برخی کتاب رد بریك کتاب رد می‌نوشته‌اند همچون کتاب «رد علی الکندی فی رد علی‌الصناعه الکیمیاء فی‌الممتنع» که کتاب‌نخستین صنعت کیمیاء را رد کرده و کتاب دوم بگمان خویش، کتاب نخستین را رد کرده! و گویا کیمیا ممکن است! از این نوع کتاب ها در زمینهٔ علمی فراوان بوده همچون کتاب‌الرد علی‌المسمعی فی‌رده وعلی‌القائلین بقدم هیولی. **ارسطو و بوعلی** (مشائین) معتقدند که جسم محسوس مرکب از دو جوهر است یکی هیولی دیگر صورت جسمیه و در تمام تحولات و تنقلات جسم، هیولی بحال خود باقی می‌ماند.

مسعمی بر رد این طایفه کتابی نوشته که **رازی آنرا** رد کرده است **افلاطون** و اتباع وی قائلند بدانکه جسم بسیط ولیکن چون قابل صور مختلفه می‌باشد از این جهت نام خود جسم هیولی می‌شود.

ذیمقراطیس و تابعین وی معتقدند که جسم مرکب از اجسام صغاریست که از شدت کوچکی و صلابت قابل قسمت خارجی نمی‌باشد ولی قابل قسمت وهمی وعقلی هست.

متکلمین چنین عقیده دارند که میگویند جسم مرکب از اجزاء لایتجزائی است و آن اجزاء بهیچ نحوی از انحاء قابل قسمت نیستند.

رازی در مسالهٔ فوق علاوه بر بحث در هیولی، شخصاً نیز به‌قدم هیولی معتقد است (برخلاف بسیاری از حکماء که بحدوث عقیده دارند) چنانکه **ناصرخسرو** در زادالمسافرین خود گوید «رازی به‌قدم هیولی معتقد می‌باشد و قول وی راباطل نموده است. برای اطلاع بیشتر زادالمسافرین ۷۳ــ۷۴ ۷۵ــ۷۶ــ۷۷ــ۸۲.

←

صورت کتابهائی که نجاشی در کتاب رجال خود آورده و محدث ارموی نیز آنرا درمقدمه ایضاح آورده است باین شرح است.
۱ـ کتاب‌النقض علی‌الاسکافی فی‌تقویه‌الجسم. ۲ـ کتاب‌العروس که همان کتاب عین است ۳ـ کتاب‌الوعید ۴ـ کتاب ردعلی‌التعطیل ۵ـ کتاب‌الاستطاعه ۶ـ کتاب مسائل فی‌العلم ۷ـ کتاب‌الاعراض والجواهر. ۸ـ کتاب‌العلل ۹ـ کتاب‌الایمان ۱۰ـ کتاب رد علی‌الثنویه. ۱۱ـ کتاب اثبات‌الرجعه ۱۲ـ کتاب‌الرجعه ۱۳ـ کتاب‌الرد علی‌الغالیهٔ‌المحمدیه ۱۴ـ کتب تبیان اصل‌الضلاله ۱۵ـ کتاب‌الرد علی محمدبن کرام ۱۶ـ کتاب التوحید فی‌کتب‌الله. ۱۷ـ کتاب‌الرد علی احمدبن‌الحسین ۱۸ـ کتاب الرد علی‌الاصم ۱۹ـ کتاب فی‌الوعد والوعید آخر (که غیر از کتاب وعید است) ۲۰ـ کتاب‌الرد علی بیان‌بن رباب ۲۱ـ کتاب الردعلی‌الفلاسفه ۲۲ـ کتاب محنه‌الاسلام ۲۳ـ کتاب‌السنن. ۲۴ـ کتاب الاربع مسائل فی‌الامامه ۲۵ـ کتاب‌الرد علی‌المنانیه ۲۶ـ کتاب‌الفرائض الکبیر ۲۷ـ کتاب‌الفرائض‌الاوسط. ۲۸ـ کتاب‌الفرائض‌الصغیر ۲۹ـ کتاب‌المسح علی الخفین ـ ۳۰ کتاب‌الرد علی‌المرجئه ۳۱ـ کتاب‌الرد علی‌القرامطه[1] ۳۲ـ کتاب‌الطلاق ۳۳ـ کتاب مسائل‌البلدان ۳۴ـ کتاب‌الرد علی‌البائسه[2] ۳۵ـ کتاب‌اللطیف ـ ۳۶ـ کتاب القائم علیه‌السلام[3] ۳۷ـ کتاب‌الملاحم ۳۸ـ کتاب حذوالنعل بالنعل (یعنی برابری نعل به‌نعل، وهمانست که امروز طابق‌بالنعل بالنعل گفته می‌شود) ۳۹ـ کتاب امامه‌الکبیر ۴۰ـ کتاب فضل امیرالمومنین علیه‌السلام ۴۱ـ کتاب معرفةالهدی والضلاله ۴۲ـ کتاب التعری والحاصل ۴۳ـ کتاب‌الخصال فی‌الامامه ۴۴ـ کتاب‌المعیار

ص ۱۹۴ مولفات رازی دکتر محمود نجم‌آبادی
ابوالقاسم کعبی کتابی بنام المسترشد، بعنوان رد برکتاب انصاف ابوجعفربن قبهٔ رازی، نوشت، ووی کتابی بنام المستثبت بر رد آن نوشت. بازکعبی کتاب نقض‌المستثبت بر رد آن نوشت، ودراین‌هنگام رازی مرده بود وگرنه این رشتهٔ زنجیر گسسته نمی‌شد. رجال نجاشی ۲۶۶ وخاندان نوبختی ۹۵.

۱ـ در کشف‌الحجب «رد علی الباطنیه و قرامطه» آمده است.

۲ـ شاید مقصود فرقه ناوسیه است.

۳ـ این کتاب و کتاب اثبات رجعه و نیز کتاب رجعه بایستی که از آخرین تالیفات فضل بوده باشد زیرا که سال وفات امام حسن عسکری با سال درگذشت فضل یکی است (۲۶۰ هجری) و اگر مسألهٔ رجعت و قائم بودن امام دوازدهم در همین سال مطرح شده، این کتاب‌ها نیز درهمان سال نوشته شده. مگر آنکه اثبات رجعت، اشاره به‌رجعت وزنده شدن دوبارهٔ انسانها باشد، که از اصول دین اسلام‌است.

والموازنه ۴۵ــ کتاب‌الرد علی‌الحشویه ۴۶ــ کتاب النجاح فی عمل‌شهر رمضان ۴۷ــ کتاب‌الرد علی‌الحسن البصری فی‌التفضیل ۴۸ــ کتاب‌النسبه بین‌الجبریه والبتریه این ۴۸ کتاب را **نجاشی** از **ابوالعباس‌بن نوح**، واواز **احمدبن جعفر**، واو از **احمدبن ادریس‌بن احمد**، واو از **علی‌بن احمدبن قتیبهٔ نیشابوری**، ازکتب فضل‌بن شاذان نقل کرده.

نام بیست کتاب نیز در کشف‌الحجب والاستار از فضل آمده است‌که ازآن میان چهارده کتاب را **نجاشی** درفهرست خود یاد کرده است وشش کتاب دیگر به‌این شرح است که در فهرست **ابن‌الندیم** هم دیده می‌شود:

۱ــ تفسیرالقران علی مذهب‌العامه

۲ــ کتاب‌السنن فی‌الفقه علی طریقه‌العامه

۳ــ کتاب‌القراءت علی مذهب‌العامه

که نام این کتابها نشان می‌دهد که آنها را برای عامیان بزبان‌ساده نوشته است. **ابن‌الندیم** نیز متذکر این نکته شده است که او برای عامه کتابهای زیادی نوشته، اما **محدث‌ارموی** حدس می‌زند که این سه‌کتاب از فضل‌بن‌شاذان رازی باشد.

۴ــ کتاب رد علی‌المثلثه[1]

۵ــ کتاب‌النقض من یدعی‌الفلسفه فی‌التوحید والاعراض والجواهر کتاب نقض آنچه که فلاسفه در توحید وجواهر واعراض می‌گویند.

۶ــ کتاب‌التوحید من کتب‌الله‌المنزله الاربعه وهوکتاب‌الرد علی یزیدبن بزیع‌الخارجی.

این کتاب نیز چنانکه ازنامش پیدا است، توحید را از چهارکتاب نازل شده ازسوی خدا آورده ودرآن به‌رد آراء یزیدبن بزیع پرداخته دربخش ترجمه قسمت‌هائی ازایضاح به‌مطلبی برمی‌خوریم که مغایر بااین کتاب است و در جای خود خواهید خواند.

اگر به‌این فهرست نام کتابهای زیر را نیز اضافه کنیم، جمع همهٔ آنها، فهرستی می‌شود که ابن‌الندیم گزارش کرده: کتاب مسائل‌والجوابات

کتاب مسائل فی‌العالم وحدوثه

کتاب‌الرد علی جبائیه

۱ــ نام کتاب رد علی‌الثنویه در فهرست نجاشی آمده و از نام آن پیدا است که مذهب دوگانگی را رد کرده است، و این کتاب نیز نشان آنست که در آن به‌رد عقیدهٔ سه‌گانگی پرداخته و بگمان من مقصود مذهب زروانی، یا اشاره به‌پدر، پسر روح‌القدس عیسوی است، تا تحقیقات بعدی چه نشان دهد.

کتاب رد علی‌الاصم (مقصود از اصم ابوبکر عبدالرحمن‌بن کیسان اصم است

کتاب رد علی‌ابی عبید فی‌الطلاق

کتاب رد علی احمدبن یحیی

کتاب‌التنبیه فی‌الجبر والتشبیه

کتاب مسائل متفرقه (که احتمال می‌دهند همین ایضاح بوده باشد)

نام بیش از شست کتاب فضل‌بن شاذان برجای مانده است اما همانطـور که پیش ازاین گفتم نباید تصور کرد که همهٔ این نام‌ها شامل کتابهای بزرگ است بلکه بیشتر نظر به‌رسالات وحتی مقالات کوتاه دارند، واز آنجا که درهیچیك از فهرست‌های برجای مانده نام ایضاح موجود نیست، می‌توان داوری کرد که فضل یا یکی از شاگردانش مجموعه‌ای ازچندین کتاب یا رسالهٔ اورا جمع کرده کتاب ایضاح را تشکیل داده‌اند.

کتابهای غیر منهبی فضل

همهٔ این مطالب موجب نشود که گمان بریم، فضل بن شاذان فقط درباره امور مذهبی کتاب نوشته است!

واگرچه بیشتر وقت او صرف نوشتن اینگونه کتابها شد اماکتابهائی دیگر نیز در سایر زمینه‌ها نوشته است که در فهرست ازآنها نام برده شد، و لازم است‌که نام اینگونه کتابها یکجا نوشته شود وآن ازاینقراراست:

کتاب عروس، که مختصر کتاب‌العین است

کتاب‌العمل

کتاب مسائل‌البلدان

کتاب‌المعیار والموازنه

کتاب حذوالنعل بالنعل

کتاب‌الملاحم (پیش‌گوئیها)

اما متاسفانه نه‌تنها نام همه کتابهای او برجای نمانده بلکه ازآنهاکه نام هم هست بیشتر نشان برجای نیست.

ایضاح[1]

چون کتاب الایضاح فضل‌بن‌شاذان بزرگترین کتابی است که از نوشته‌ها وآثار او برجای مانده،

۱ــ ایضاح در لغت بمعنی روشنگری است.

پس لازم می‌آید که در نوشتن کتابی در بارهٔ وی، روش خود او یا روش این‌کتاب، پیش گرفته شود!

فصل دراین‌کتاب پس از خطبهٔ آغازین، ابتدا نظر به‌اختلافات امت اسلامی می‌اندازد، آنگاه به‌شرح اقاویل برخی از فرقه‌های اسلامی (که درآن زمان مشخص بود) می‌پردازد ونکاتی را از طریق انتقاد مورد نظر قرار می‌دهد.

آنگاه ذکری از علماء اصحاب حدیث پیش می‌آورد، سپس به‌ذکر برخی عقاید سست بعضی ازآنان می‌پردازد آنگاه بموضـــوع خـــلافت ابی‌بکر ودیگر خلفای راشدین می‌رسد که نکات قابل انتقاد آنرا برمی شمارد، پس ازآن بنقل مطالبی در حکمرانی سه خلیفهٔ اول واینکه برخی کارهای آنان محل ایراد بوده است. مثلا:

نقل ابی‌بکر وسهم اقوام از خمس

قول عمر دراینکه علی در خلافت محق‌تر بود

آنچه که عمر در خلافت خود بساخت آن نبود که رسول‌الله وابی‌بکر ساختند.

قول عمر دراینکه هرکسی فقیه‌تر از عمر است.

رد نظر اهل سنت که رسول‌اله برای جانشینی خود وصیت نکرده

ایراد به‌وضو گرفتن اهل سنت ایراد به‌سجدات فریضه درنماز

در قراءت قرآن شخص جنب درحمام

در ذبائح اهل کتاب

در اغذیه وحبوبات آنان

درآنچه که نسبت بصدر سورهٔ برائت می‌گویند در اینکه عمر جمعی از قارئین را در یمامه بکشت

درموضوع زنا

در آنچه که راجع به‌سورهٔ احزاب وسورهٔ لم یکن می‌گویند در مخالفت‌هائی که عمر با سایر اصحاب رسول می‌کرد

در اخباری که از نبی درارتداد برخی از صحابه آمده

بحث در طلاق

بحث در متعه

مشاجراتی که بین عایشه و حفصه و عثمان درگرفت تناقضاتی که در آراء شیخین (ابی‌بکر وعمر) هست

خروج عایشه از مکه وغضب بر عثمان

دراینکه نبی مسکرات نمی‌آشامید
دراینکه عمر شراب دوست می‌داشت ومی‌نوشید
حد زدن عمر فرزندش را ومرگ او
اعتراض بربعضی فتوی‌ها
نهی عمر از ازدواج ایرانیان با اعراب!
برتری دادن عمر اعراب را برایرانیان
برابری دادن علی ایرانیان واعراب را
تکذیب آنکه به‌نبی دربارهٔ قتل روافض داده‌اند برتری دادن علی برشیخین ایجاب شرك نمی‌کند
اختلاف اهل عراق (ایران) واهل حجاز در بعضی صورتهای طلاق، نماز ونیایش ابی‌بکر بمردمان واینکه آیا این نیایش او بمردمان دلیل خلافتش می‌شود یا نه؟
در تخطئه مردمان ابراهیم و یوسف ونوح وسلیمان، کیفیت گرفتن بیعت ازعلی برای ابی‌بکر
آنچه که از ابی‌بن‌کعب نقل می‌کنند
انکار او عثمان را
در مرك ابی‌بن کعب واینکه او سیدالمسلمین نامیده می‌شد
برخی ازحکایات عجیب
در علم علی
در راهنمائی‌هائی که علی به عمر کرد
مطاعنی که بر علی زده‌اند.
رد برخی ازروایات واقاویل اهل سنت وشرح بسیار مفصل راجع به‌ارث.

بیطرفانه باید گفت که فضل برخی ازاین اقاویل را با دلیل قوی رد کرده است وبرخی را با چشم‌پوشی مردود دانسته

فی‌المثل اقرار عمر باینکه هرکسی فقیه‌تر ازاو است واقعاً گذشت وبزرگی اورا می‌رساند ودلیلی بر نادانی اونمی‌شود!

داستان بروایت فضل چنین است:

روایت می‌کنید از عبدالاعلی از سعیدبن قتاده که عمربن خطاب برای مردمان خطبه می‌گفت. پس‌گفت: مبادا بدانم که مردی ازدواج کرده است به‌بیش ازچهارصد درهم مهر، مگرآنکه اورا جزا وعقوبت رسانم!

زنی ازآن‌میان گفت: یا عمر، این (عقوبت) برما وتو نیست قول خدای برتر وعادلانه‌تر ازقول تو است برای کسیکه پیروی می‌کند.

عمر گفت: قول خدای چیست؟

گفت: خدای عزوجل می‌گوید: هرگاه خواستید زوجی بجای زوج دیگر بگیرید اگر به‌یکی ازآنان مال بسیار (قنطار) داده باشید. از آن چیزی مگیرید. آیا به‌بدی آشکار وبهتان چیزی می‌گیرید؟[1]

وقنطار بیشتر از چهارصد درهم است!

پس عمر گفت که: هرکس فقیه‌تر از عمر است! آنگاه به‌منبربرگشت وچنین خطبه کرد که: ای مردمان من نهی کرده بودم که‌کسی به‌بیش ازچهارصد درهم مهر، ازدواج نکند وزنی فقیه‌تر از عمر برمن آمد و بکتاب خدای حجت‌کرد. همانا که مهر به‌تراضی مسلمانان است.[2]

بنظر من این گذشت عمر شایسته تکریم است، اگرچه اکثر شیعه آنرا جزو مطاعن عمر آورده‌اند (مجلسی درطعن ششم از مطاعن عمر در ثامن‌البحار)[3]

ونیز فضل برخی ایرادات بسیار بجا بر بعضی از اقاویل عجیب صاحبان حدیث گرفته است که حتی یك کودك هم بدرستی گفتار فضل وسخافت طبع گوینده، اقرار می‌کند[4]، اما دیدیم که بعدها نیز نظیر این

۱ــ آیه ۲۵ از سورهٔ نساء:

و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج واتیتم احدیهن قنطاراً فلا تاخذو منه شیئاً اتاخذونه بهتاناً و اثما مبینا

۲ــ آنچه را که محمد جریری در اوصاف عمر می‌گوید، دربارهٔ نکاح ومهری که خود عمر برای همسر خویش قرارداد چنین است:

«... سالش آن روز کی بمرد، پنجاه و هفت بود و بهمه زندگانی هفت زن کرده بود: یکی زینب بنت مطعون، و دیگر ام‌کلثوم بنت حرول‌الخزاعی و سه‌دیگر قریبه بنت ابی‌امیه المخزومی، و حلیمه بنت الحارث، و جمیله بنت عاصم‌الانصاری و عاتله بنت رید و هفتم ام‌کلثوم بنت علی‌بن‌ابی‌طالب به چهل هزار درم بزنی کرده بود این دختر علی را». صفحه ۷۳. بلعمی چاپ عکسی از نسخه خطی آستان قدس.

۳ــ حاشیهٔ صفحه ۱۹۵ ایضاح و نیز ۲۹۶ ثامن‌البحار.

۴ــ سخافت برخی از این گفتارها بقدری است که من در خود ندیدم که آنرا ترجمه کنم. عین جملهٔ عربی را می‌نویسم تا هر کس خود بخواهد به‌یاری‌لغت نامه آنرا ترجمه نماید.

یك فتوی از منصورالمعتمر، و سعیدبن جبیر: لوان رجلا لف ذکره بحریر، ثم ادخله فرج امرأه لم یکن زانیاً. صفحه ۹۱ ایضاح و نیز نظائر این فتوی که در حاشیه صفحه ۲۹۹ همان کتاب آمده

گونه اقاویل حتی در کتب مسائل شیعیان وارد شد

بنا به‌مسائلی که گذشت بهتر آنست که به‌پیروی از فضل‌بن شاذان به‌بررسی عقاید وآراء فرقه‌های گونه‌گونی که در جهان اسلام وبویژه در ایران پدید آمده بود (که معدودی ازآن فرق در زمان فضل هنوزرایج نبود) بپردازیم.

جنگ هفتاد ودوملت

برخورد آراء وعقاید از دورانهای باستان درمیان ملت‌ها دیـده می‌شود والبته هر عقیدهٔ نو ممکن است که گروهی را گرد خود جمع آورد که این‌خود تشکیل گروه‌ها وفرقه‌های مختلف را می‌دهد، باز در هرگروه ممکن است شخصی، مریدی شاگردی... مطالبی به‌ایده‌واندیشهٔ اصلی بیفزاید که آن نیز ایجاد فرقه‌ای در فرقهٔ اصلی را می‌کند بنابراین گاهی دیده می‌شد که دربین گروهها، فرقه‌هائی هستند که ازآن چندین فرقه برخاسته

این فرقه‌ها در زمانها ومکانهای گونه‌گون، صورتهای گوناگون بخود می‌گیرند مثلا در یونان باستان تحت عنوان مکاتیب فلسفی در می‌آیند، ودرهند پاکستان به‌ایجاد دوره‌هائی از سیر اندیشهٔ هند همچون دوران وداها، برهماها اوپانیشادها... منتهی می‌شود.

در ممالك اسلامی بویژه درایران پس از اسلام نیز این گروه‌ها تحت عنوان فرقه‌های اسلامی درآمده‌اند زیرا که فضای حاکم بردوران ایجاب وحدت دین را می‌کرد، وفرقه‌های مختلف در حکم شاخه‌هائی از درخت دین[1] بودند که هرکدام همچون جوانه‌ای ازگوشه‌ای سربرآوردند، بعضی به‌تیغ تیز باغبان یعنی حاکمان زمان، خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس از بیخ‌بریده شدند، وبرخی در فضای مساعد به‌رشد پرداخته برروی زمین گسترده سایه‌گستر گردیدند.

از جمله مذاهبی که با مخالفت‌های عجیب روزگاران روبرو بود مذهب تشیع (بطور عموم) بشمار می‌رود که پیروان آن در هرزمان به نوعی مورد آزار وشکنجه عاملان اموی وعباسی بودند گاهی بنام رافضه زمانی بنام قرمطی، وگاهی بعنوان زندیق... موزد غضب‌خلفا یاکارگزاران تاتار نژادشان در ایران بودند وکتابهای ایرانی پر است از سرگذشت‌های

۱ــ اگرچه برخی یا بیشتر آنها مخالف این بودند.

هول‌انگیزی که بر سراین گروه رفته است وبا آنکه مذهب حاکم برایران تا قرون هشتم ونهم سنت وجماعت بوده است‌معلوم نیست براثرچه‌انگیزه‌ای یکباره ورق برمی‌گردد وتشیع بیشتر خاك ایران را می‌گیرد، واینهم‌یکی ازحرکت‌های موج ماننده اجتماعی تاریخی ملت‌ها است. زیرا که اول‌بار تشیع در مصر برخاست[1]، پس ایرانیان دنبالهٔ آنرا گرفتند، باز در حالیکه درایران با آن مبارزه می‌شد مصر یکپارچه تحت مذهب اسمعیلیه درآمدند وحتی خلیفه‌ای برای خود غیر ازخلیفهٔ بغداد داشتند، وشیعیان جهـان برای زیارت بدانجا می‌رفتند، وهیچکس را سرمبارزه با آنان نبود،آنگاه باردیگر تشیع از مصر رخت برمی‌بندد وازصحاری عربستان بسوی ایران می‌آید ومذهب رسمی اکثریت را تشکیل می‌دهد!

گوئی این حرکت موج ماننده بس شگفت، مانند دوبازوی اهـرم عمل کرده است‌که گاهی دراین سو برفراز است ودرآنسودرفرود وهنگامی که دراینسوی روبه‌نشیب می‌گذارد درآنسوی روبه‌اوج می‌نهد وچه‌کوته نظرند آنانکه بقول سعدی شیراز:

خیال بسته وبرباد عمر تکیه زده

به پنج روزه که در عشرت وتمنائی

باری گونه‌گونی وپریشانی آراء واندیشه‌ها در ایران، که البته هر یك فقط خود را مسلمان می‌دانستند ودیگران را کافر، موجب گردیدکه زمزمه‌ای ساز شود که طی آن حدیثی از پیامبر اسلام بیاورندکه: جملهٔ آراء و عقاید جاری در آنزمان باطل است وفقط یك مذهب برحق است. وازآنجا که در زمانی، که تعیین آن مشکل است، هفتاد وسه فرقه برشمرده بودند، بنابراین گذاشته شد که بگویند هفتاد ودوفرقه باطل و یکی صحیح

۱ــ الفهرست زیر نام علی‌ابن اسمعیل بن میثم‌النمار می‌نویسد. نخستین کسی که در مذهب امامت سخن گفت علی‌بن‌اسمعیل بن میثم نمار از اجل پیروان علی رضی‌الله عنه بود.

محمد جریر طبری نیز بروز تشیع را درزمان عثمان درمصر بپیروی ازعبداله‌بن سیار، که اهل یمن بود وادعا کرده بود که محمد ص به‌جهان بازخواهدگشت باین شرح آورده: «گروهی این بپذیرفتند ومتابع وی شدند. چون دید کی این سخن دردل مردمان جای گرفت، آنکه گفت کی: خدایرا تعالی، برزمین صد و بیست و چهار هزار پیغامبربود و هر پیغامبری را وزیری بود، و پیغامبر ما را علی وزیر بود و حق خلافت ویرا است و عثمان بخود گرفته است، کی عمر چون بمرد، کار بشوری افکند همه بر علی اتفاق کردند، وی عمرالعاص را بفریفت تا کار بعثمان افکند... بلعمی چاپ عکسی صفحه ۱۱۲.

است

ازاین طرز تلقی سه حدیث سربرآوردکه نخستین آن چنین است[1]

افتراقت‌الیهود علی احدی وسبعین فرقه وافترقت النصاری علی اثینن وسبعین فرقه، وتفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه

یعنی‌جهودان به‌هفتاد ویك‌فرقه وعیسویان به‌هفتاد ودوگروه‌گردیدند. و پیروان من هفتاد وسه‌گروه شوند.

ونیز:

ان بنی اسرائیل افترقت علی احدی وسبعین فرقه، وان‌امتی‌ستفترق علی‌اثنتین وسبعین فرقه کلها فی‌النار الا واحده وهی‌الجماعه

یعنی همانا که بنی‌اسرائیل به‌هفتاد ویك فرقه تقسیم شدند وپیروان من نیز به‌هفتاد ودوگروه شوند. همگان در آتش‌اند مگر یك گروه وآن سنت وجماعت است.

وبالاخره:

لیاتین علی امتی ما اتی علی‌بنی‌اسرائیل. تفرق بنی اسرائیل علی اثنتین و سبعین ملة ، وستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة تزید علیهم مله،کلهم فی‌النارالاملة واحده

یعنی:

برامت من همان رودکه بربنی اسرائیل رفت، آنان به‌هفتاد ودوملت متفرق شدند، وامت من نیز به‌هفتاد وسه گروه، یك ملت به‌آنان اضافه می‌شود، همگان درآتش‌اند مگر یك ملت

واین سه حدیث ساختگی است زیرا که درهمین کتاب نام ونشان بیش ازدویست گروه را می‌خوانید، پس اگر قبول کنیم که سخنان‌پیامبر اسلام براست بوده است. وجود اینهمه گروه وفرقه علاوه برهفتاد وسه ملت نشان می‌دهد که حدیث‌ها ساختگی است

اکنون پس ازاین مقدمات، اصولی کلی ازعقاید گروه‌های مختلف را بررسی کنیم، تا معلوم گردد که هرگروه چه گفته‌اند و**اینهمه غوغای جهانیان از چیست، برای چیست!**

اصول این بررسی غیر ازآنچه که در کتاب‌های قدیم چون **الفهرست**

---

[1]ــ هفتاد و سه ملت صفحه ۵ و نیز الفرق‌بین‌الفرق چاپ مصر صفحات ۹ــ۱۲

رجال نجاشی، ملل ونحل. تبصرةالعوام. تلبیس ابلیس[1]، تاریخ طبری، سیرالملوك... وغیره آمده، در زمان حال نخست بوسیلهٔ استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی وپس ازآن بوسیلهٔ استاد محمد رضا جلالی نائینی در ملل و نحل شهرستانی جمع آمده

آنگاه کتاب هفتاد وسه ملت که شرح آن در پانویس پایان بخش گروه‌ها آمده به‌انجام این مهم یاری کرده

با این‌حال گاهی در پانویس اشاره به‌مراجع اصلی نیز شده است وآن هم بدان جهت است که خوانندگان را بسوی کتابهای گذشتگان برای پژوهش بیشتر راهبری کند.

پژوهش وتفحص در سیر اندیشهٔ مردمان دریائی است کرانه ناپدید که بایستی غواصان گوهر معنی درآن غوطه‌ها زنند وبقول پیر ما سعدی:

گرچه دریا را نمی‌بیند کنار

غرقه حالی دست وپائی می‌زند

قبل از بر شمردن همهٔ گروهها به‌ترتیب الفبائی بد نیست مروری در برخی عقاید بس شگفت درآنزمان بشود

مثلا فرقه معطلیه گویند که عالم همیشه بوده است، وخواهد بود وهرگز نباشد که نباشد.

عالم خانه‌ایست، بی‌خانه خدا مشمرومعطل است، لیس فی‌الدار غیرنا

۱ــ تلبیس ابلیس یا نقدالعلم والعلماء نام کتابی است‌که ابوالفرج‌عبدالرحمن بن جوزی به‌عربی نوشته است، و نسخه‌ای از آن در مصر بچاپ رسیده.

مولف این کتاب عقاید و نظرات گروهی مردمان را تلبیسی می‌داند که ابلیس براندیشه آنان روا داشته، و این تلبیس را در وجوه مختلف شرح داده از آن جمله: تلبیس در سوفسطائیان، در دهریه، طبعایعین، ثنویه، فلاسفه و تابعین آنان، در پیروان هیاکل در بت‌پرستان، پرستندگان آتش و خورشید و ماه، در جاهلیه، هندوان، یهود، نصاری، صابئین، مجوس، در منجمان و پیروان فلك، در منکران بعثت، در قائلین به‌تناسخ، در خوارج، رافضه، باطنیه (باطنیه، اسمعیلیه، السبعیة، الباتلیه، المحره، القرامطه، الخرمیه، التعلیمیه) در اصحاب حدیث، درفقها (تلبیس او به‌ایشان که بیان خود را در جدل و سخنان فلاسفه داخل می‌کنند و اعتمادی که به‌این اوضاع دارند) در وعاظ و قصه‌گویان در اهل لغت، در شعراء در کاملانی از دانشمندان، و در امراء و سلاطین.

و باین ترتیب نشان می‌دهد که هرجا که اندیشه‌ای هست احتمال تلبیس اهریمن نیز در آنجا هست.

دیار، کس درخانه نیست واگر هست مائیم[1]

فرقه مهملیه گویند: آفریدگار غنی مطلق است. از بندگان. بدان حضرت سود وزیان نمی‌رسد. هرچه خواهید بکنید، وهرچون که خواهید باشید، که ندای **یاایهاالناس انتم‌الفقراء الی‌الله والله هوالغنی حمید**[2] بدنیا درداده‌اند، وهمه را ازبندگی رهانیده‌اند ومهمل گذاشته‌اند واحکام شرع برداشته، وخدای را با خلق هیچ‌کاری نیست، وازعبادت وطاعت منزه، وازمعاصی ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمی‌رسد.

فرقه خوفیه گویند: از سلطان عادل، دوستان را چه ترس ووهم؟ هرکس که خدای تعالی را دوست دارد. ترسی که دارد ازنادانی باشد و گرنه چرا باید که دوست از دوست هراسد[3].

فرقه نجاریه گویند: چون گفتن زبان، وگرفتن دست ورفتن پای، آفریدهٔ خدا است وبقدرت اوست واین قوتها در آدمی او نهاده است وآدمی را او آفریده است **والله خلقکم وما تعملون**[4] پس معلوم‌شد که فعل بندگان فعل اوست، پس اگر جزا دهد بندگان را، به‌فعل خود جزا داده باشد نه برفعل ایشان. چون ایشان را از ذات خداوند افعالست، نه‌اقوال[5]

فرقهٔ شمراخیه گویند دنیا بمثل مرغزاری است، بستانی است‌داردنیا. وزنان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند، وریحان برای بوییدن است، پس هیچ باکی نباشد کسی را که فحش وزنا کند وبا همه زنان مجامعت حلال ومباح دانند، چه محرم وچه غیر محرم. موقوف میل طبیعت هرزن که خود را تسلیم تو کرد ملك عین تست، عقد و نکاح و حضور شهود واذن ولی حاجت نیست...

۱ــ صفحه ۲۱ هفتاد وسه ملت، واین درست مخالف دین اسلام است که می‌گوید جهان قدیم نیست بلکه آفریده شده. مدلول قرآن در اینمورد چنین است: **الله‌الذی خلق‌السموات والارض فی سته ایام، ثم استوی فی‌العرش.** یعنی خدا آنست‌که‌آسمانها وزمین را در شش روز بیافرید آنگاه در عرش قرار گرفت

۲ــ آیه ۱۶ سورهٔ فاطر. یعنی ای مردمان شما در برابر خدا فقرائی هستید و خدای ثروتمند ستایش شده است

۳ــ صفحه ۲۸ همان کتاب. واین عقیده مخالف دین اسلام است که درقرآن همه‌جا مردمان را از خدا ترسانیده است، بویژه پاسخی که در همان کتاب براین گروه آمده به‌آیهٔ ۹۷ سورهٔ اعراف استناد جسته که **ولایامن مکرالله الا قوم‌الخاسرون.** یعنی از مکر خدا فقط زیانکاران خود را در امان می‌دانند

۴ــ آیه ۹۴ سوره صافات یعنی خدا شما وآنچه را که انجام می‌دهید آفریده

۵ــ صفحه ۵۷ همان کتاب

دراین میان گروههائی هم بودند که ازافکار دیگر ملل متاثربودند همچون اندیشه فلاسفیه که برخی آراء یونانی درآن دخیل بود، وتناسخیه که کاملا بهره‌گیر اندیشهٔ هندیان بودند. وصاحب کتاب هفتاد وسه ملت آنانرا هم جزو فرقه‌های اسلامی آورده است:

فلاسفیه و حکماء یونان آنچه اهل (اسلام‌اند!) ازاین طایفه اطباء حاذق ومنجمان واثق باشند، گویند: الحشر للارواح لا للاشیاء[1] چون جسد بنی‌آدم مرکبست، بعدالموت (پس ازمرگ) هرجزوی به‌اصل‌خود راجع گردد، واجزای لایتجزی شده متلاشی شود ومعدوم واعادت معدوم محال، اما روح متجزی نیست ترکیب ندارد از مجرداتست وجوهر ملایکه. لاجرم فنا بروی راه ندارد، وهرآینه حشر باشد ارواح را. قالب‌عدم‌شد.[2]

فرقهٔ تناسخیه گویند چون آدمی را کار بسرآید و پیك اجل درآید، جان او چون از این قالب جدا گردد، در صورتی رود مناسب حال او، اگر نیکوکاری بوده باشد، جان در صورتی تعلق گیرد باجمال و حسن و کمال، تا باشد خوش وقت باشد و نزد خلق عزیز و گرامی، و بنزد ایشان بهشت این باشد، و اگر عاصی و بدکار بوده باشد، جان بعد از مفارقت از بدن در صورتی رود قبیح و مکروه وزشت وناخوش، تا باشد در این صورت و در دار دنیا ذلیل و خوار و بدبخت و بی‌مراد باشد، و در مذهب این طایفه دوزخ این باشد، و اگر تقدیر کنیم بهیمه

۱ــ البته یونانیان به‌عربی سخن نمی‌گفته‌اند اما این جمله ازکتابی یونانی‌که به‌عربی ترجمه شده است گرفته شده. نظیر این در بیشتر کتابهای فلسفی و حتی عرفانی ایران پس ازاسلام دیده شده که ازیك حکیم یونانی مثل ارسطو، جمله‌ای به‌عربی نقل می‌شود!

۲ــ این جمله به‌سبك جملات فلاسفهٔ مغلق‌گوی آمده وفهم آن برجوانان مشکل است مقصود اینست که، همینکه در مرگ پیکر انسان متلاشی شد، هرکدام از عناصر وترکیباتی که درآن است ازآن جدا شد. بسوی اصل خود می‌رود. مثل آب بدن که بخار می‌شود وبسوی آسمان وپس ازآن دریا می‌رود، فسفر آن جدا، کلسیم‌آن جدا، آهن آن جدا، پراکنده می‌شوند. وبه‌اصل خود می‌پیوندند، پس قیامت برای پیکروتن آدمی نیست، بلکه روح که مجرد است وازگوهر فرشتگان، در قیامت حشر دارد.

ناصر خسرو که معتقد به‌حشر ارواح (نه تن) بوده در اینمورد اشعار فراوانی دارد ازجمله:

گویمت چگونه شود زنده، کوهلاك شود — آب بازآب شود، خاك بازخاك شود
جانش زی فراز شود. تنش زی مغاك‌شود — تن سوی پلید شود، پاك بازپاك‌شود

صورت (بصورت جانوران) بوده باشد، همگی همت برخوردن و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمه گرفتار شود. و اگر سبع‌صفت (درنده) بوده باشد و درنده، جان او بصورت گرنده پدید آید، و اگر ملك سیرت و فرشته صفت بوده باشد، کلی همت برطاعت و عبادت و تحصیل معرفت و کم خوردن و قناعت وداعیهٔ خیرات و حسنات دروی غالب بوده باشد، چون از این صورت بیرون رود. پدیدآید در صورت دیگر زیبا و دلربا، در جهان مراد یابد و کام بیند، در دنیا می‌باشد تا مکافات عمل خود ببیند، و علیهذا ملوك و سلاطین و امرا و خواجگان و اهل نعمت و ثروت که در راحت می‌باشند وتنعم می‌کنند وآسایش می‌بینند مکافاتهای عمل‌های ایشان است که پیش ازاین بصورت در ریاضت و مجاهــدت بوده‌اند و دربندگی[1] یکی از این گروه‌ها فرقهٔ وضعیه است که‌نه‌تنها معتقد به اسلام نیست بلکه دیگر پیامبران را هم در ردیف دانشمندان آورده!

فرقه وضعیه گویند: انبیاء و رسل علیهم‌السلام عاقلان عالم بوده‌اند وزیرکان جهان و حکیمان خرده‌دان. حکم را کار فرموده‌اند و برخلق شفقت نموده‌اند و قانون و قاعده در میان خلق نهادند و نام آنرا شریعت کردند و گفتند: حکم بارخداست. و حکمت بعبارت آوردند و گفتند کلام یار خداست، تا در دلها اثر سخن ایشان جای گیرد، **اهل زمین از آن حقیرترند که از آسمان برایشان پیغام‌آید.** چنانك در اسطرلاب‌محقق شده که جرم آفتاب و عرض و قرص او هفت‌بار هفت‌هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ است[2]، وازروی زمین چند سنگ آسیائی بیش نمی‌ماند (یعنی با این اندازه او را از روی زمین باندزه سنگ آسیائی می‌بینیم) و همچنین در جنب آسمان، زمین نیز محقر باشد و مختصر نماید، چنانك گفته‌اند.

شعر

زمین در جنب این نه سقف مینا   چو خشخاشی بود برروی دریـا

اکنون باید قیاس کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان برایشان حکمی آید! و امر و نهی معقول نمی‌آید و در فهم نمی‌گنجد.

در مقابل این گروه که هیچکس را بعنوان پیامبر خدانمی‌پذیرفتند،

۱ــ صفحه ۳۱ همان‌کتاب

۲ــ ۴۹ هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ یعنی ۴۹۰۰۰×۶×۷۰۰۰×۶ یـا ۱۵،۳۳۲،۰۰۰،۰۰۰ ده میلیارد وسیصد وسی ودومیلیون کیلومتر مربع... پس این محاسبه زیاد دور از محاسبات امروزی نیست

گروهی بود که همهٔ پیامبران را برسمیت می‌شناخت.

فرقهٔ راوندیه گویند: صدو چهار کتاب که از آسمان بر انبیا نزول کرد. چون صحف آدم و صحف شیث و صحف ادریس و صجف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی، به‌همه عمل کردن حـ قاست و خواندن همه ثواب و احکام هم باقی، هیچ از آنها نگوئیم که منسوخ است، جهت آنك نسخ دلیل ندامت باشد گوئیم حکمی کرد خدایتعالی و باز پشیمان شد و منسوخ گردانید، و آن حکم را برداشت! این معنی نشاید[1]. و یا آنکه حکمی کرد وباز بدانست که مصلحت نیست در آن حکم! و این نیز هم نمی‌شاید. پس معلوم شد که چون همه‌کلام خدا است، حکم برجا است.

***

با این مقدمه روشن می‌شود که تمام گروههائی که در ایران پس ازاسلام بوده‌اند، مسلمان نبوده‌اند، پس بترتیب الفبا شرح مختصر هر گروه را می‌خوانیم:

۱ــ اثنی‌عشریه فرقه‌ای از شیعه معتقد به‌دوازده امام. گروهی از سخنوران این‌فرقه‌عدد۱۲ را با دوازده ماه سال وتعداد حروف‌امیرالمومنین وغیره سنجیده‌اند ان عده‌الشهورعبدله اثنی‌عشر شهرأ‌ــقطعنا هم اثنی‌عشره اسباطا. «لااله‌الاالله» و «امیرالمومنین» نیز شامل ۱۲ حرف می‌باشد.

۲ــ اسحاقیه: ازفرق کیسانیه ومنسوب باسحق‌بن عمرو می‌باشند.

۴ــ اسحاقیه دیگر: منسوب به‌اسحق‌بن حارث از غلاة شیعه‌اند که بعقیدهٔ آنان جنگ با مشرکان بعهدهٔ محمد و جنگ با منافقان بعهدهٔ علی است و بین نبوت و امامت فرقی نمی‌نهند.

۵ــ اسماعیلیه: که گویند مدار احکام ائمه برهفت است مانندایام هفته و آسمانهای هفتگانه و ستارگان سبعه...

۱ــ چون در قرآن کریم برخی ازآیات بوسیلهٔ آیات دیگر نسخ شده، (وهمین یکی از دلایل مخالفان قرآن بود) این عقیده ضمن آنکه به‌همهٔ ادیان نظر دارد، آیهٔ ۱۵۱ سورهٔ بقره را نیز شامل می‌شود که: ما تنسخ من‌آیة او ننسهاتات بخیرمنها اومثلها الم تعلم ان‌الله علی کلی شیئی قدیر یعنی آنچه را ازآیات که نسخ می‌کنیم یا فراموش می‌کنیم، بهتر ازآن، یا مثل آنرا (درآیه‌ای دیگر) می‌آوریم! آیا نمی‌دانی که خدا به‌هرچیز توانا است؟

از زمان حسن صباح تا زمان هلاکوخان دارای قدرت زیاد بودند و دراین زمان قلاع آنان بدست هلاکو افتاد و ایشان نیز از قدرت افتادند. از زمان ناصرالدین شاه نیز که آقاخان رئیس این فرقه از ایران خارج شد قدرت و اهمیت این عده کمتر شد ولی در هندوستان و کشورهای دیگر هنوز پیروان زیاد دارند رجوع شود به باطنیه.

۶ـ **اصحاب الکساء:** این عده را عقیده براین بوده که حضرات محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه هر پنج‌تن یك شخصند و روح در ایشان بالسویه حال شده، از این رو، فاطمه را نیز «فاطم» می‌نامند که صورت تانیث ندارد.

تولیت بعداله فی‌الدین خمسه نبیاً و سبطیه و شیخاً و فاطماً

یعنی پس از خدا ولایت دین با پنج نفر است. نبی و پسران او (حسن و حسین) و شیخ و پیر (علی) و فاطم.

۷ـ **امامیه:** نام عموم فرقه‌هائی است‌که پس از محمد ص به‌امامت علی‌ابن ابیطالب قائلند، ولی پس از او بین آنان فرقه‌هائی ایجاد می‌شود که هرکدام تبعیت ازیکی ازفرزندان یا نوادگانش را می‌پذیرند. عباس اقبال نام بیست فرقهٔ امامیه را آورده است که هنگام وفات امام یازدهم وجود داشتند. و هریك دیگران را نفی می‌کردند.

۸ـ **امریه:** از فرقه‌های غلاة‌اند که آنان علی‌ع‌را با محمد ص در امر نبوت شریك می‌دانند.

۹ـ **اهل افراط:** که اهل غلو نیز نامیده شده‌اند زیرا بعضی از امامان را تا حدخدا بالا برده‌اند، و در همین بخش به‌یکایك آنان اشاره خواهد شد.

۱۰ـ **اهل ایمان:** لقبی است که امامیه بخود می‌دهند زیرا بقیه مسلمانان را فقط «مسلم» می‌دانند.

۱۱ـ **اهل تفریط:** این فرقه خدای را بر حسب تعاریفی که از وی در قرآن شده تا حد انسان پائین می‌آورند. «هشام بن سالم» می‌گوید خداوند بر صورت انسان است.

آیاتی که در آن از «وجه» یا صورت خدا، و «ید» یا دست‌خدا و از چشم خدا سخن می‌رود، دلیل اینان براین مدعا است.

۱۲ـ **اهل فترت:** که خاندان نوبختی از آنان‌اند معتقدند به‌آنکه پس از امام یازدهم، دنیا از وجود امام خالی مانده است و این دوره‌دورهٔ فترت است.

۱۳ــ **اهل رویت:** این نام مخصوص فرق زیادی است که قائل به دیدن خدا در روز قیامت هستند و آیات بیشماری از قرآن دلیل آنانست همچون: «اولئك بلقاء ربهم توقنون» یعنی آنانکه بهدیدار خدایشان‌یقین دارند.

۱۴ــ **اهل سنت و جماعت:** فرق وعدهٔ بیشماری هستند که خلافت جانشین پیامبر را پس از مرگ او از طریق شورا و انتخاب مسلمانان جایز می‌دانند.

۱۵ــ **باطنیه:** این فرقه از اسمعیلیه بودند و ابتدا همه اسمعیلیه بدین نام خوانده می‌شدند معتقد باین بودند که علم انسان بایستی از ظاهر متوجه باطن گردد و هرکس که بباطن امور دست یافت از قید تکلیفات ظاهری خلاص می‌گردد و آنکس که در ظاهر باقی ماند، در بند تکلیفات ظاهری خواهد ماند. دلیل آنان این آیه است که! «**باب باطنه فیه الرحمه وظاهره من قبله‌العذاب**».

اینان معتقدند که خداوند عاری از صفات است زیرا که اگر باو صفتی مثلا رحیم یا قهار بدهیم، او در آن صفت شریك اشخاص دیگر می‌شود و این بنای شرك است.

۱۶ــ **باقریه:** اینان فرقه‌ای از شیعه بودند که امامت را ختم‌بامام محمد باقر می‌دانستند و معتقد به بازگشت او بودند.

۱۷ــ **بتریه:** قومی بودند که پیرو حسن‌بن صالح‌ابن حی بشمار می‌رفتند بنابراین آنانرا صالحیه نیز می‌نامیدند. و چون کثیرالنواء شاعر نیز از بزرگان این طایفه بود بمناسبت لقب او «ابتر» برخی آنان را «ابتریه» خواندند.

این قوم علی‌ابن‌ابیطالب را پس از محمد ص فاضل‌ترین و برترین مردمان می‌دانستند، به‌خلافت ابوبکر و عمر ایراد نمی‌گرفتند، چون با رضایت علی ع صورت گرفته بود، اما خلافت عثمان مورد ایراد ایشان بود.

اینان مخالف رجعت وبازگشت مردگان، بدنیا بودند!

۱۸ــ **بدعیه:** از فرقه‌های شیعه بودند که برخلاف باطنیه معتقد به تشبیه بودند.

۱۹ــ **بزیعیه:** عده‌ای بودند که بزعم ایشان امام جعفر صادق، خدا بود و می‌گفتند که در میان مردمان کسانی هستند که برتر از جبرئیل و میکائیل و محمد ص باشند. این قوم پس از «ابی‌الخطاب» معتقد به

امامت «بزیع‌ابن‌موسی» بودند و نام آنان بهمین علت بزیعیه است، بنا براین اینان در اصل همان خطابیه بوده‌اند.

۲۰ـ بسلمیه: از شیعیان بنی‌عباس بودند که امامت را پس از پیامبر، از علی‌بن‌ابیطالب و حسن‌بن‌علی و محمدبن حنفیه[۱]، و ابوهاشم و ابولعباس سفاح وابومسلمه حفض‌بن‌سلیمان خلال می‌دانستند چنین گـویند کـه هاشم بن حکیم مقنع که به‌المقنع معروف است و از چاه نخشب، ماه به آسمان می‌فرستاده قائل باین بوده است که پس از ابوسلمه روح خدا در او حلول کرده است.[۲]

۲۱ـ بشیریه: که معتقد به‌زندانی شدن و مردن امام همام موسی‌بن جعفر نیستند و چون رئیس این‌طایفه محمدبن بشیر اسدی است باین نام مشهور گردیدند.

۲۲ـ بقلیه: طایفه‌ای از قرامطه بودند.

۲۳ـ بلالیه: از فرق غلاة

۲۴ـ بومسلمیه: از پیروان راوندیه بودند که اعتقاد باین داشتندکه ابومسلم بر دست منصور خلیفه عباسی کشته نشده بلکه همچون کبوتر سپیدی بپرواز درآمده است، و دوباره آشکار خواهد شد این عده با کمك یکی از رئیسان نشابور که به سنبادگبر مشهور بود از نیشابـور برخاستند و مدتها با سپاهیان بنی‌عباس جنگیدند وحتی مدت ۷ سال در قسمت‌هائی از ایران حکم راندند تا بالاخره بردست منصور جهور عجلی شکست خوردند. اما پس از آن نیز این آرزو که سرداری چون ابومسلم ظاهر شود و ایران را رهائی بخشد در دل ایرانیان بود.

سنباد ادعا می‌کرد که ابومسلم و مزدك و مهدی در قلعه‌ای استوار از مس ساخته شده منتظر خروج‌اند و بنابراین کلیه مزدکیان وزردشتیان کوهستان و ری و عراق و نشابور او را یاری می‌دادند و جهوربکمك لشگر خوزستان و پارس! به‌ری رفت و روز سوم جنگ قضارا سنباد کشته شد وشکست برسپاه اوافتاد.[۳]

۱ـ نام یکی دیگر از فرزندان حضرت علی است‌که در زهد وورع بیمانند بوده است وتا پایان عمر جز بعبادت درجوار خانهٔ کعبه نگذراند

۲ـ کسانیکه چنین ادعائی می‌کردند مورد استنادشان آیه «فنخفنافیه من روحنا» بوده است که به‌نص صریح قرآن روح بشری را متفرع از روح خدا می‌دانند. معنی آیه چنین است. پس در او (مجسمهٔ آدم) از روح خود دمیدیم

۳ـ سیرالملوك نظام‌الملك ص ۲۶۱

۲۵ــ **بیانیه:** از فرق غلاة می‌باشند پیرو بیان بن سمعان تمیمی نهدی که ادعای نبوت کرده معتقد به‌تناسخ ورجعت بوده در ابتدا خود را جانشین، ابوهاشم عبداله‌بن‌محمدالحنفیه (نوهٔ‌علی‌بن ابیطالب) می‌دانستند بعدها، از راه غلو امیرالمومنین را جزوی ازخدا معرفی کرده‌اند.

۲۶ــ **تعلیمیه:** نام دیگری است که در خراسان به‌اسمعیلیه می‌دادند، و ایشان معتقد بودند که آنچه بوسیله عقل دریافته می‌شود حجت نیست بلکه باید حقایق را از امامی معصوم، تعلیم کرد.

مقایسهٔ اندیشه اینان با گروه بعدی جالب توجه است!

۲۷ــ **تمیمیه:** پیروان زرارة‌بن ایمن بودند که بهمین مناسبت زراریه نیز خوانده می‌شوند.

ایشان که از فرقه امامیه واقفه بودند اعتقاد داشتند که دانش و شنوائی وبینائی برای خداوند حادث است، یعنی از ابتدا، دانش‌وشنوائی... نداشته است.

۲۸ــ **تومنیه:** پیروان ابی‌معاذ تومنی‌اند که معتقدند که ایمان آنستکه شخص کافر نبوده باشد.

هرکه‌نماز و روزه را ترك کند و ترك آنرا حلال بداند کافراست. اما اگر برنیت قضا ترك کند کافر نیست. گناه کبیره یا صغیره‌ای که به اجماع مسلمانان کفر نباشد، مرتکب آنرا فاسق نگویند لیکن گویند فسق کرد.

خصلت‌هائی که دال بر ایمان است .. تصدیق‌و محبت واخلاص‌واقراراست به‌آنچه که رسول آورده.

ابن راوندی معروف نیز ازاین فرقه بوده است که‌گفته: «ایمان تصدیق قلب و زبان است»:

۲۹ــ **ثعالبه:** از پیروان ثعلبه‌بن عامر بودند. عقیدهٔ ایشان در مورد کودکان این بود که برآنان حکمی از محبت و عداوت و غیره نیست، بایستی صبر کرد تا بالغ‌شوند، آنگاه بایشان اسلام عرضه کرد، اگراسلام آوردند مقصود حاصل است وگرنه کافرند.

۳۰ــ **ثوبانیه:** که معتقد بودند بآنکه ایمان عبارت از معرفت به‌خدا و رسول است و هرچه که موافق عقل نمی‌باشد. از ایمان نیست و ایمان تمام در عمل است.

اینان از فرق مرجئه‌اند پیرو ابوثوبان مرجئی. از جمله عقایدآنان درمورد روز جزا اینستکه **اگر خداوند کسی را بخاطر گناهی بخشید. باید**

همهٔ کسانی که آن گناه را مرتکب شده‌اند بخشیده شوند!

۳۱ـ **جارودیه:** از فرق زیدیه‌اند که معتقد باین بودند که حضرت رسول، علی‌بن ابیطالب را به‌امامت **وصف** کرده و نباید منکر امامت‌ابوبکر به‌اسم بود.

اینان پس از زیدبن علی، محمدبن عبداله‌بن حسن بن حسن را امام می‌دانستند و میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد.

۳۲ـ **جعفریه:** شیعیان امامی اثنی‌عشری که در فروع دین تابع امام جعفر صادق‌اند.

۳۳ـ **جعفریهٔ دیگر:** کسانی که به‌امامت و غیبت و رجعت امام‌جعفر صادق معتقد بودند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن‌بن محمد ازمتکلمین شیعه بوده.

بنابراین اینان امامت را به‌جعفر صادق ختم می‌دانند.

۳۴ـ **جعفریه‌دیگر:** معتقدین به‌جعفر برادر امام حسن عسگری که وجود امام دوازدهم را کذب دانسته و برسر تقسیم میراث امام حسن عسگری با ضیقل، یا نرجس همسر امام که باعتقاد شیعیان اثنی‌عشری مادر امام دوازدهم است، جنگ داشت.

بنابراین شیعیان اثنی‌عشری او را **جعفر کذاب** می‌نامند.

۳۵ـ **جناحیه:** از فرق غلاة اصحاب یکی از نوادگان امام جعفر صادق بنام عبداله بن معاویه‌بن عبداله‌بن جعفر صادق بودند که اعتقاد داشتند، علم در قلب عبداله همچون علف در صحرا می‌روید. اینان خوردن شراب و گوشت مردار را حلال می‌دانستند و مهدی قائم را همان عبداله، بشمار می‌آوردند.

۳۶ـ **جوالیقیه:** از فرق مشبهه‌اند و از اصحاب هشام‌بن‌سالم‌جوالیقی

اینان عقیده‌ای بس شگفت دربارهٔ خدا و آفرینش و علم او داشتند.

هشام گوید: خداوند آگاه و عالم بنفس خویش بود، و آگاهی او نسبت بموجودات پس از خلق آنان صورت گرفت. علمی که نه‌حادث است و نه قدیم، زیرا علم صفت است.

۳۷ـ **حارثیه:** که از کیسانیه و غلاة بشمار می‌آیند، امامت را پس از ابوهاشم عبداله‌بن محمدبن‌الحنفیه (نواده علی‌بن‌ابیطالب) مخصوص عبداله بن معاویه. نوهٔ امام جعفر صادق می‌دانستند.

اعتقاد اینان براین بود که هرکس امام را شناخت، هرچه بخواهد

می‌تواند انجام دهد. (رجوع کنید به‌کیسانیه و مختاریه).

۳۸ـ **حربیه:** از کیسانیه‌اند و معتقد بودند که روح‌ابوهاشم (نوادهٔ علی‌بن‌ابیطالب) در عبداله‌بن عمروبن حرب کندی کوفی حلول کرده، اما پس ازچندی تصدیق کردند که ادعای اوکذب است وپیروی عبداله‌بن معاویه (نوهٔ جعفر صادق) را پذیرفتند.

۳۹ـ **حسینیه:** از زیدیه بودند که ترتیب امامت در نزد ایشان چنین بود.

۱ـ علی‌بن ابیطالب
۲ـ حسین‌بن علی
۳ـ زیدبن علی‌بن حسین
۴ـ یحیی‌بن زید
۵ـ علی‌بن زید
۶ـ محمدبن عبداله‌بن حسن

و پس ا زاینان هرکس از آل رسول که مردمان را بطاعت خدا بخواند امام است.

۴۰ـ **حلاجیه:** از فرق امامیه معتقد به **حسین بن منصورحلاج**بیضائی معروف که درباره‌ٔ او کتابها نوشته شده برخی او را کافر دانسته برخی از برترین مردمان جهان می‌شمارندش.

بحث در مورد او به‌این چند سطر نمی‌تواند خلاصه‌شودو خوانندگان را بخواندن کتابهائی که در مورد او نوشته شده اشاره می‌کنم. **عطار نیشابور، نجم رازی** شیخ اشراق **سهروردی** دربارهٔ او بسیار نوشته‌اند.

۴۱ـ **حلولیه:** برخی از فرق امامیه که معتقد به‌حلول روح‌خداوند در آدم‌اند بعضی از آنان این حلول را به‌ائمه منحصر می‌دانستند وبرخی حلول را عام می‌دانستند و چنانچه گفته شد استناد اینان به‌آیه«**فنفخنافیه من روحنا**» یا «**و نفخت فیه من روحی**» بود بیانیه، جناحیه منصوریه، حلاجیه، خطابیه، عزاقریه از پیروان این عقیده بودند.

۴۲ـ **خرمیه:** یا خرم دینان که بنام بابکیه، یا محمره و سرخ جامگان نیز خوانده می‌شدند.

اینان پیرو بابك خرم‌دین بودند که مستقر او آذربایجان بود، اما طرفدارانش در اطراف پراکنده بودند و برخی از عقاید اینان در بیشتر فرق شیعه رسوخ پیدا کرده بود. و خود چنانکه معلوم است متاثر ازآئین مزدك بامدادان و کیش زردشتی بوده‌اند.

۴۳ـ **خشبیه:** از فرق زیدیه بودند، خشب بعربی بمعنی چوب است و چون اینان در قیام مختار ثقفی بخونخواهی حسین‌بن‌علی با چوب قیام کرده بودند باین نام خوانده شده‌اند.

۴۴ـ **خطابیه:** از غلاةاند و از فروع اسمعیلیه از پیروان‌ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع کوفی که اعتقاد به‌نبوت اوداشتند ونیز می‌گفتند که پیامبران پس از رسیدن به‌پیامبری به‌خدائی می‌رسند. اینان حضرت صادق را نیز خدا می‌دانستند، ابوالخطاب به‌دست خلیفهٔ عرب کشته شد.

۴۵ـ **خلفیه:** از فرق شیعه که نماز را جز پشت سر امام جایز نمی‌دانستند که آنانرا نباید با خلفیه پیروان خلف‌بن‌عبدالصمد یکی دانست.

گروهی می‌گویند که اینان در غیبت امام، نماز جماعت را جایز نمی‌دانستند اما از نام آنان معنی نخستین متصور می‌گردد.

۴۶ـ **خوارج:** گروههای کثیری بودند که ابتدا از قبول‌حکمیت علی‌بن ابیطالب در جنگ صفین روی‌گردان شدند، و چون جنگ زیاد شد و اختلافات بین مسلمانان اوج گرفت علت همه اختلافات را وجود سه‌شخص علی‌ابن ابیطالب و معاویه‌بن ابی‌سفیان و عمروبن‌العاص دانستند. بنابراین سه تن مأمور کشتن این سه‌شخص در یك روز معین گردیدند که فقط یکی ز آنان موفق بکشتن علی‌بن ابیطالب گشت.

خوارج بعدها به‌گروه‌های کثیر تقسیم شدند که برخی از آنان در حکم سازمانهای سیاسی بودند. حتی برخی عیاران در جمع خوارج داخل شدند، و یکی از بزرگترین آنان عیار بزرگ ایرانی شبیب خارجی بود که مدتها حکومت امویان و بویژه حجاج‌بن‌یوسف حاکم خونخوار آنان را بلرزه درآورده بود، برخی نیز با پیروان ادیان دیگر همکاری می‌کردند. که در عقاید سیاسی با آنان اشتراك داشتند.

اگرچه ابتدای کار خوارج براصل عرب بودن و آزاد بودن شروع شد اما با تداخل عقاید سیاسی دیگر اصل اسلام و عدالت در آن دخیل گردید، البته گروههائی از آنان بنا به‌آیه «لاحکم‌الاالله» بمعنی‌دستوری نیست مگر از سوی خدا، خلافت را جایز نمی‌دانستند اما برخی ازگروهها که براهنمائی و هدایت یکی از خوارج برمیخاستند، همورا خلیفه و امیرالمؤمنین خویش قبول می‌کردند.

بالاخره برخی از عقاید خوارج در عقاید فرقه‌های دیگر داخل گردید و خوارج نیز همچون بیشتر فرقه‌ها از بین رفتند.

از فرقه‌های مهم خوارج ازارقه، نجدیه (نجدات عادریه)، بیهسیه،

اباضیه، حروریه، شبیبیه، صفریه را می‌توان نام برد.

۴۷ـ **ذکیریه:** از فرقه زیدیه پیروان ذکیربن صفوان.

۴۸ـ **ذمامیه:** عده‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت می‌کردند در اینکه بجای آوردن وحی به‌حضرت علی، آنرا بر حضرت محمد نازل کرده[۱].

۴۹ـ **ذمیه:** غلاة شیعه یعنی بالاترین غلو کنندگان بودند بدین معنی که معتقد بودند که علی‌ابن ابیطالب، خداوند است، و مذمت آنان متوجه محمد ص بود که چرا با آنکه از جانب علی‌ابن ابیطالب برسالت آمده، رسالت را بخود ختم کرده.

۵۰ـ **رافضه:** رفض بمعنی شکستن است و چون عده‌ای از پیروان زیدبن علی‌بن حسین، پیروی او را ترك کردند، بایشان رافضه لقب‌دادند و اهل تسنن به‌جمیع فرق شیعه این لقب را می‌دهند زیرا که امامت خلفای سه‌گانه را ترك کرده‌اند.

۵۱ـ **راوندیه:** نام دیگر شیعه آل عباس است که امامت را پس از رسول، ارث آل عباس عم محمد ص می‌دانستند و ایشان پیروان عبداله راوندی اند.

از راوندیه جمعی نیز از راه غلو، به‌منصور خلیفه نسبت خدائی دادند.

۵۲ـ **رجعیه:** گروهی از غلاة شیعه‌اند که اعتقاد بدین دارند که علی‌بن‌ابیطالب باز خواهد گشت و انتقام خودش را از دشمنان خواهد گرفت.

۵۳ـ **رزامیه:** پیروان شخصی بنام رزام از شیعیان کیسانیه که معتقد بود پس از کشته شدن ابومسلم ولایت در فرزندان او باقی می‌ماند.

۵۴ـ **زیدیه:** شیعیانی که پس از امام چهارم، بجای امام محمد باقر فرزند دیگر او زیدبن علی را امام می‌دانستند و چون او شاگرد و اصل بن‌عطاء معتزلی بود آنان را معتزله می‌خوانند. درمورد معتزله و عقاید ایشان به معتزله در همین بخش مراجعه کنید.

۵۵ـ **سابه:** کسانی بودند که حتی در عصر علی‌بن‌ابیطالب نیز ابوبکر وعمر را بدگوئی می‌کردند، وابوالسوداء ازاین فرقه بود.

۵۶ـ **سبائیه:** پیروان عبداله سبا که بیش از هرکس به‌خلفاءسه‌گانه

۱ـ تلبیس ابلیس ص ۴ـ خاندان نوبختی ص ۲۵۵ـ ضمیمهٔ ملل و نحل ترجمه جلالی نائینی ص ۱۸

لعنت می‌کردند و برای علی مقام خدائی قائل بودند. و هم اینان به‌رجعت علی‌بن ابیطالب قائل بودند. وازراه غلو می‌گفتند که رعد صدای علی و برق درخشش تازیانه او است. رجوع کنید به‌غمامیه.

۵۷ــ **سبعیه:** نام دیگر اسمعیلیه بود که در باب شمار امامان به‌دور هفت هفت قائل بوده‌اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بود، بعلاوه تدبیر این جهان را نیز با ستارگان هفتگانهٔ زحل مشتری زهره، خورشید، عطارد، و ماه می‌دانستند[۱].

همین اعتقاد به‌عدد هفت از اعتقادات مذهب میترائی ایران قدیم (آریا) است وتدبیر امور جهان بوسیله ستارگان نیز ازاعتقاد صابئین است که به‌روزگاران پیش حتی پیش‌تر از مهرپرستی موکول می‌شود، و همواره در اعتقادات مذهبی ایرانیان برجای ماند.

۵۸ــ **سرخابیه:** همان خشبیه‌اند.

۵۹ــ **سکاکیه:** پیروان ابوجعفر محمدبن خلیل سکاك‌اند که او از شاگردان هشام‌بن‌الحکم بود. او دارای تالیفاتی بود که از آن جمله در «کتاب‌التوحید» خود به‌تشبیه قائل شده و بهمین جهت کسانی، کتاب رد بر او نوشته‌اند.

۶۰ــ **سلمانیه:** که معتقد به‌خدائی سلمان فارسی بودند و حتی واژه مسلمان رامأخوذ از سلمان می‌دانستند، در حالیکه در فارسی الف و نون آخر اسم علامت انتساب است مثل اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابك، یا «گیلان» یعنی محل منسوب به‌نژاد گیل، بنابراین سلمان بمعنی پسر سلم است، و سلم همانست که بر طبق قانون تطور لغات به«روم» تبدیل شده.

۶۱ــ **سلیمانیه:** پیروان سلیمان جریر از زیدیه معتقد بودند باینکه امامت با شورای دو نفر حاصل می‌شود. بنابراین بامامت ابوبکر و عمر راضی بودند اگرچه می‌گفتند اصلح را که علی باشد انتخاب‌نکرده‌اند.

۶۲ــ **شمطیه:** معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق، بجای امام موسی کاظم بودند.

۱ــ عین جمله ازکتاب ابن‌جوزی:

السبعیه لقبوابذلك لامرین احد هما اعتقادهم ان‌دورالامامه، سبعه سبعه، علی مابینا، وان‌الانتها والی‌السابع هو آخر الادوار وهوالمراد بالقیامه وان تعاقب هذه الادوار لاآخرله والثانی، لقولهم ان تدبیرالعالم‌السفلی منوط بالکواکب‌السبعه زحل، ثم‌المشتری، ثم‌المریخ، ثم‌الزهره، ثم‌الشمس، ثم‌عطارد، ثم‌قمر.

۶۳ـ سنبادیه: نام دیگر بومسلمیه، پیروان سنباد که او را سنباد گبر می‌خواندند او که از یاران ابومسلم بود پس از کشته شدن ابومسلم از نیشابور خروج کرد و عدهٔ زیادی از زردشتیان، خرمدینان، مزدکیان، شیعیان علی پیرو او گردیدند، وی چنانکه گفته شد پس از هفت سال بدست جهور عجلی کشته شد، اما اعتقاد او باینکه ابومسلم زنـده است و برخواهد گشت بین پیروان او باقی ماند.

این عده اعتقاد به‌تناسخ روح داشتند و از غلاه شیعه بشمار رفته‌اند در حالیکه شخص سنباد زردشتی بوده است نمی‌توان قبول کرد که پیروانش شیعه بوده باشند.

۶۴ـ شاعیه: از غلاة.

۶۵ـ شاکیه: از غلاه شیعه که به تشبیه اعتقاد داشتند.

۶ـ شریعیه: از غلاه شیعه پیروان ابومحمد حسن شریعی بودند که خود از پیروان امامان دهم و یازدهم بود و نخستین کسی بود که ادعای بابیت کرد و به‌الحاد و کفر منسوب شد. (در این مورد، و بویژه درمورد امام دوازدهم کتاب خاندان نوبختی را بخوانید).

۶۷ـ شریکیه: از غلاة شیعه که علی‌ابن ابیطالب را در رسالت شریك محمد ص می‌دانستند.

۶۸ـ شلمغانیه: از غلاة پیروان ابوجعفر محمدبن علی ابوالغزاقر شلمغانی است وی که ابتدا از یاران حسین‌بن روح (سومین نایب امام دوازدهم از زمان غیبت صغری) بود و کتابهایش مرجع شیعیان امامیه بود، شاید بنابه حسادت و شاید بعلتی دیگر خود بتاسیس مذهب جدیدی همت گماشت که شلمغانیه، یا عزاقریه خوانده می‌شود.

مرحوم عباس اقبال می‌گوید:

«حسین‌بن‌روح در همان روز که رسماً بمقام ابوجعفر عمری نشست، پس از اجرای آداب رسمی این کار، با جماعتی از وجوه شیعه، بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود[1] بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد وشلمغانی دراین دوره بین او وطایفهٔ امامیه، رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین‌بن روح، بدست شلمغانی صادر می‌شد و مردم در رفع حوائج و حل مهمات خود بـاو

۱ـ از ترس عاملان خلیفه به‌تهمت‌های گوناگون از جمله کلاهبرداری واخاذی بنام امام دوازدهم

مراجعه می‌کردند[۱]... چنین تصور می‌رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین‌بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفذین شیعه را بطرف خود خوانده و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین‌بن روح و «باب» قلمداد کردن خود بجای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوی نبوت و الوهیت نیز کرده‌است[۲]...»

از جمله عجایب هم یکی آنستکه این شخص که خود از شیعیان و پیروان امام یازدهم و دوازدهم بوده است، کارش بجائی رسد که‌احکام شرایع قبلی را رد کند[۳] از آل ابی‌طالب و بنی‌عباس نفرت داشته هلاك ایشان را واجب شمرد[۴]!

۶۹ـ **شیطانیه:** یا نعمانیه پیروان ابوجعفرمحمدبن نعمان‌بودندکه‌چون درطاق محامل نشسته سخن می‌گفت پیروانش اورا مؤمن‌الطاق ودشمنانش شیطان الطاق لقب دادند، بنابراین پیروان او بزعمی نعمانیه و به‌زعمی شیطانیه نامیده می‌شوند.

نعمان‌الطاق در زمان ابوحنیفه بود و مباحثاتی با او داشت که به یکی ازآنان در بخش متعهٔ زنان اشاره کرده‌ام ــ رجوع کنید به‌نعمانیه.

۷۰ـ **شیطانیهٔ دیگر:** اینان عقیده داشتند که خداوند شیطان را نیافرید، و اگر چنین گوئیم، پس عقیده‌داریم که خدا راضی به‌گناه و معصیت بوده است[۵].

۷۱ـ **شیعه:** عموم پیروان علی‌بن‌ابیطالب و فرزندان او، پس از آنکه مذهب راوندیه یعنی شیعهٔ آل عباس رواج یافت آنانرا شیعهٔ علوی نیز می‌گفتند این فرقه‌ها شامل شیعه زیدیه، اسمعیلیه... و همهٔ دسته‌هائی که پیروی آل علی را داشتند می‌شد. در مقدمهٔ همین بخش راجع به‌بروز تشیع در مصر اشاره کردم، و ایرانیان بنا بعلائق اجتماعی و نژادی دنبالهٔ آنرا گرفتند.

۷۲ـ **شیعه عباسیه:** همان راوندیه هستند.

۱ـ کتاب‌التنبیه طوسی ص ۱۹۶
۲ـ کتاب خاندان نوبختی ص ۲۲۲
۳ـآثارالباقیه ص ۲۱۴
۴ـ خاندان نوبختی ص ۲۲۸
۵ـ هفتاد وسه ملت صفحه ۳۴

۷۳ــ **صائدیه:** که معتقد بودند محمدبن‌الحنفیه مهدی منتظر است[۱].

۷۴ــ **صباحیه:** از اسمعیلیه پیروان حسن صباح‌اند که سازمان دینی سیاسی بزرگی در ایران تشکیل داده بود و امرا و پادشاهان نواحی از ترس او خواب در چشم نداشتند و شرح احوال‌اودر این مختصرنمی‌گنجد.

۷۵ــ **طیاریه:** از غلاة منصوب به‌جعفر طیار[۲]

۷۶ــ **عجلیه:** ازفرق زیدیه، پیروان هارون بنی‌سعید عجلی بودند که عقایدشان به‌ابتریه شباهت داشت یعنی امامت ابوبکر و عمر را روا می‌دانستند.

۷۷ــ **علویه:** عموم غلاتی که به‌علی‌بن ابیطالب مقام خدائی می‌داده‌اند یا رسالت را از آن حضرت می‌شناختند همه در تحت نام‌علویه گرد می‌آیند[۳].

۷۸ــ **علیاویه:** یا علائیه که از غلاة‌اند، پیروان علیاءبن ذراع دوسی یا اسدی‌و امیرالمومنین علی‌را خدا می‌دانستند، حضرت رسول را پیامبر او بشمار می‌آوردند باغلاة دیگر مثل مخمسه و محمدیه درپاره‌ای از عقاید اشتراك داشتند.

بسار شعیری از معاصران حضرت صادق بسیار در این امر پافشاری می‌کرد و خود را بندهٔ علی و رسول‌او میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطابیه در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین‌توافق داشت، ومی‌گفت که معنی فاطمه وحسن و حسین تلبیس[۴] است و غرض حقیقی در این اسامی علی است.

علیاویه در تناسخ و اباحت و تعطیل با مخمسه تفاوتی نداشتند ولی نبوت محمدبن‌عبدالله و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکه محمدیه می‌گفتند قبول نمی‌کردند. زیرا که محمد را بندهٔ علی‌می‌دانستند.

محمدیه می‌گفتند چون بسارشعیری رسالت سلمان و خدائی محمد را منکر گردید بصورت مرغی که علیا نام داشت مسخ شد و این فرقه

۱ــ محمدبن‌الحنفیه برادر دیگر امام حسن که مجاور کعبه بود وامام حسین را از رفتن به‌کوفه وادعای خلافت نهی‌کرد کلیهٔ مورخان ازاو به‌بزرگی ونیکنامی یاد کرده‌اند، وتا پایان عمر در جنگ وسیاست شرکت نکرد.

۲ــ رجوع کنید مفاتیح‌العلوم ص ۲۲

۳ــ مروج‌الذهب جلد دوم ۱۴۴

۴ــ تلبیس درلغت بمعنی پوشاندن ولباس پوشاندن است

بهمین سبب علیائیه نامیده می‌شوند[1].

۷۹ــ **عماریه**: از فرق فطحیه اصحاب عماربن موسی ساباطی بودند.

۸۰ــ **عملیه**: از فرق مشبهه که راجع به‌آن سخن گفته می‌شود.

۸۱ــ **عمیریه**: از غلاة و از فروع خطابیه بودند پیروان عمیربن بیان عجلی که عقایدشان نزدیك به‌فرقه بزیغیه بوده‌اند اما به‌مرگ اعتقاد نداشتند وهمچون فرقهٔ یعمریه حضرت جعفر صادق را خدا می‌دانستند.

۸۲ــ **عینیه**: از غلاة شیعه که محمدبن عبداله و علی ع را خدا می‌دانستند وعلی بن ابی‌طالب را در خدائی مقدم بر محمد می‌داشتند بر خلاف فرقهٔ میمیه که محمد را مقدم می‌شمردند.

۸۳ــ **غالیه**: نام عمومی فرق غلاة یا غلوکنندگان در مورد محمدبن عبداله یا علی‌ابن ابیطالب است منتهی برخی از این فرق در غلو متوجه مقام علی(ع) هستند و برخی بسوی سایر ائمه و بعضی بسوی محمدبن عبداله و بنابه‌این اعتقاد غلویه یا محمدیه نیز نام می‌گرفتند.[2]

۸۴ــ **غرابیه**: از غلاة که عقیده داشتند شباهت علی‌ابن ابیطالب به‌محمدبن عبداله از غراب به‌غراب (کلاغها بهم شباهت زیاد دارند بطوریکه تشخیص دو کلاغ از یکدیگر ممکن نیست) بیشتر است بنابراین جبریل به‌اشتباه وحی و فرمان رسالت را به‌محمد رسانید[3] بنابراین این فرقه اختلا ف‌کوچکی باذمامیه دارند که جبرئیل را مذمت می‌کنند.

۸۵ــ **غمامیه**: از غلاة بودند که می‌گفتند خدا در هر بهار بشکل ابر (غمام) بزمین فرود می‌آید و جهان را دور می‌زند.

اینان احتمالا از فروع سبائیه بوده‌اند چه ایشان علی‌بن ابی‌طالب را خدا ودر ابر مقیم میدانستند ومیگفتند که رعد، صدای او برق تازیانهٔ اوست و هر وقت بیاد علی می‌افتادند به‌ابر صلوات می‌فرستادند.

اعتقاد به‌خدا در ابر به‌اندیشه‌های دوران آریائی پیش از مهاجرت می‌رسد، و در افسانه‌های آریائی ایرانیان اروپائیان و هندیان برجای مانده، و یکی از آنان نبرد «اینتره» سوار برابرهای باران زای سفید است، با ابرهای سیاه باران‌دزد که براثر حملهٔ او نیزه برق می‌درخشد. قدمت این افسانه به‌بیش از پنجهزار سال پیش می‌رسد و در هر کشوری

۱ــ خاندان نوبختی صفحه ۲۵۹ ورجال‌کشی صفحه ۱۳۱ مروج‌الذهب ۲ ص ۱۴۴

۲ــ تلبیس ابلیس ۱۵۳ مفاتیح‌العلوم ۲۲ وخاندان نوبختی ۲۶۵

۳ــ مفاتیح‌العلوم ص ۲۲ بنقل از ضمیمه ملل ونحل

رنگی جدید بخود گرفت و البته همانطور که همهٔ عقاید باستان در لباس ادیان جدید پا برجای می‌ماند این اندیشه‌هم در یکی از فرق اسلامی بدینصورت باقیماند[1].

۸۶ــ **فاطمیه:** از فروع فرقه بومسلمیه‌اند که پس از مرگ ابومسلم دختر او فاطمه را امام دانستند.

۸۷ــ **فطحیه:** یا افطحیه، معتقدین بامامت عبداله‌بن جعفر صادق، ملقب به‌افطح‌الراس، یا افطح‌الرجلین.

۸۸ــ**فطحیهٔ خالص:** فرقه‌ای از فطحیه که امامت دوبرادر را در صورتیکه برادر بزرگتر فرزند مذکر نداشته باشد روا می‌دانستند وبهمین سبب پس از امام یازدهم جعفربن‌علی برادر اورا امام می‌پنداشتند.

۱ــ در افسانه‌های ودائی اندر (اینتره) پادشاه ایزدان جو (فضا) شناخته شده که بوسیلهٔ صاعقه که اسلحه اواست ضد دیوهای تاریکی وخشك‌سالی می‌جنگد صفحه ۵۱۹ اوپانیشاد

بندهای سوم وپنجم از ماندالای اول ریگ ودا درمورد او چنین می‌گوید:

۳ــ به‌یاری توای اندرای صاعقه اسلحه، ما نیزه را برمی‌افرازیم

۵ــ اندرا قادر است، اندرا برتر ست. عظمت اورا است، رعدآسا است.

صفحه ۲۳۴ گزیده سرودهای ریگ ودا ترجمهٔ جلالی نائینی

و نیز بند سوم از سرود ۴۸ ماندالای دهم اززبان اندرا چنین می‌خوانیم:

بخاطر من است‌که توشتر صاعقهٔ آهنین را ساخت، خدایان درمن نیرودمیدند، نگاه من مانند «آفتاب» غیرقابل تحمل است

گزیده سرودهای ریگ ودا

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ اینتره (اندر) به‌مزدیسنا وادب پارسی نوشتهٔروانشاد محمد معین صفحات ۴۵ــ۴۶ــ۴۷ ونیز مقدمه پرفسور تاراچند براوپاینشاد صفحه ۲۸۴ نگاه کنید

در افسانه‌های ایرانی. اینتره‌ها یا اندر که نماینده قوای مخرب طبیعت است بصورت دیو درمی‌آید وتیشتر فرشتهٔ باران جای اورا می‌گیرد. که درجنگ با دیو خشکسالی از آذر کمك می‌گیرد واو آتش واز یشته (برق) را در گرزتیشترکه‌همان رعد است می‌گذارد وتیشتر یعنی باران بر خشکی پیروز می‌شود. این افسانه‌های دلپذیر براشعار خراسانی نیز بسیار تاثیر گذاشته. مثلا این شعر فرالاوی شاعربزرگ دوران روکی:

ابر چون ترکی آشفته که تیراندازد   برق تیر است مراورا مگرو رخش، کمان

رخش بمعنی رنگین کمان است.

تمام این پانویس مفصل را ازآن آوردم که برجوانان بیداردل روشن گردد که کمتر عقیده‌ای درزمان حاضر پیدا می‌شود که از ریشه‌های چندین هزارسالهٔدرخت تنومند فرهنگ بشری برخوردار نباشد!

۸۹ــ **قاسمیه:** ازفرق زیدیه پیروان قاسم‌بن ابراهیم‌بن طباطباالرأسی متوفی بسال ۱۲۶۳ از ائمهٔ زیدیه یمن بود وکتاب‌هائی بررد رافضه، و رد کتابی منسوب به‌ابن مقفع نوشته بود

۹۰ــ **قرامطه:** از فرق اسمعیلیه واز غلاة شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قائل به‌امامت محمدبن اسمعیل‌بن جعفر صادق وزنده بودن وی بودند، ومنتظر بودند که قیام کند.

اینان معتقد بودند که پس از واقعهٔ غدیر خم نبوت از حضرت محمد سلب وبه علی‌بن‌ابیطالب رسید بعدها این لقب عام اسمعیلیان و شیعیان گردید واکثراً به‌آنان لقب قرمطی می‌دادند.

۹۱ــ **قطعیه:** فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل گروه واقفه برحلت امام موسی‌بن جعفر قطع کرده‌اند، واثنی عشریه یکی از فـرق این گروهند.

۹۲ــ **قولیه:** ازالقاب غلاة آذربایجان

۹۳ــ **کاملیه:** اصحاب ابی‌کامل که مردم را در ترک اقتداء بر حضرت علی وآن حضرت را در ترک طلب وحق خویش کافر می‌دانستند

۹۴ــ **کربیه:** از فرق کیسانیه اصحاب ابوکرب صریر، معتقد بودند که محمدبن‌الحنفیه برادر امام حسین در کوههای رضوی زنده است و اینان منتظر خروج او بودند.

۹۵ــ **کسفیه:** نام دیگر فرقهٔ منصوریه که از غلاة وپیرو ابومنصور عجلی بودند که از مردمان کوفه بود وخویش را وصی امام پنجم شیعه میدانست وائمهٔ قبل ازخود را پیامبر می‌شمرد. وخود نیز ادعای پیامبری کرد

این فرقه همان است که گفته شد عقیده دارند منصور به‌آسمان رفته وخدا دست خویش را به‌سراو کشیده! ودرفصل غلاة شیعه راجع به‌آنان سخن گفته‌ام.

باز گفته است که نخستین آفریدهٔ خدا، عیسی است وپس ازآن علی‌بن‌ابیطالب. بهشت مکان نیست بلکه شخصی است که مردمان بدوستی با او مأمورند ودوزخ نیز شخصی است که به‌دشمنی با او مأموریم.

وخداوند بزبان فارسی با او سخن گفته است وچون او را بنابرآیه ۴۵ ازسورهٔ طور که درهمان بخش آوردم، قطعه‌ای (کسف) از آسمان می‌دانستند نام این فرقه کسفیه نیز گفته می‌شود

۱ــ مرگ این شخص سه سال پس ا زفضل‌بن شادان بوده است

۹۶ـ کیالیه: از فرقه‌های شیعه پیروان احمدبن کیال که مدعی رسالت وقائمی بوده است ورساله‌ای مخلوط ازمطالب علمی و آراء دینی خود داشته وازآن مقاله تصنیفاتی تا زمان شهرستانی در دست مردمان بوده است[۱]

۹۷ـ کیسانیه: نام عموم فرقه‌هائی که قائل به‌امامت محمدبن‌الحنفیه فرزند دیگر علی‌بن ابی‌طالب بودند. وچنانکه پیش ازاین بیان کردم او خود ادعای خلافت وامامت نداشت در اینکه چرا این فرقه‌ها به‌کیسانیه نامزد شده‌اند روایات مختلف است. گروهی می‌گویند لقب محمدبن‌الحنفیه کیسان بوده. برخی می‌گویند کیسان لقب مختاربن ابی‌عبیده ثقفی بوده[۲] وبااین‌جهت که صاحب شرطه (رئیس‌پلیس) او ابوعمره‌کیسان نام داشته باو نیز کیسان می‌گفته‌اند! وبرخی دیگر غلام امیرالمومنین علی و محمد بن‌الحنفیه راکیسان می‌دانسته‌اند

۹۸ـ کیسانیهٔ خلص: همان فرقهٔ مختاریه

۹۹ـ کوریه: ازنامهائی که به‌غلاة اصفهان می‌داده‌اند

۱۰۰ـ کورکیه: ازفرقه‌های خرمیه وبومسلمیه.

عباس اقبال حدس می‌زند که این‌کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشده با «برکوکبه» یکی باشد.

۱۰۱ـ لاعنیه: ازفرقه‌های غلاة که عثمان وطلحه وزبیر ومعاویه وابوموسی اشعری وعائشه را لعن می‌کردند[۳]

۱۰۲ـ مبارکیه: از فرقه‌های اسمعیلیه که معتقد به‌امامت‌محمدبن اسمعیل‌بن جعفربن صادق بودند وپس ازاو امامت را از فـرزندانش می‌دانستند.

داعی این فرقه مبارك غلام اسمعیل بود

۱۰۳ـ مبیضه: یا سپیدجامگان یا مقنعیه از فروع فرقه‌های بسملیه

۱ـ شهرستانی ۱۳۸ـ۱۴۳

۲ـ اوهمان مختار است که مدتها سعی داشت. بنام انتقام خون حسین از محمدبن‌الحنفیه فتوای قتل عام بگیرد. تا باآن فتوی بتواند خویش را بقدرت رساند ومحمدبن‌الحنفیه از دادن چنین فتوائی خودداری میکرد. رجوع کنید بتاریخ‌طبری بخش قیام مختار

۳ـ ضمیمهٔ ملل ونحل صفحه ۳۴. تلبیس ابلیس صفحه ۲۴ خاندان نوبختی ۲۶۲ عقیدهٔ این فرقه را با نظریات جاری جامعه شیعه امروز ایران مقایسه کنید، تا تداخل آراء را درطی مرورزمان بسنجید

وبومسلمیه پیروان هاشم‌بن حکیم مروزی ملقب به‌المقنع بوده‌اند، که چون آنان برخلاف جامهٔ عباسیان که سیاه رنگ بود جامهٔ سپید می‌پوشیدند، در بخارا به سپید جامگان مشهور بودند

المقنع همانست که ماه معروف نخشب را به‌آسمان می‌فرستاد گروهی اینان را از فروع مشبههٔ شیعه می‌دانند، وبا آنکه درمورد او مطالب‌بسیاری نوشته شده من تصور می‌کنم که بیشتر این مطالب همراه با یکسونگری و تعصب است ومی‌بایستی که در بارهٔ او پژوهش بیشتر شود. جوانان را بخواندن کتاب ماه نخشب نوشته سعید نفیسی ترغیب می‌کنم

۱۰۴ــ متربصه: گروهی از شیعه که متربص (منتظر) مهدی‌بودند ودر هرزمان یکنفر را مهدی می‌دانستند وهمینکه او می‌مرد شخص دیگری را مهدی می‌پنداشتند

۱۰۵ــ مجسمه: عموم گروه‌هائی که در توحید معتقد به تجسیم بوده‌اند واینان نیز همچون مشبهه به‌آیاتی ازقرآن استناد می‌کردند.

گروهی از شیعه نیز باین عقیده منسوب بوده‌اند.

۱۰۶ــ محدثه: فرقه‌ای از مرجئهٔ و اصحاب حدیث که برای‌پیشرفت کار دین خود بامامت امام موسی‌کاظم وامام رضا قائل شدند که پس از رحلت امام‌رضا به‌عقیدهٔ خود برگشتند.

۱۰۷ــ محمدیه: طرفداران امامت محمدبن امام علی‌الهادی

۱۰۸ــ محمدیه: گروهی از غلاة که حضرت محمد را خدا می‌دانستند

۱۰۹ــ محمدیه: از غلاة شیعه منتظر بازگشت محمدبن عبدالله حسن بن امام حسن بودند. که می‌گفتند امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومنصور واگذاشته واین مقام پس‌ازابومنصور به‌آل علی بازمی‌گردد

۱۱۰ــ محمره: یا سرخ جامگان یا بابکیه یا خرمیه که در فصل خرمیه توضیح آن‌داده شد.

۱۱۱ــ مختاریه: یا کیسانیهٔ خلص که شرح آن گذشت

۱۱۲ــ مخطئه: فرقه‌ای از غلاة شیعه که می‌گفتند جبرئیل درآوردن وحی خطا کرده!

۱۱۳ــ مخمسه: گروهی از غلاه که می‌گفتند پنج تن سلمان فارسی ومقداد، وعمار وابوذر غفاری وعمربن امیه صیمری ازسوی خداوندمأمور ادارهٔ مصالح جهانند وازاین میان به‌سلمان فارسی مقام رسالت می‌دادند.

۱۱۴ــ **مرثیه:** ازفرق زیدیه[۱]

۱۱۵ــ **مزدکیه:** شهرستانی میگوید که از القابی است‌که مخالفین به برخی ازغلاة شیعه وبویژه شیعیان ری می‌داده.

اما با مطالعاتیکه اکنون برروی مزدك وعقاید وی شده معلوم‌می‌شود که اینان شیعه نبوده‌اند. مگر آنکه مخالفین غلاة و مخالفین شیعه، آنانرا باین صفت موصوف می‌کرده‌اند.

۱۱۶ــ **مرجئه:** این گروه دربارهٔ گناهکاران‌مسلمان حکمی‌نمی‌کردند وکیفر آنان را به‌روز حساب موکول می‌نمودند. ودلیل آنان این آیهٔ قرآن بودکه: **«وآخرون مرجئون لامرالله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم»**

نام مرجئه از ارجاء بمعنی تاخیر گرفته شده، ومعنی آیـه اینست ودیگران به‌امر خدا به‌تاخیر می‌افتند شاید (خدا) آنانرا عذاب دهد و شاید آنرا ببخشد. وخدا دانای حکیم است

۱۱۷ــ **مزداریه:** پیروان عیسی‌بن صبیح (ابوموسی) که به‌لقب‌مزدار مشهور بود، ودر پرهیزگاری وزهد چنان مشهوربود که اورا راهب معتزله می‌خواندند، واز اصحاب خویش به‌چند مسأله جدا گشته است:

۱ــ در قول به‌قدر گوید خداوند قدرت بر دروغ وبیدادگری را دارد والتزام به‌دروغ و ظلم نماید، وستمگر ودروغگو باشد.

۲ــ درقول به‌تولید این گفته را برسخن استاد خود بشربن معتمر افزوده است‌که روا باشد فعلی واحد ازدوفاعل برسبیل تولید بوقوع پیوندد

۳ــ مردمان توانا باشند که به‌فصاحت وبلاغت قران کـلامی را بنویسند، ونیز اضافه می‌کند که قرآن خلق شده وقبلا موجود نبوده ونیز می‌گوید که خدوند را به‌چشم نمی‌توان دید.[۲]

۱۱۸ــ **مستثنیه:** از فرق مشبهه‌اند

۱۱۹ــ **مسوده:** یعنی سیاه جامگان طرفداران آل عباس

۱۲۰ــ **مشبهه:** عموم گروههائی که در توحید به‌تشبیه قائل بوده‌اند یعنی همچون مجسمه براساس آیات بسیاری ازقرآن معتقد بوده‌اند که

۱ــ مروج‌الذهب ج ۲ صفحه ۱۴۴، درمورد این گروه شرحی نیامده، شاید اینان همان مترفه باشند که دربخش مقایسه افکار وعقاید راجع به‌آنان سخن گفته شد، و شاید مرجئه

۲ــ ضمیمه، ملل ونحل (جلالی نائینی) صفحه ۴۶

خداوند دارای دست وچشم وپای... است وشبیه به‌انسان، وگویا وبینا وشنوا است وشئی است وزنده وقادر...

از شیعه نیز گروههائی چنین اعتقاد داشته‌اند

۱۲۱ــ **معتزله:** این‌نام از ریشهٔ عزلت وگوشه‌گیری آمده ودلیل آن چنین است که بروایت جلالی نائینی از ابومنصور بغدادی، بین **واصل‌بن عطا** واستاد ومرشد او، حسن بصری در واسطهٔ بین کفر وایمان اختلاف پیش آمد وحسن اورا ازمجلس خود براند پس واصل در کنار ستونی از مسجد عزلت گرفت وبرای‌پیروانی که گردش جمع آمدند سخن‌می‌گفت

او می‌گفت اگر برای مؤمن گناهی پیش آید نمی‌توان او را کافر نامید ونه‌می‌توان بازمؤمنش خواند بلکه او فاسق است.

اصول عقاید معتزله بر پنج است. توحید، عدل، وعید، منزلت میان منزلتین یعنی همان اصل بین کفر وایمان، وامر بمعروف و نهی‌از منکر

معتزله انتخاب امام را بدست امت می‌دانند وعقیده ندارند که‌خداوند شخصی را برای امامت تعیین کرده باشد، اما با شیعه دراین عقیده‌موافقند که همواره باید برای امت، امامی باشد و بیگناه نیز باشد[۱]. نام دیگر این گروه **واصله** بود. رجوع کنید به‌بخش واصله.

۱۲۱ــ **معتزله شیعه:** کسانی ازشیعه که عقایدی نزدیك به معتزله داشته‌اند[۲]

۱۲۲ــ **معبدیه:** گروهی از خوارج که نکاح زنی را که نه براعتقاد ایشان باشد جایز نمی‌دانستند، دیگرآنکه روا بودکه بربنده زکوة دهند و بستانند. وکسیکه زکوة بربنده جایزنداند کافر است

۱۲۲ــ **معطله:** این نام به‌فرقی اطلاق می‌گردد که از خداوند نفی اسماء وصفات می‌کنند یعنی معتقدندکه خداوند دارای نام، وصفت نیست[۳] بیشتر اهل سنت وجماعت این‌نام را برای باطنیه بکار می‌برند. تبصره‌العوام می‌نویسد:

«بدانکه قومی باشند که ایشان را معطله خوانند واعتقاد ایشان ضد اعتقاد مشبهه باشد که گویند باری‌تعالی شئی است یا موجود. یا حی یا

۱ــ ضمیمه ملل ونحل صفحه ۴۸

۲ــ خاندان نوبختی ۲۶۴

۳ــ فردوسی با برخورداری ازعقاید پیشینیان خود، در بارهٔ آفریننده می‌گوید:

زنام و نشان وگمان برتر است　　　فزایندهٔ برشده گوهر است

قادر عالم یا سمیع یا بصیر وامثال این، در قرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است وغیر مخلوق واین را از ملاحده گرفته‌اند

۱۲۵ــ **معمریه:** پیروان معمربن عباد سلمی که معتقد بود خداوند چیزی جز از اجسام را نیافرید و اعراض از اختراعات اجسام است[1] یا از طبع آنان، مانند آتش که سوختن را احداث می‌کند وآفتاب که حرارت را بازدید نماید وماه که تلوین پیدا می‌سازد. یا به‌اختیار همچون حیوان که حرکت وسکون واجتماع وافتراق ازاو حادث می‌شود.

این گروه دارای عقاید فلسفی جالبی بوده‌اند وتنها به‌ظواهر اکتفا نکرده‌اند ومطالعهٔ عقاید آنان برجویندگان مفید است.

۱۲۶ــ **معمریه دیگر:** از فرق غلاة پیروان معمربن خیثم واز فروع خطابیه‌اند. معمریه محرمات را حلال می‌شمردند وبه‌نتایج قائل بوده‌اند وبه وجوب واقامهٔ نماز عقیده نداشتند

۱۲۷ **مغیریه:** ازفرق غلاة پیروان مغیره‌بن سعید عجلی که پس از امام زین‌العابدین واما م‌محمد باقر، مغیره را امام می‌دانستند و منتظرظهور محمدبن‌عبداللهبن حسن‌بن حسن بودند واورا مهدی می‌دانستند. اوسرانجام ادعای نبوت کرد وبدست خالدبن عبداله قسری کشته شد.

۱۲۸ــ **مفضله:** آنانکه علی‌بن ابی‌طالب را برابوبکر و عمر برتری می‌دادند

۱۲۹ــ **مفضلیه:** پیروان مفضل صیرنی که معتقد به‌خدائی امام جعفر صادق بوده‌اند. هنگامیکه امام جعفرصادق از خطابیه دوری جست، این طایفه از خطابیه جدا شدند

۱۳۰ــ **مفضلیه دیگر:** پیروان مفضل‌بن عمر و جمعی از فرق موسویه

۱۳۱ــ **ملاحده:** نام دیگری که ازسوی سنت وجماعت‌به‌اسمعیلیه‌داده شده بود

۱۳۲ــ **مکرمیه:** پیروان مکرم‌بن عبداله عجلی از فروغ ثعالبه که گویند کسی که نماز را ترك کند، کافر است، نه ازجهت ترك آن بلکه

۱ــ فردوسی می‌گوید: که یزدان زناچیز آفرید
بدان تا توانائی آمد پدید.

یعنی در آفریدهٔ خدا که همان طبیعت باشد، توانائی وانرژی پیدا شد وصورتهای گونه‌گون زندگانی را بوجود آورد، وعقیدهٔ معمریه ازاین عقیدهٔ فردوسی که خود متاثر ازعقاید ایران باستان است گرفته شده.

ازجهت جهل بمعرفت خدا واین‌صورت درتمام گناهان کبیره نیزپیوسته است زیرا کسی که به‌یگانگی خدا وعلم او آشنائی داشته باشدپنهان‌وآشکارا ازترس خدا معصیت نکند مگر آنکه غافل شود

۱۳۳ـ مفوضه: یا مفوضیه ازفرق شیعه که امور تکوینیه عالم و مسائل تشریعیه را به‌حضرت رسول یا یکی ازائمه مفوض می‌دانستند و در مقابل جبریه انسان را مختار نفس خود می‌شمردند، واستقلال واستبداد وسلب قدرت ازخداوند را در ملك خود اراده می‌کردند[۱] و جمعی از ایشان می‌گفتند که خداوند محمدبن عبدالله را خلق کرد وتدبیر عالم را به‌او واگذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند خلق کرد وپس ازخود تدبیر آنرا به‌علی‌تفویض کرد وعلی مدبر ثالث است

۱۳۵ـ مقنعیه: همان مبیضه یا سپید جامگان‌اند

۱۳۶ـ ممطوره: نام دیگر واقفه است ویکی از مخالفان هنگام بحث با آنان گفت که شما مثل کلاب ممطوره (سگهای باران خورده) اید، وازآن پس امامیه واقفه به‌این نام خوانده شدند.

۱۳۷ـ منصوریه: همان کسفیه‌اند پیروان ابومنصور عجلی

۱۳۸ـ منهالیه: پیروان منهال‌بن میمون از مشبهه شیعه وازغلاة‌اند

۱۳۹ـ موسائیه: یا موسویه طرفداران امامت موسی‌بن جعفر کاظم ومنتظر رجعت او هستند.

پس ازموت امام موسی کاظم موسویه اختلاف کردند. دسته‌ای در مرگ امام متوقف شدند (واقفه). دستهٔ دیگر به‌موت امام قطع و یقین حاصل کردند (قطعیه) دستهٔ دیگر که معتقد بمرگ او نبودند و در انتظار خروج او بسر می‌بردند (واقفیه)

۱۴۰ـ مؤلفه: عده‌ای از پیروان امام رضا که پس ازمرگ اودوباره به‌عقیدهٔ واقفه رجوع کردند

۱۴۱ـ میمیه: از غلاة که علی‌بن ابی‌طالب و حضرت رسول هردو را نبی می‌دانستند ومحمد را در الوهیت مقدم برعلی می‌شمردند.

۱۴۲ـ میمونیه: از فرق اسمعیله پیروان عبدالله‌بن میمون قداح

۱۴۳ـ میمونیه دیگر: از خوارج پیروان میمون‌بن عجارده که میگویند قدرخیر وشر ازبندگان است و خلق وابداع فعل متعلق به‌بنده

۱ـ این قسمت از عقیدهٔ اینان را با فلسفه اومانیته واگزیستانسیالیسم مقایسه کنید

است، وخداوند ارادهٔ خیر کرده است نه شر واورا در گناه مردمان‌مشیتی نیست

اینان نکاح دختران دختر ودختران برادر وخواهر را جایز می‌دانستند وسورهٔ یوسف را جزء قرآن نمی‌دانستند ونیز کشتن پادشاه را واجب می‌شمردند

۱۴۴ــ **ناصریه:** پیروان حمیدالدین ناصربن خسرو علوی. شاعر و نویسنده وداعی بزرگ اسمعیلیه در خراسان وماوراءالنهر وطبرستان

۱۴۵ــ **نحلیه:** پیروان حسن‌بن‌علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند

۱۴۶ــ **ناووسیه:** پیروان عجلان‌بن ناوس معتقد به‌زنده بودن امام جعفر صادق ومنتظر بازگشت او. اینان روایتی از جعفر صادق نقل می‌کرده‌اند که: مرگ مرا باور ندارید.

ابوحامد زوزنی حکایت کرده است که ناوسیه معتقد بوده‌اند که‌اگر چه علی مرده است ولیکن پیش از قیامت زمین شکافته شود وبیرون آید وزمین را بعدل وانصاف آراسته گرداند.

۱۴۷ــ **نجاریه:** پیروان حسین‌بن محمد نجار بیشتر معتزله ری و پیروان آنرا تشکیل می‌دادند.

نجاریه به‌گروههائی تقسیم شدند همچون برغوثیه و مستوریه و زعفرانیه که در اصول با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند

۱۴۸ــ **نجدات عاذریه:** از خوارج پیروان نجده‌بن عامر حنفی که عده‌ای از ازارقه نیز باو پیوستند واورا امیرالمومنین خطاب کردند اما بعدا براثر زیاده‌روی‌هائی دربین برخی ازایشان اختلاف افتاد. نجده بر طبق آیاتی ازقرآن تقیه را جایز می‌شمردند وگروهی دیگر نیز براساس بعضی آیات دیگر ازقرآن تقیه را رد می‌کردند[۱]

۱۴۹ــ **نظامیه:** پیروان ابراهیم‌بن سیار نظام که کلام فلاسفه را با سخنان معتزله مخلوط گردانید ازجمله می‌گوید که خیر به‌قدر (قضاوقدر) است ولی شر از ما است. یا چیزی که مصالح مردمان در دنیا در آن‌نباشد خداوند برایجاد آن توانا نیست. یا آنکه خداوند قادر نیست عذاب اهل جهنم را کم یا زیاده گرداند.

۱ــ تقیه یعنی ترس وپرده‌پوشی، وبمعنی اعم یعنی شخص عقاید خویش را از ترس ابراز ومخالفت دیگران نزد خود پوشیده نگاه دارد وشیعیان به‌پیروی ازامام جعفر صادق در عقاید خویش از ترس حکومت زمان تقیه روا می‌داشتند

۱۵۰ـــ نصیریه: ازفروع فرقهٔ سبائیه واسحاقیه ونمیریه، پیروان نصیر وابن حزم از غلاة شیعه که میان آنان با اسحاقیه در کیفیت اطلاق نام‌الهیت برامامان اختلاف است. بعقیدهٔ اینان ظهور روحانی در صورت جسمانی امریست که هیچ خردمند انکارآنرا نتواند کرد

هنگام خیر ظهور روحانی در جسم همچون ظهور جبرئیل است به‌برخی اشخاص مانند تصور بصورت اعرابی وتمثل بصورت انسانی، و گاهی ظهور روحانی در صورت جسمانی برای برپائی شر وفساد است چون ظهور شیطان بصورت انسان، ونیز ظهور جن بصورت بشر تا بزبان آدمی سخن گوید:

گویند پس از رسول‌الله بهترین بشر علی‌بن‌ابی‌طالب وپس از او فرزندانش هستند و حق درصورت ایشان ظهور کرد ودستشان بگرفت، واز اینرو اطلاق خدائی برامامان جایز است

گویند پیامبر در بارهٔ علی گفته است: «اگرنه‌درحق تو، آنچه در بارهٔ عیسی گفتند، گفتندی، من در حق تو مقالتی پرداختمی...۱»

۱۵۱ـ نمیریه: از غلاة پیروان محمدبن نصر نمیری

۱۵۲ـ نورساعیه: ازفرق خرمیه وبومسلمیه

۱۵۳ـ نعمانیه: اصحاب ابوجعفر محمدبن نعمان که چنانچه گفتم از سوی مخالفان به‌شیطان الطاق مشهور بود

ابوجعفر از قدمای متکلمین شیعه بحساب می‌آید، اما بسیاری از عقاید او برای متکلمین بعدی شیعه خوش آیند نبود. بعقیدهٔ او تا اشیاء متکون نگردند علم خداوند بدان محیط نگردد.

یا: تقدیر عندالاراده است، وارادت فعل خدا است

ونیز: خداوند نوری است برصورت انسان، اما جسمیت خدا را انکار کرده

از او کتابهائی در دست بوده ودر دوکتاب «افعل لم‌فعلت» و «افعل لاتفعل» می‌گوید که فرقه‌های اسلامی چهاراند:

قدریه، خوارج، عامه، وشیعه ولی ازاین چهار، شیعه برستگاری عقبی اولی هستند.

۱۵۴ـ نعیمیه: از زیدیه، پیروان نعیم‌بن یمان که می‌گویند پس از حضرت رسول علی‌بن ابی‌طالب افضل مردمان است وکسانیکه ترك بیعت

۱ـ می‌بینید که حدیث بدروغ پرداختن هم یکی ازکارهای فرق گوناگون بوده است!

او کرده‌اند ترك افضل کرده‌اند، وخطاکارند لیکن گناهکار نیستند. از عثمان ودشمنان علی دوری می‌جستند وآنانرا کافر می‌دانستند.

۱۵۵ــ **واصلیه:** پیروان ابوحذیفه، واصل‌بن عطا که بنام معتزله معروفند واز مشهورترین فرق اسلامی... وبا عقیده‌ای که در بخش‌معتزله راجع بدان سخن گفتم وآن مرحله‌ای بین کفر وایمان است و فسق‌نامیده می‌شده وبا توجه به‌عقوبتش‌که در دوزخ تخفیف می‌یابد ، از بسیاری از کشتارهائی که توسط ازارقه ونجدیه ودیگر فرق بنام اسلام انجام‌می‌گرفت جلوگیری کرد. زیرا آنان عقیده داشتند که مرتکب گناه چه‌کبیره وچه صغیره باید کشته شود.

۱۵۶ــ **صفریه:** که فرقهٔ دیگری از خوارج بودند همین عقیده را داشتند مگرآنکه کودکان را بقتل‌نمی‌رساندند وبدین‌ترتیب جانی‌را که خداوند عالم عطا کرده وبقول خود او روح خود اوست‌که دربدن‌انسان دمیده شده[1]. بدلایل سخیف ازبین می‌بردند و**کشتارانسانها که در ظاهر برای آنان درحکم عبادت وبنام اسلام بود، درواقع انگیزه‌ای بود برای فرونشاندن آتش شهوت وخشم وکینهٔ وآزارومردم‌کشی‌آنان. تاکی جهان انسانی ازاین آتش خشم رهائی یابد!.**

۱۵۸ **واقفه:** این نام به‌هرکسی‌که برخلاف جمهور در یکی ازمسائل امامت درقبول رای اکثریت توقف می‌کرده اطلاق می‌شود وبعموم فرقی ازشیعه که در مقابل قطعیه منکر مردن امام موسی کاظم شده وامامت را به‌آن حضرت ختم ومتوقف مانده‌اند اطلاق می‌گردد.

اینان همان گروهند که از سوی مخالفان ممطوره نامیده می‌شوند.

۱۵۹ــ **وهابیه:** از فرق اخیر اسلامی پیروان محمدبن عبدالوهاب (متولد ۱۱۱۵ هجری قمری)

اوپس از تعمق و تحقیق عقیده برآن پیدا کرد که فرق مختلف اسلامی ازاصول دین اسلام منحرف شده‌اند وبایستی مسلمانان به‌اسلام‌واقعی بگروند. آنان می‌گفتند انسان فقط باید به‌خدا امیدوار باشد از روح‌ائمه وپیامبران یاری نخواهد. سوگند را خطا می‌دانستند وازالقاب پرطنطنه برای امامان خودداری می‌کردند. درمرگ متاثر نمی‌شدند وایجاد بنابر

۱ــ فنفخنافیه من روحنا

سرقبور را بت‌پرستی می‌شمردند. وبسیاری ازاین عقاید

۱۶۵ــ **هاشمیه:** از راوندیه عباسیه پیروان ابوهاشم عبداله‌بن‌محمدبن الحنفیه که پس ازاو امامت را ازآن عباس می‌دانستند.

بعدها نیز دراین فرقه اختلافاتی افتاد که هرکدام امامت را بر شخص مخصوصی موکول می‌کردند.

۱۶۱ــ **هذیلیه:** ازفرق معتزله پیروان ابوالهذیل حمدان‌بن‌ابی‌الهذیل علاف که می‌گوید خداوند **به‌علمی که عین ذات اواست عالم وبقدرت و حیاتی که عین ذات اواست قادر وزنده است**، وخداوند دارای ارادتی است که آنرا محلی نیست وبه‌آن اراده مرید است

۱۶۲ــ هریریه: از فرق راوندیه که آنانرا عباسیه‌خلص‌نیزنامیده‌اند.
اینان پیروان ابوهریرهٔ راوندی بودند که امامت را از آن عباس‌بن عبدالمطلب می‌دانستند وبرای ابومسلم خراسانی عظمت قائل بودند.

۱۶۲ــ **هشامیه:** پیروان دونفر بنام هشام ۱ــ هشامیهٔ اول پیروان هشام‌بن‌الحکم وهشامیهٔ دوم پیروان هشام‌بن سالم جوالیقی

۱۶۳ــ **هشامیهٔ دیگر:** پیروان هشام‌بن عمر و فوطی که معاصرمأمون بود ویکی ازسران معتزله بشمار می‌رفت. ازعقاید او یکی آنست‌که: **امامت در زمان فتنه وفساد منعقد نمی‌شود زیرا وجود او مزید برفتنه می‌گردد وتنها در حال اتفاق وجود امام لازم است.**

ابوبکر اصم از دیگر معتزلیان خلاف عقیدهٔ او را دارد ومیگوید **هنگامیکه عدل وانصاف درمیان مردمان حاکم نیاز بوجود امام نیست در هنگام بروز ظلم است‌که وجود امام لازم می‌گردد.**

۱۶۴ــ **یزیدیه:** نام فرقه‌ای ازشیعه که معتقد بودند فرزندان امام حسین در هنگام نماز امام هستند وهنگامیکه نماز برگزار می‌گرددبایستی یکی ازآنان خواه صالح وخواه غیر صالح امام نماز باشد

۱۶۵ــ **یعقوبیه:** فرقه‌ای از زیدیه پیروان یعقوب‌بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی می‌دانستند ولی ازمخالفان آنان نیــز دوری نمی‌جستند. اینان رجعت اموات را انکار می‌کردند

۱۶۶ــ **یمانیه:** ازفرق زیدیه پیروان محمدبن یمانی کوفی

۱۶۷ــ **یونسیه:** از مرجئه پیروان یوسف نمیری که می‌گفتند ایمان عبارتست از معرفت خدا وخضوع وترك استکبار ومحبت قلبی او وچون کسی این خصال را داشته باشد مؤمن است.

این بود نام ومختصری ازعقاید فرقه‌های اسلامی وغیر اسلامی که درکتاب‌های پیشین آمده بود که اگر حدود ۱۷ نام را تکراری بدانیم. یکصد وپنجاه فرقه را شامل می‌گردد که اگر نام ۳۷ فرقهٔ دیگر را از کتاب «هفتاد وسه‌ملت»[۱] بدان اضافه کنیم جمعاً ۱۸۷ فرقه می‌شود که با سلسله‌های متصوفه ۲۰۰ فرقه را تشکیل می‌دهند که ازآنان تاکنون نام ونشان مانده، یا ازکتابها برآمده است. که اگر جوانان را مجال پژوهشی بیشتر باشد مطمئناً نام فرقه‌ها وعقاید بسیار دیگری را نیز به‌این نام‌ها اضافه خواهد کرد.

واینست نام فرقه‌هائی که ازآن نامی دربین فرقه‌های ذکـــر شده نیامده ازکتاب هفتاد وسه ملت:

اتحادیه ــ اباضیه ــ اخشبیه ــ اثریه ــ امیریه ــ بکریه ــ بوستانیه تناسخیه ــ تکوینیه ــ ثنویه ــ ثعلبیه ــ حبیبیه ــ جلامذه ــ جهمیه ــ حروریه ــ حکمیه ــ حشویه ــ خوفیه ــ حازمیه ــ زنادقه ــ سابقیه ــ سوفسطائیه ــ سارقیه ــ شمراخیه ــ علی‌العرشیه ــ فارقیه ــ فشاریه ــ فانیه ــ قبریه ــ قاسطیه ــ کنزیه ــ لوزیه ــ منکریه ــ مترفیه ــ متصلیه ــ منجمیه ــ مهملیه و صالحیه و طیاریه و عجارده وعبیدیه که هنگام نقل از ملل ونحل نام آنان ازقلم افتاد.

بررسی برخی آراء وعقاید
از کتاب هفتاد وسه ملت

اکنون بذکر برخی ازعقاید گروههای مذهبی وپاسخی که نویسندهٔ کتاب ازسوی سنت وجماعت بدانها داده است می‌پردازم تا سندی دیگربر پیشگفتار این کتاب باشد

فرقهٔ فشاریه قالوا: الدنیا واموالها مشترکه بین اولاد آدم، للذکر مثل حظالانثیین[۲]**.** پدر ومادر همه، آدم وحوا است مردان وزنان برادر و خواهر یکدیگرند. مال دنیا بحساب میراث مشترك است. مردان دوسهم و

۱ــ این نامی است که دکتر محمد جواد مشکور به‌کتاب بی‌نامی که از قرن هشتم برجای مانده است داده وتاکنون ازاین کتاب منحصر بفرد که در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود، نسخه‌ای دیگر پیدا نشده است تا نام آن معلوم گردد

این کتاب بوسیلهٔ محمد جواد مشکور به‌تصحیح وتحشیه ومقدمه رسیده است

۲ــ اشاره به‌آیهٔ ۱۲ سوره نساء: **یوصیکم‌الله فی‌اولادکم للذکر مثل حظ‌الانثیین** یعنی خداوند بشما دستور می‌دهد که برای پسران بهرهٔ دو دختر را قرار دهید

اهل جماعت وسنت گویند: قرنها دور شد ونسل‌ها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیاء ورسل فرستاد وشرایع پدید آورد. شعب وقبایل را به‌تقوی وطاعت، رفعت درجات نهاد. قوله تعالی: **یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله‌اتقیکم**

وبطوریکه ملاحظه می‌شود اهل سنت وجماعت آیه‌ای از قران را با آیه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند .

فرقهٔ شیطانیه[1] قالوا ان‌الله ماخلق‌الشیطان ولوقلنا خلقه فقد رضی بمعصیته. گویند شیطان را خدا نیافریده است. اگر گوئیم که شیطان مخلوق خدا است پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران ومعصیت عاصیان راضی بوده باشد، قوله تعالی: **ولایرضی لعباده‌الکفر[2]**

اهل سنت وجماعت گویند که این سخن که شیطان را خدایتعالی نیافریده این معنی موجه نیست. اول آنك شیطان خودبخود وجود ندارد. اسم بلا مسما لفظی است معما. چنانك سیمرغ نامی دارد وهیچ نشانی‌ندارد. واگرگوئیم چنین است کفر باشد. جهت آنکه رب‌العزه درکلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت وشیطان چنان کرد وانکار آیت کفر است.

دوم معنی آنك شیطان موجود است ولیکن بذات خود پدید آمده خدایتعالی ویرا نیافریده است وبدین‌قول لازم آید که وی را در مملکت وحدانیت شریك کرده باشیم واین مذهب نیز هم کفر وضلالت است و احمقی وجهالت!

فرقهٔ زنادقیه قالوا: مالیس بمدرك فلیس بآله ومن تکلم فیه خیل‌له گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست، او خدائی را نشاید وهرکه دراین‌باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام

اهل سنت وجماعت گویند باطن این کلمات سر بکفر می‌کشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست وبباطن کافر[3]

۱ــ مقصود فرقه نعمانیه نیست. ۲ــ آیه ۹ سوره زمر یعنی خداوند راضی‌به‌کفر بندگانش نیست

۳ــ می‌بینیم که این پاسخ ابداً درخورآن سؤال نیست وگوینده با نسبت کفر از زیربار مسئوولیت جواب شانه خالی کرده است.

کتاب حلاج، نقل از صاحب تبصرةالعوام درمورد زنادقه می‌گوید: بدان‌که‌این‌قوم (زنادقه) جمله شریعت ودین‌های رسل واخبار گور وعذاب وحشر ونشر و حساب ←

فرقهٔ ملاحده قالوا: ظهورالانسان من‌الطبایع والارکان[1]. گویند اصل آدمی از نطفه است، ونطفه ازخون وخون از خوردنیهای حیوانی ونباتی، واصل حیوان از نبات ونبات ازخاك وباد وآب وآتش. واین چهار در وجود انسانی چهارطبع شد، چون سردی وگرمی وتری وخشکی، تامزاج به‌اعتدال است، سلامت حاصل وحیات باقی. وچون بفساد آمد، هلاك شد ودردریای عدم غرق گشت، ونیست شد واعادت معدوم محال آید (یعنی بازگشت نیست شده ودرگذشته محال است) ابدالابدین ودهرالداهرین هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد (یعنی در روز قیامت اجساد بلند نخواهند شد). حشر ونشرچه باشد؟ قیامت وبهشت ودوزخ را انکار کنند نعوذبالله!

اهل سنت وجماعت گویند: طبایع وارکان تدبیرند، وجمله مسخر تقدیرند.

هوالذی یصورکم فی‌الارحام[2] نقش‌بند حواس‌پنجگانه خداست. چهره گشای شش جهت خداست، هفت قبلهٔ خضرا بکرد (یعنی هفت گنبد سبز آسمان را ساخت) و هفت دایرهٔ غبرا[3] درکشید، ومصابیح کواکب ثواقب مزین گردانید (یعنی چراغهای ستارگان تیزبین را زینت کرد) وقنادیل نور براین طاق هفت رواق معلق گردانید (یعنی چلچراغ‌های نور برگنبد آسمان هفت رواق آویزان کرد). بخار وخیال یا بسات[5] بظهور گردانید. صد هزار عجایب وغرایب بربساط وجود ایجاد نمود وبا هیچ وجود این

←

وترازو و صراط وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وملائکه وملك‌الموت، همه را محال وهذیان میدانند وگویند که کتب رسل، سخن خود ایشان است وهرکه بدین‌چیزها، که یاد کرده‌ایم، مؤمن بود اورا جاهل خوانند وگویند رسولان حکما بوده‌اند. تبصرةالعوام ۳۷ــ

خلفای عرب با این‌گروه. مبارزه‌ها کردند که در کتابها شاهد دارد. طبری درمورد مبارزه هادی (خلیفه عباسی) ویعقوب زندیق می‌گوید: وقتی یعقوب زندیق را نزد هادی آوردند خلیفه دستورداد تشکی برروی یعقوب اندازند و سپس چندین نفر را روی آن نشانید تا یعقوب زندیق بمرد طبری ص ۵۱۷۲ ونیز در صفحه بعد می‌گوید: گویند او (هادی) برای اعدام ماده‌گرایان وزنادقه هزار دار برپا کرده بود.

۱ــ این‌گروه را طبایعی نیز می‌گفتند، یعنی کسانیکه به‌روح اعتقاد ندارند وزندگی را از ترکیب چهارطبع می‌دانند

۲ــ آیه ۴ از سورهٔ آل عمران. یعنی اوست کسی‌که شما را دررحم‌ها نقش می‌بندد ۳ــ غبراء یعنی زمین. ۵ــ یا بس یعنی خشك.

خطاب نکرد وهیچ آفریده را این تشریف نداد وننواخت (یعنی به‌هیچ آفریده این خطاب وتشریف که بانسان دادند، نداد) قوله تعالی: **وصورکم فاحسن صورکم**[۱] هیچ جای ایراد موجود واظهار مکنونات خود را این ثنا نگفت که در آفریدن آدمی گفت **فتبارك‌الله احسن‌الخالقین**[۲] حاصل‌آنکه ملاحده جان وتن یکی دانسته‌اند وازهلاك این هلاك آن تصور کرده‌اند وحال آنکه جان عین حیوة است، برروح مرگ نباشد وروح مرغ است وقالب قفس وروح شمشیر است وقالب غلاف، از شکستن غلاف شمشیر را چه باك

فرقهٔ بوستانیه قالوا: **الجنه والنار غیر موجوده فی‌النار وسیوجدیوم القیامه**[۳] گویند که یقین است که دوزخ در زمین نگنجد، وبهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت زمین و هفت آسمان است. قوله تعالی: **عرضها کعرض‌السماء والارض**[۴] فردا که‌آسمانها طی کنند و درنوردند، **کطی‌السجل للکتب**[۵] ودرخانهٔ عدل چنانك‌اول‌بود **کما بدانا اول خلق نعیده**[۶] بهشت را برجای آسمان بیافرینند وچون زمین را ازمیان دایره بردارد ودوزخ را بجای زمین موجود گرداند. **والارض جمعیعاً قبضته**[۷]

اهل سنت وجماعت می‌گویند: دراسفل‌السافلین زیر طبقهٔ هفتم‌زمین مکانی است که آنرا **سجین** نام است. دوزخ امروز آنجا است مهیا ومعد قوله تعالی: **انا اعتدنا للکافرین سلاسل واغلالا سعیرا**[۸] وبالای طبقهٔ هفتم آسمان درخت سدرةالمنتهی است. چنانك در خبر آمده است که اگراسب تیزرو یکسال تمام رود وبسرعت تمام تك زند. دوازده ماه وماهی سی‌روز

۱ــ آیه ۶۶ سوره مومن یعنی نقش بستیم شما را پس نقش شما بهتر است.
۲ــ آیه ۱۴ سورهٔ مؤمن یعنی: پس مبارك باد برخدا، بهترین خلق کنندگان
۳ــ دکتر مشکور عبارت را غلط می‌داند وحدس می‌زند که دراصل چنین‌بوده: الجنه والنار غیر موجودین وسیوجدان یوم‌القیامه. صفحه ۵۵ هفتاد وسه ملت
۴ــ آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ حدید ۵ــ آیه ۱۰۴ سورهٔ انبیاء یعنی مثل طوماردفترها درنوردیده می‌شود.
۶ــ آخر آیهٔ ۱۰۴ سوره انبیاء. یعنی همانطور که ابتدای آفرینش آنرا شروع کردیم بازگشتش می‌دهیم. معنی آیه درمتن کتاب آمده یعنی آسمان را همانطورکه درابتدا بود مثل طومار نوشته شده می‌پیمائیم وباز می‌گردانیم!
۷ــ آیه ۶۸ سوره زمر. یعنی تمام زمین دستهٔ آن است.
۸ــ آیه ۱۴ سوره دهر. یعنی همانا که برای کافران زنجیرها وغل‌هائی از شعله آماده کرده‌ایم.

دویده باشد، هنوز سایهٔ برك آن درخت ندویده باشد. بهشت باقی امروز آنجا است وبام بهشت عرش خدا است. قوله تعالی: **عند سدرةالمنتهی عند هاجنةالماوی**[1]. پیامبر (ص) می‌گوید: **عرش‌الرحمن سقف‌الجنه**[2]

فرقهٔ قبریه قالوا: کیف یسع‌القبر اربعة ملکین بالعمود والدبوس والمیت فیه وغایت‌القبر اربعه اذرع. گویند: بیچاره آدمی چون ازداردنیا رحلت کرد اورا در قبر تنگ نهادند، چهارگز مقدار آن، یا کمتر میت درآنجا چگونه گنجد ودوفرشته منکرونکیر با عمود وچوب و چماق، پس معلوم شد که سؤال وعذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت وجماعت گویند: که خدای تعالی برفراخ کردن گورقادر است! وهرکسی که سؤال منکر ونکیر را منکر شود کافر.

وخدای تعالی خبرداده است که دوبار مردن است ودوبار زنده شدن قوله تعالی: **ربنا امتنا فاحیتنا اثنتین**[3] **صدق‌اله**

فرقهٔ حشویه قالوا: الکلام حیث لاسامع ولامأمور عبث

گویند سخن گفتن جائی که شنونده نباشد وامر کردن جائی که مامور نباشد بی‌معنی باشد وعبث وبازی، اکنون چون معلوم است‌که درازل آزال غیر ازخدای ذوالجلال، هیچ موجودی نبود **کان‌الله ولم‌یکن معه شیئی** وخطاب مستطاب رب‌الارباب را مستمع‌کس نبوده باشد، پس در خلوتخانهٔ ازلی امرونهی باکه بود؟ **واقیموالصلوة وآتواالزکوة**[4] چون موسی نبود و فرعون نبود وادی مقدس نبود ومحمد مصطفی نبود، خطاب حق باکه بود؟ قال‌الله تبارك وتعالی: هل اتیك حدیث موسی از نادیه ربه بالواد مقدس طوی، اذهب الی فرعون انه‌طغی[5]

اهل سنت وجماعت می‌گویند موجودات در علم قدیم حق تعالی حاضر بودند ویقین ازلی وبرهمه ناظر وبرمعلومات خود سخن می‌گفت:

فرقه مترفیه[6] قالوا: الناس اضیاف‌الله فلا حساب علیهم

۱ــ نزدیك سدره‌المنتهی (درختی است که بفارسی کنار نامیده می‌شود) محل بهشت است.

۲ــ یعنی عرش خدا سقف بهشت است

۳ــ آیه ۱۱ سوره مومن. یعنی خدای ما دوباره ما را می‌میراند ودوباره زنده می‌گرداند

۴ــ آیه ۷۹ سورهٔ نساء ۵ــ آیات ۱۵ــ۱۷ سورهٔ نازعات یعنی آیا داده‌ایم بر تو حدیث موسی را هنگامیکه خدای او در وادی مقدس طوی ندایش داد که برو بسوی فرعون که اوسرکشی میکند. ۶ــ مترف به‌نعمت وآسایش پرورده

گویند آدمیان مهمانند دردعوت خانهٔ دنیا از شرق عالم تا غرب عالم مهمان‌خانهٔ خدا است، سفرهٔ نعمت انداخته وسماط در کشیده وخلایق جملگی که حوالهٔ ایشانست می‌خورند چنانك برهنه وعریان درآمدند بیرون رفتند وحال آنك مهمان خدای کریم ورحیم‌اند حاشا که نعمت را حساب کند یا عتابی فرماید واین حدیث را دلیل وتمسك‌خود ساخته‌اند:

قال‌النبی صلی‌الله علیه وسلم: الناس اضیاف‌اله تعالی[۱]

خوان کرم گسترده‌ای مهمان خویشم خوانده‌ای

گوشم چرا مالیده‌ای[۲] من گوشهٔ نان بشکنم؟

اهل سنت وجماعت گویند هرکه حق نعمت رعایت نکند وبشکر منعم قیام ننماید هرآینه جای عتابست.

برحلال حساب، وبرحرام عذاب، وروز محشر از لذات ونعیم دنیا سؤال است

ترجمه بخش‌هائی ازایضاح فضل‌بن شادان

پس از بررسی آراء وعقاید مختلفی که بیشتر آن در زمان فضل رایج بوده است، باید دید که او دربرابر اینهمه اندیشه وشور واضطراب اجتماعی، عملاً چه کرده ست؟

فضل‌بن شادان به‌برخی ازاین فرقه‌ها حمله کرده است که فهرست نام کتابها یا رسالاتش آنرا نشان می‌دهد، اما کتاب ایضاح او درحقیقت ادعانامه اهل تشیع است در برابر اهل سنت وجماعت وتمام مطالب را خطاب به‌اهل تسنن گفته است ودراین بخش ازکتاب ترجمهٔ چند موضوع ازکتاب را می‌آورم تا خوانندهٔ بیدار دل خود به‌کیفیت کار او بنگرد.

***

نخستین بحثی که بنظر خواننده می‌رسد آنستکه اهل تسنن معتقدند پیامبر بدون وصیت درگذشت واصحاب او ازبین یارانش ابوبکر را به‌جانشین او برگزیدند.

اما فضل در اینمورد مطالبی می‌گوید، دال براینکه محال است که پیامبر در مورد جانشین خویش وصیت نکرده باشد، واین مطلب ازصفحه

۱ـ یعنی رسول (ص) میگوید: مردمان مهمانان خدای تعالی هستند

۲. «گوشم چرا مالی اگر من گوشهٔ نان بشکنم؟» از غزلیات مولانا.

۱۹۹ ایضاح شروع می‌شود: وبه‌اجماع می‌گویند که نبی،صلی‌الله علیه وآله وصیت نکرد. وکسیکه وصیت را ترک کند، ترک فریضه‌ای از فرایض خدای عز وجل را کرده. واینست گفتار خدا به‌نبی (ص):

«نوشته شد برشما. هنگامیکه مرگ برکسی از شما می‌رسد، اگر نیکی را ترک کند وصیت بمعروف به‌والدین‌ونزدیکان حقی‌است‌برپرهیزگاران[1]»

و رسول‌اله از پرهیزگاران بود.

وازآنچه که درآن وصیت بمردمان می‌شود، در اسلام عظیم‌تر ازآن نیست در وصیت در خلافتی که خون درآن تحقق می‌گیرد وفرمانها درآن جاری می‌شود وحدود بدان قوام می‌گیرد ودر سایهٔ آن جمع می‌شود و جهاد با دشمن میکند و صدقات را دربین آنچه که خدای نام برده‌پخش می‌کند ومواریث را بین آنانکه خداوند در کتابش دستور داده تقسیم می‌کند. ظالم را می‌کوبد وانصاف مظلوم را می‌دهد وخدای عز وجل می‌گوید:

«پس کسیکه دگرگون کرد آنرا، پس ازآنکه آنرا شنید،پس‌گناه آن برعهده کسانیست که آنرا دگرگون می‌کنند، وهمانا کهخداوند شنوا ودانا است پس کسیکه از سیلی یا بدی وصیت کننده می‌ترسد پس بین آنان صلح شود، گناهی براو نیست وهماناکه خدا بخشنده ومهربان‌است»[2]

پس کتاب خدای را ترک می‌کنید در پس ظهورتان، و روایت دروغی را می‌گیرید وگمان می‌برید که پیامبر حقی را که خدای براو و برجمیع پرهیزگاران فریضه نهاد ترک کرد، پس به‌گمان به‌شیعه نسبت‌آنرا می‌دهید که آنان طعنه برياران پیامبر خدای می‌زنند ودر صورتیکه راستگو می‌بودید، شیعه را بهترین گفتار وکمترین گناه است، که به‌گمان شما طعنه

۱ــ آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره:

کتب علیکم اذا حضراحدکم‌الموت ان ترك خیراً الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف حقاً علی‌المتقین.

محدث ارموی به‌اشتباه آیهٔ ۱۸۵ را ذکر کرده

مقصود از خیر ونیکی دراین آیه خیری است که بعنوان مال نصیب والدین می‌شود

۲ــ آیات ۱۷۸ و۱۷۹ سورهٔ بقره

فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیهم فمن‌خاف من موص جنفاً اواثماً فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان‌الله غفور رحیم.

این آیات دنبالهٔ آیهٔ پیشین درمورد وصیت است. که باز شمارهٔ آن درایضاح ۱۸۱ و۱۸۲ آمده

بررسول خدا می‌زنند واین طعنه بررسول خدا همانند طعنه‌ای که براصحاب او است، نمی‌باشد. زیرا که او ــ صلی‌الله علیه وآله ــ برای امت خود اینرا روشن کرد وگفت:

کسیکه عمداً برمن دروغی بست. جایگاه خود را در آتش قرار داد[1].

در مورد اذان

دیگر از مطالبی که مورد اختلاف اهل تسنن وتشیع بوده، اذان است و فضل‌بن شادان زیر عنوان «**ذکر اذان**» در اینمورد چنین می‌گوید:

روایت می‌کنند از **ابی‌یوسف‌القاضی**. راوی **محمدبن‌الحسن** ازاصحاب پیامبر وازبی‌حنیفه که می‌گویند:

در اذان هنگام رسول‌اله (ص) و درزمان ابی‌بکر واوائل دوران خلافت عمر چنین ندا داده می‌شد: «**حی علی خیرالعمل**» پس عمربن‌خطاب گفت: من ترس ازآن دارم که مردمان اتکال به‌نماز کنند هنگامیکه گفته می‌شود: «حی علی خیرالعمل» ودعوت به‌جهاد نمایند. پس دستورداد که «حی علی خیرالعمل» را از اذان بیفکنند ودر نزد ایشان اذان بهمین صورت گردید، ودرسنت خلاف آنچه که در هنگام رسول‌اله بود بگفتهٔ عمر رایج گشت.

پس هنگامیکه شیعه امر رسول‌اله را تبعیت کردند. وشما (اهل سنت) در نزد خود بدعت‌گذار شدید وگمان بردید که رای عمر دراین مورد برتر از رای رسول‌اله است. وخدا دراین باره از شما پرسش‌خواهد کرد، ورسول‌اله(ص) اذان گویان را در (گفتن) آن محکم نگاهداشت و در زمان ابوبکر واوائل زمان عمر این چنین بود وهمانا می‌بینیم که

۱ـ اصل روایت چنین است: من‌کذب علی متعمداً فلیتبوامقعده من‌النار.

یعنی کسیکه به‌تعمد برمن دروغی بندد پس‌نشمین‌گاه‌خود را ازآتش‌زیان‌می‌رساند. ومقصود آنستکه آن را وی درآتش دوزخ خواهد سوخت مفسرین به‌ظاهراین روایت که در زبان ما سست بنظر می‌رسد توجه بسیار کرده‌اند. مثلا **ابن‌اثیر** می‌گوید معنای آن چنین است فلینزل منزله من‌النار. یعنی پس منزل خود را ازآتش یا در آتش فرود می‌آورد. (حاشیه ۲۰۰ ایضاح) **شیخ حسین پدر شیخ بهائی، شهیدالثانی، سید حسین صدر، ابن حجر عسقلانی، سیوطی. نیز دراین باره مطالبی گفته‌اند.**

اما همانطور که **محدث ارموی** در حاشیه صفحات ۲۰۰ـ۲۰۱ـ۲۰۲ گفته است بحث زیاد پیرامون این حدیث بدرازا می‌کشد. در صحت آن نیز که بوسیله بسیاری ازعلما بویژه چندین نفر از عشرهٔ مبشره (ده نفر از انصار واصحاب پیامبر که‌بوسیلهٔ او به‌بهشت بشارت داده شده‌اند) نقل شده. شك نیست ومعنا نباید فدای لفظ شود.

بساختید بیش ازآنچه که رد کردید. وعجیب‌تر آنکه کسانی ازشما هستند که در اذان صبح و اذان شام بین اذان، واقامه پس از «حی‌علی‌الفلاح» می‌گویند: «الصلوة خیر من‌النوم[1]، وبرخی این را نمی‌گویند. وخودتان یکدیگر را در اینمورد انکار نمی‌کنید! وشیعه را هنگامیکه فرمان رسول خدای (ص) را گردن می‌نهند نسبت به‌خلاف می‌دهید، وبدعت خود را به‌جماعت (واهل سنت) نام می‌برید، هنگامیکه برخلاف رسولخدا (ص) اجتماع[2] می‌کنید.

طرز گرفتن وضو نیز مورد اختلافی است بین شیعیان و اهل‌تسنن بنابراین فضل در اینمورد نیز در ایضاح مطلبی گفته است که عنوان آن در صفحه ۲۵۴ چنین است:

درباره وضو

واجماع می‌کنید به‌شستن پاها ومسح کف‌پا[3] و ادعا می‌کنید که نبی ــ صلی‌الله علیه و آله ــ بخلاف آنچه که در قرآن نازل شد عمل می‌کرد بعد روایت می‌کنید دراینکه احادیثی هست که رسولخدای (ص) خلاف آنچه را که خدا گفت، و به‌او در اینمورد قرآن نازل گردید عمل می‌کرد، و خدا جل ذکره می‌گوید:

«اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیـاء»[4] و گمان می‌برید که او غیر از آنچه را که بدو وحی شده پیروی کرده و این بدان معنا است که مسح به سر و پایها که کتاب بدین دو گویااست،

۱ــ یعنی نماز بهتر از خواب است

۲ــ اصل جمله چنین است: وتسمیتم بالجماعه (واهل‌السنه) حین اجمعتم علی خلاف رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله، و چنانچه ملاحظه می‌شودکه این یك جناس لفظی بمعنای مخالف است، یعنی اینکه شما اهل جماعت مخالف رسول خدا هستید.

۳ــ منتهی‌الارب زیر خف می‌نویسد: خف بالضم میل شتر وسم شتر مرغ،وسوای این‌دو سم دیگران را خف نگویند واخفاف جمع وموزه خفاف جمع وزمین درشت و آنقدر کف پای مردم‌که بزمین رسد. و شتر کالانسان

این بحث همانست که بعنوان مسح علی‌الخفین بنام یکی ازکتابهای فضل ثبت شده است

۴ــ ابتدای آیهٔ ۳ از سورهٔ اعراف تمام آیه چنین است: اتبعوا ماانزل الیکم من ربکم ولایتبعوامن دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون

یعنی پیروی کنید ازآنچه که ازسوی خدا برشما نازل شد وغیر از دوستان‌کمی (که پند می‌گیرید) پیروی مکنید.

و بروایت شما دروغ بود، واثق‌تر از آن از قرآن گویا در نزد شما است!
پس تصدیق کنید شاید از منافقینی نباشید که خدا یاد آنانرا کرده است
و گفته: **واذالقواالذین آمنوا قالو آمنا و اذا خلواالی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن* الله یستهزی بهم و یمدهم فی‌طغیانهم یعمهون**[1].

پس ترک کردید فرض وضو را بقول خود در حالیکه ترک کرده‌اید آنچه را که شکی در آن نیست که خدای آنرا فرستاده. نه‌می‌ترسید ازاین و نه اینکار در نزدتان زشت است!

وگرچه این طرز بیان فضل، آزردگی آشکار او را از طرز وضو گرفتن اهل تسنن نشان می‌دهد، اما همانطور که معلوم است مراد ازوضو، شستشوی مرتب دست و روی و پا در هر روز می‌باشد.

آنچه که در قرآن راجع به‌وضو آمده است چنین است:

یا ایهاالذین آمنو اذا قمتم الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی‌المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی‌الکعبین

آیهٔ ۹ سورهٔ مائده

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هنگامیکه به‌نماز می‌ایستیدبشوئید صورتهایتان و دستهایتان را تا آرنج و مسح کنید به‌سرهایتان و پاهایتان تا استخوان قوزک‌پا

با اینحال طرز شستن دستها بین ایرانیان و اهل تسنن تفاوت دارد یعنی آنان از پائین ببالا می‌شویند و اینان از بالا بپائین.

دربارهٔ متعهٔ زنان

متعهٔ زنان که در ایران به‌آن صیغه می‌گویند یکی از مسائلی است که همواره بین اهل سنت و شیعیان در آن اختلاف بوده است.

متعه بمعنی بهره‌وری است و مقصود در این مورد بهروری از زنان است بدون آنکه عقد لازم بسته شده باشد.

و از تمام روایاتی که آمده است چنین معلوم است که این کار در زمان عمر نهی و در حکم زنا خوانده شد و اهل تسنن دیگر آنرا گناه می‌دانند.

اما اهل تشیع به‌مصداق آیه ۲۴ از سوره نساء این کار را حرام

۱ــ یعنی هنگامیکه مومنان را می‌بینند میگویند ایمان آوردیم، وآنگاه که با شیاطین خود خلوت کنند، میگویند که ما با شما هستیم واین نیست مگر آن‌که ما آنانرا مسخره کنیم* خدای آنانرا استهزاء می‌کند وکمکشان می‌کند که درطغیان خود سرگردان باشند. یا فروروند. آیات ۱۴ و ۱۵ سورهٔ بقره

نمی‌دانند و آن آیه چنین است:
فما استمتعتم به‌منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن.
یعنی اگر بهره بردید بدان (از زنان) در زمان نام برده شده، پس به‌آنان مزدشان را بپردازید.

این مخالفت بحث‌های فراوان برانگیخت تا آنجا که ابن‌الندیم که در صداقت و امانتش شکی نیست و مواردی از مباحثات ابوحنیفه امام اهل تسنن و مؤمن‌الطاق را ضبط کرده است، در مورد متعه و شراب[1] ترجمهٔ گفتگوی تند آنان چنین است:

ابوحنیفه به‌شیطان الطاق گفت: همانا که امام تو مرد (مقصود امام جعفر صادق است). گفت اما امام تو تاروز قیامت نمی‌میرد، یعنی ابلیس.
ابوحنیفه گفت: چه‌می‌گوئی در متعه؟ گفت: حلال است گفت: آیا ممکن است که از خواهران و دختران تو تمتع گرفت! گفت چیزی که خدایتعالی آنرا حلال کرده است کراهتی ندارد به‌آنچه که مرا سرگشته می‌کنی. اما چه‌می‌گوئی در مورد نبیذ؟ گفت: حلال است.
گفت آیا ممکن است به‌اینکه برخواهران و دخترانت «نباذات»[2] کرد؟

در هر حال این مطلبی است که مورد بحث‌های فراوان بین دوگروه گشته و باید دید که فضل در اینمورد چه می‌گوید.

و اینست ترجمهٔ مطالبی که از صفحه ۴۳۲ ایضاح در مورد متعه و همانست که در فهرست کتابهای فضل تحت عنوان «متعتین، متعه‌النساء ومتعه‌الحج» آمده: «چه عیب می‌کنید شیعه را در گفتار خود که آنان متعهٔ زنان را حلال می‌شمرند؟ در حالیکه گمان می‌برید که متعه در حکم زنا است و شما از فقیهان وعالمانتان درمورد متعه ازاصحاب‌رسول‌الله (ص) و پیروان آنان روایت می‌کنید که آنان بدان عمل می‌کردند و آنرا در عهد رسول‌اله حلال می‌شمردند، تا آنکه عمربن‌خطاب در خلافتش آنرا نهی کرد.

۱ــ برخی ازگروههای اهل تسنن ازجمله حنفیان نوشیدن شراب را باستناد برخی آیات قرآنی مباح می‌دانند که ذکر آن دراین مختصر نمی‌گنجد

۲ــ نبیند بمعنی شراب است. وانباذ بمعنی پست وبدنام کردن دراین‌جا یك جناس صوری بکار رفته که معنا را دگرگون می‌کند. یعنی می‌توان خواهران و دخترانت را بدنام کرد که پاسخی باشد به‌آن‌چه‌که ابوحنیفه درمورد خواهران و دختران اوگفته است.

در این باره آنچه را که **هشام‌بن‌یوسف الصنعانی** از **ابن‌جریح** روایت کرد چنین است:

ابوالزبیر مرا خبرداد که از **اباواقدالبکری** شنید که گفت «ما اصحاب نبی (ص) بهره‌می‌بردیم (زنان را متعه می‌کردیم) و نیز ابوالزبیر مرا خبرداد که از **اباواقد** شنیده است که گفت «نبی(ص) بین ما غنائم جنگ را تقسیم کرد و بمن دو زن از بین آنان اصابت کرد و از آن دو بهره گرفتم» (متعه‌کردم) و **هشام‌بن یوسف** از**ابن‌جریح** نقل‌کردکه **ابوالزبیر** گفت که از**جابربن عبداله الانصاری** شنیدم که در عهد نبی(ص) و **ابی‌بکر** به‌دسته‌ای خرمای خشک (تمر) و آرد از زنان بهره ورمی‌شدیم تا آنکه عمربن خطاب آنرا در شأن **عمروبن‌حریث** نهی کرد.

و نیز **هشام از ابن‌جریح** نقل کرد که **ابن خیثم** مرا خبر داد که در مکه زنی بود و **سعیدبن‌جبیر زیاد** برآن زن داخل می‌شد، پس گفتم یا اباعبدالله چقدر زیاد براین زن داخل می‌شوی؟ گفت همانا که او را بصورت متعه نکاح می‌کنم.

و نیز گفت که **سعیدبن‌جبیر** مرا خبرداد که: متعه حلال تر از نوشیدن آب است.

ابن‌ابی‌زائده از **اسمعیل بن ابی‌خالد** از **قیس بن‌ابی‌حازم** از **ابن‌مسعود** روایت کرد که: ما با رسول‌الله در غزوه (جنگ) بودیم وزنانمان با ما نبودند. پس گفتیم: نمی‌خواهی ما را اخته‌کنی![1]؟ پس اومارا از این نهی کرد و اجازه داد که زنی را در زمان معلوم نکاح کنیم، پس عبدالله از روی جزع این آیه را خواند که **یا ایهاالذین آمنوا لا تحرمواطیبات ما احل‌الله لکم و لاتعتدوا ان‌الله لایحب‌المعتدین**[2] یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ایرا که خدای برشما حلال گردانید برخود حرام سکنید واز حد درمگذرید که خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد

و **هشام** از **ابن‌جریح** از **عطا** از **ابن‌عباس** روایت کرد که خدای بر عمر رحم کناد، متعه غیر از رحمتی از سوی خدا به‌امت (ص) نبود و

۱ــ عبارت چنین است فقلنا الانستخصی؟ وبه‌شوخی وکنایه یادآور شده‌اند که اگر بایستی بدون زن باشیم پس بهتر است که اخته گردیم.

۲ــ آیه ۹۵ ازسورهٔ مائده است درکتاب ایضاح به‌اشتباه آیه ۸۷ آمده.

اگر او (عمر) آنرا نمی‌کرد هیچکس بجز شفی[1] نیاز به‌زنا نداشت. و هشام از ابن‌جریح از ابوالزبیر روایت کرد که از جابربن‌عبدالله شنیدم که گفت: ما اصحاب نبی بهره می‌بردیم تا عمر آنرا در شان عمروبن حریث نهی کرد. ونیز جابر گفت هنگامیکه زمان (متعه) تمام شد و خواستید که شروع به‌معاودت بسوی (زن) بکنید بایستی که مهری جدید برای او قرار دهید.

برخی پرسیدند که زمان عده چقدر باشد؟ گفت برای بهره‌وری از آنان، یك دوران حیض لازم است...»

فضل‌بن شاذان روایات دیگری هم در همین زمینه آورده است که همه دال بر حلال بودن متعه است که از تمام آن چشم می‌پوشم و بهمین مقدار روایت بسنده می‌کنم.

سؤال از اهل کتاب

یکی دیگر از مطالبی که فضل در ایضاح بدان اشاره کرده وبدان براهل تسنن ایراد گرفته است اینست که آیا می‌توان ازاهل کتاب، چیزهائی که در قرآن نیست پرسید؟

تیتر این مطلب در صفحه ۳۵۹ ایضاح چنین است:

ذکرمالم یوجد فی‌کتاب‌الله عزوجل از بشرالمریسی، از ابی یوسف قاضی، از مجالدبن سعید، از عامربن‌شعبی روایت گردید که: عمر خطاب بر پیامبر ـ صلی‌الله علیه و آله ـ درآمد، و کتابی در دست داشت که‌در آن از توراة بزبان عربی نوشته شده بود، و آنرا بر رسول‌الله (ص) بخواند، و پیامبر (ص) خشمگین گردید بطوریکه در چهره‌اش نشان غضب پیدا شد.

پس عمر گفت: پناه می‌برم برخدا، از خشم خدا و از خشم رسول خدا.

پس او (ص) برمنبر شد و بر مردمان خطبه خواند و گفت: ای مردمان! از اهل کتاب راجع به‌چیزی مپرسید، زیرا که آنان شما را هدایت نمی‌کنند، و خویش را در گمراهی می‌افکنند، و چه‌بسا که بر

۱ـ ابن‌اثیر در فی‌النهایه می‌گوید که مقصود از شفی عدهٔ کمی از افراد است وازهری می‌گوید که مقصود یشفی است یعنی کسیکه می‌خواهد زنا کند اما اقدام نمی‌کند. برخی هم‌این‌کلمه را شقی خوانده‌اند (از حاشیه صفحه ۴۳۹ ایضاح) بنظر من هم شقی درست‌تر می‌آید.

شما امر باطلی را حدیث کنند و شما گفتار آنانرا تصدیق کنید، یا برحق چیزی گویند و شما آنانرا تکذیب نمائید.

و حتی، اگر موسی ــ علیه‌السلام ــ اکنون بین شما حاضرمی‌بود بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند.

و نیز از وکیع، از ابن‌مسعودبن‌کرام، از ابی‌اسحاق از حارث از علی ــ علیه‌السلام ــ روایت کردید که: پیامبر خدا (ص) گفت که: ای مردمان، بچیزی مخالف قرآن، که من آنرا حلال نکرده‌ام دست‌نیازید، و من حلال نکرده‌ام مگر آنچه را که خدا حلال کرده و حرام نکرده‌ام مگر آنچه را که او حرام کرده، و در حالیکه خدا مرا هدایت کرده است چگونه برخلاف او گفته‌ام؟.

با توجه به‌این خبر، در صفحه ۴۶۵ ایضاح مطلب دیگری از عبداله بن‌عمر نقل کرده است که خلاف آنرا می‌رساند، و آن چنین است: روایتی که از عبداله عمر دارید که مردی از او در مورد مسأله‌ای سؤال کرد و در نزد او مردی از یهود نشسته بود که یوسف می‌نامیدندش. پس ابن عمر گفت از یوسف سؤال کن زیرا که خدای تعالی می‌گوید: **فأسألوا اهل‌الذکر ان کنتم لاتعلمون**[1] یعنی پس سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما نمی‌دانید.

پس گمان می‌برید باینکه اهل ذکری که خدا دستور به‌سؤال از آنان داد یهود و نصاری هستند، و اگر از یهود و نصاری در دین خود سؤال کنیم. در آنچه که مالك آن هستیم دعوت کرده‌ایم، پس این از شگفتی‌ها و دروغ‌های روایت شما به‌اصحاب رسول خدای است[2].

غلاة شیعه

غلاة یعنی غلو کنندگان و اینان گروههائی بودند که پیرامون ائمه شیعه بخصوص پیرامون حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب روایات اعجاب‌انگیزبسیار دور از ذهن نقل می‌کردند، و بالاخره تا بدانجا رسیدند که علی را در خدائی شریك کردند!

و این روایات البته مغایر مدلول آیه‌ای از قرآن بود که پاسخ مدعیان محمد (ص) بشمار می‌رفت که از او انتظار معجزات داشتند

۱ـ آخر آیهٔ ۴۵ ازسورهٔ نحل وآیه ۸ ازسوره انبیاء در حاشیه ایضاح آیه ۴۳ و۷ آمده است

۲ـ صفحهٔ ۴۵۶ ایضاح

یا ایراد می‌گرفتند که چرا او نیز می‌خورد و می‌خوابد و چون دیگر افراد بشر نیازهای طبیعی و جسمانی دارد:

«قل انا بشر مثل لکم الا اوحی الی» یعنی بگو که منهم بشری‌چون شما هستم مگر آنکه بمن وحی می‌شود.

بنا براین اهل سنت و جماعت در مقابل اینگونه غلوهابرانگیخته می‌شدند و دامنه بحث‌ها به‌جدال می‌انجامید، و البته هر روز از گوشه‌ای گروهی دیگر برمی‌خاستند و ادعائی دیگر می‌کردند و **باید دانست که این ادعاها و غلوها در واقع بازتاب اجتماعی ایرانیان در مقابل ظلم طبقه حاکمه بود.**

اما این‌گونه غلوها ویژهٔ همه ایرانیان نبود و گروههای بسیاری مخالف ادعاهای اینان بودند.

حافظ امام جمال‌الدین ابی‌الفرج **عبدالرحمن بن جوزی** که بسال ۵۹۷ درگذشته در کتاب تلبیس ابلیس می‌گوید:

و غلوالرافضه فی‌حب‌علی رضی‌الله عنه حملهم علی‌ان‌وضعوا احادیث کثیره فی‌فضائله، واکثرها توذیه[۱].

یعنی غلو رافضیان در دوستی علی ــ رضی‌الله عنه ــ آنان راوادار به‌وضع احادیثی در فضائل او می‌کند که اکثر آنها او را آزار می‌دهد.

غلو و زیاده‌روی این گروه‌ها در بخش هفتاد و دوملت شرح داده شد، اما باز به‌گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

طایفه‌ای بنام **ذمامیه**، جبرئیل را مذمت می‌کردند که مأمور به‌نزول به‌علی بود اما به‌محمد نزول کرد:

و طائفه یقال لها الذمامیه، یذمون جبریل و یقولون کان مأموراً بالنزول علی علی فنزل علی محمد[۲].

و باز شخصی بود بنام **ابومنصور عجلی** که منتظر محمدبن‌علی‌الباقر بود و ادعا می‌کرد که وی خلیفهٔ محمدبن علی است. که به‌آسمان عروج کرده و خدا با دست خویش سر او را مسح کرده و می‌پنداشت که او قطعه‌ای ازآسمان است که ساقط خواهد شد[۳].

۱ــ تلبیس ابلیس چاپ مصر صفحه ۹۹ ۲ــ تلبیس ابلیس صفحه ۹۸

۳ــ اشاره به‌آیه ۴۵ از سورهٔ طور است که پاسخ مدعیان محمد است که ازاو می‌خواستند اگر پیامبر است قطعه‌ای ازآسمان را به‌زمین بیندازد، وقرآن می‌گوید که: **وان یرواکسفاً من‌السماء یقولوا سحاب مرکوم**، یعنی اگر قطعه‌ای از آسمان ببینند که می‌افتد (ازروی انکار) می‌گویند که آن ابری متراکم است!

و باز طایفه‌ای از روافض بودند که **جناحیه** نامیده می‌شدند وپیروان عبداله بن معاویه بن عبداله بن جعفر ذی‌الجناحین بودند و اعتقاد داشتند که روح خدا در اصلاب انبیاء جریان داشته تا آنکه به‌عبداله منتهی شده و او نمرده است واوست که منتظر است[1]. و باز طایفه‌ای که **غـرابیه** نامیده می‌شدند اثبات می‌کردند که علی در نبوت با محمد شرکت داشت[2].

و بالاخره:

فی عصر نا اسحق‌بن محمدالمعروف بالاحمر کان یزعم ان علیاًهواله عز وجل و انه یظهر فی‌کل وقت فهوالحسن فی‌وقت و کذلك‌الحسین وهولذی بعث محمداً صلی‌اله علیه وسلم[3]

یعنی در زمان ما (زمان ابن جوزی) اسحق بن محمد معروف به احمر معتقد است که ــ علی ــ خدای عزوجل است و او است که در همه وقت حاضر است و حسن و حسین نیز همچنین و او است که محمد ــ صلی‌اله علیه و سلم ــ را (به‌پیامبری) برانگیخت.

به‌دیگر فرقه‌های غلاة در فصل فرق مختلف اشاره رفته است وبیش از این در اینجا لازم نمی‌نماید پس بهتر است که ببینیم عقیده **فضل‌بن شاذان** در بارهٔ غلو چیست!

در صفحه ۴۶۵ ایضاح چنین آمده:

شما گمان می‌برید که شیعه می‌گویند که «به‌آل محمد علمی الهام می‌شود که به‌تعلیم نیاز ندارد» پس شما کسانی هستید که این روایت ابن عمر را نقل می‌کنید که گفت: آنان قومی فهیم‌اند و همانا که علی میگوید: در نزد من غیر از وحی نیست، مگر آنکه خدای بمن فهم عطا کرده، پس آیا فهم غیر از الهامی است که خدای آنرا بربندهٔ خـود می‌فرستد؟ و شما گمان می‌برید که بی‌شك رای مباح با شما است هنگامیکه برشما وارد می‌شود آنچه را که در کتاب و سنت راجع بدان کوشش نکرده‌اید؟

پس آیا رای غیر از الهامی است که خدای در قلب مرد القاءمی‌کند و بدان می‌گویید؟ و همچنین الهامی که خدای آنرا به‌مرد وحی میکند و بدان می‌گویید؟

۱ــ تلبیس ابلیس صفحه ۹۸ــ۳ــ همان‌کتاب وهمان صفحه

۲ــ همان‌کتاب وهمان صفخه

۳ــ تلبیس ابلیس صفحه ۹۷

با اینحال شیعه اینرا نمی‌گوید و ایمان بدانچه که شما در رای و الهام می‌گوئید ندارد، و دلیل بر آن قول علی‌بن‌ابیطالب است ـ صلوات الله علیه ـ :

ماعندناالا ما فی کتاب‌الله او ما فی‌الصحیفه و علی ـ علیه‌السلام ـ راست گفت. در نزد او نبود مگر آنچه که در کتاب خدای بود زیراکتاب خدای کلیه علومی را که مردم در امر دینشان بدان نیاز دارند جمع میکند، پس آنچه که در صحیفه است، تفسیری است از آنچه که درکتاب خدا است.

و شما نفرت دارید ازاینکه میگویند: نزد آل محمد کتابی است که در آن علم حلال و حرام، بخط علی و املاء رسولخدای (ص) هست و همانا آنچه را که از آنان روایت می‌شود حق است!

آنان اینرا می‌گویند و این مطلبی عظیم و یا منکر نیست که علی بن‌ابی‌طالب ـ صلوات‌اله علیه ـ آنچه را که از رسول‌اله شنید. نوشت و آنرا ثبت کرد و آن علم را بفرزندش ارث گذاشت و از شما فقیهانی هستند که بفرزند خود صد کتاب، یا بیشتر و کمتر، ارث می‌گذارند از آنچه که شنیده‌اند یا نوشته‌اند، و این برشما منکر نیست در حالیکه آنچه را که علی ـ صلوات‌اله علیه ـ از رسول‌اله (ص) شنیده نوشت انکار می‌کنید و این موضوع را بزرگ می‌کنید و از او روایت می‌کنید که گفته است:

کنت والله اسأل فاعطی، واسکت فابتدی و بین‌الجوانح منی علم جم فاسألونی[1].

بعد می‌گوئید که حسن و حسین ـ صلوات‌اله علیهما ـ علی (ع) را از حارث اعور نوشته‌اند، بخدای که ممکن نیست علی که علمش را به مردمان بذل می‌کند بفرزندش بخل بورزد و این بدگوئی بزرگی است و ممکن نیست...»

این گفتار نشان می‌دهد که فضل شخصاً از غلاة نبوده غلو راهم در مورد علی (ع) و فرزندانش قبول ندارد. بویژه آنکه او کتابی هم در رد بر غلاة نوشته است که در جای خود از آن یاد گردید.

البته دوستداری خاندان علی(ع) در بین ایرانیان چنان بود که

۱ـ این جمله درست بهمین صورت در نهج‌البلاغه نیامده وروایاتی نظیر این هم هست انتهای جمله چنین معنی می‌دهد که بین بالها یا جوانب من علم بسیاری است پس ازمن بپرسید.

ائمهٔ بزرگ ایرانی اهل سنت و جماعت نیز همواره در کتابهای خود احترام آنان را رعایت می‌کردند، و دیده نمی‌شود که یك ایرانی اهل تسنن به‌اهل بیت پیامبر اسلام بتازد از جمله احتراماتی که برای اهـل بیت رسول قائل شده‌اند یکی و بزرگتر از همه آنست که پس از نام رسول جمله «صلی‌الله علیه و آله و سلم» را می‌آوردند. و بطوریکه می‌دانیم اصل این جمله آیه ای از قرآن است: **«ان‌الله و ملائکته یصلون علی‌النبی، یا ایهاالذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»**[1] یعنی همانا که خدا و فرشتگانش به‌نبی (محمد) نیایش و نماز می‌برند. ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، بر او نماز برید و تسلیم او باشید! و در این آیه فقط به نبی اشاره شده و نه بفرزندان او اما ایرانیان چه علماء سنت و چه‌شیعیان آل محمد را نیز مستوجب نماز می‌دانند.

یکی از بزرگترین ائمهٔ ایرانی، **امام محمد غزالی** است کـه در پیشوائی او در مذهب ابوحنیفه شکی نیست واو نیز در کتابهای خویش همواره آل محمد را ستایش می‌کند.

البته آنانکه واقع‌بین‌تر بودند ستایش این گروه را مانع از تمجید اعمال گروه دیگر نمی‌دانستند.

عطار نیشابور در مقدمه منطق‌الطیر خود خدمات خلفای راشدین و اولاد علی را برشمرده همگان را مستحق ستایش در خور خویش‌می‌داند و گروهی را که بطرفداری اهل تسنن ذم آل علی را می‌کرده‌اند و نیز آنانرا که بطرفداری از آل علی خلفای راشدین را نفی می‌کرده‌اند هشدار داده و تعصب بدون تعقل را در اندیشهٔ انسانی مردود می‌شمرد. تا آنجا که:

کفر کافر را و دین دیندار را　　　لحظه‌ای دردت دل عطار را

۱ــ آیه ۵۷ از سورهٔ احزاب

آرامگاه فضل‌بن شادان

فضل‌بن شادان در تداول عامهٔ نیشابور، شاه‌فضل نامیده می‌شود و آرامگاه فضل در ۵ کیلومتری شرق شهر کنونی نیشابور و چهار کیلومتری شمال شرقی امامزاده محمدمحروق و حکیم‌عمرخیام قرار دارد، و از آنجا که بگفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله، حجة الحق عمر خیام را در گورستان حیره بخاك سپرده‌اند، می‌توان داوری کرد که فضل‌بن شادان هنگام مرگ در گورستانی نزدیك به‌حیره خفته است.

بر روی گور فضل سنگ‌قبری نهاده‌اند که تقریباً معرف او است و خلاصه‌ای است از آنچه که در شرح احوال او آمده، و معلوم نیست از سوی کدام شخص نیك‌اندیش بمناسبت هزارهٔ درگذشت فضل بسال ۱۲۶۱، تهیه شده‌است.

نوشته‌های این سنگ باین شرح است:

هذا ضریح النحریرالمتعال، و النبیل‌المفضال ذی العزوالاجلال شمس ذوی‌البسائط و الافضال، المؤسس‌الممهد لعلم الکلام القائم بالقسط لاقامة‌البراهین لاهتداء الانام، الراوی عن‌الامامین‌ابی‌الحسن علی‌بن موسی و ابی‌جعفرالثانی علیهماالسلام، زبده‌الرواة و نخبه‌الهداة، و قدوة‌الاجلاء المتکلمین و اسوة‌الفتهاء لمتقدمین، الشیخ‌العلیم‌الجلیل، الفضل‌بن شاذان بن‌الخلیل، طاب‌الله ثراه قدوصل بلقاء ربه فی‌سنه ۲۶۰ قدترحم علیه ابو محمدالحسن‌العسگری علیه‌السلام فقال رحم‌الله الفضل ثلاثه ولاء و قال ایضاء اغبط اهل خراسان بمکان‌الفضل و قال محمدبن ابراهیم الوراق خرجت الی‌الحج فدخلت الی مولای ابی‌محمدالحسن‌العسگری (ع)واریته کتاب‌الفضل بن شاذان فنظرفیه و تصفحه ورقه ورقه و قال علیه‌السلام هذا صحیح ینبغی ان یعمل به رحم‌الله الفضل کتبه فی‌سنه ۱۳۶۱

ترجمهٔ مطالب این سنگ نوشته چنین است:

اینست آرامگاه استاد والا و دانشمند شریف، دارندهٔ عزت و جلال، خورشید گشاده دست و برتر، بنیان گذار و گسترش‌دهندهٔدانش‌سخنگوئی، استوار به‌عدل در برپاداشتن براهین، برای راهنمائی آفریدگان، روایت کننده از امامان ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی، و ابی‌جعفر ثانی علیهماالسلام. برگزیدهٔ راویان و نخبهٔ راهنمایان، و نمونه برترین سخنگویان وپیشوای فقیهان پیشین پیر دانشمند جلیل. فضل پسر شاذان پسر خلیل. خداوند پاداش نیکش دهاد.

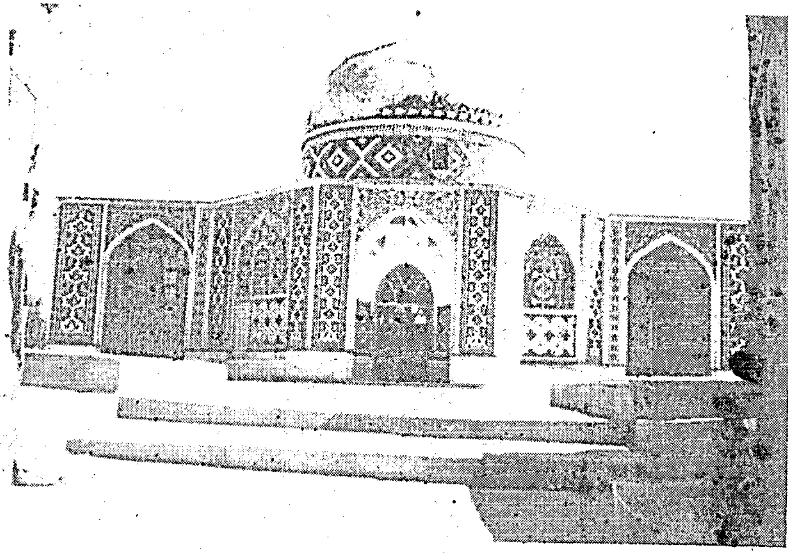
او در سال ۲۶۰ بدیدار پروردگارش رسید. و ابومحمد حسن عسگری علیه‌السلام برو رحمت فرستاد و سه‌بار پی‌درپی گفت: خدای بر فضل مهربان باشد و نیز گفت: به‌اهل خراسان رشگ می‌برم به‌جایگاه فضل. محمدبن ابراهیم وراق گفت که در سفر حج بر مولای خود محمد الحسن عسگری وارد شدم و کتابی از فضل‌بن شاذان را بنظرش رساندم. بدان نگریست و برگ‌برگ ورق زد و گفت:

این کتاب صحیح است و سزاوار است که بدان عمل شود. خدا فضل را رحمت کناد. در سال ۱۲۶۱ نوشته شد

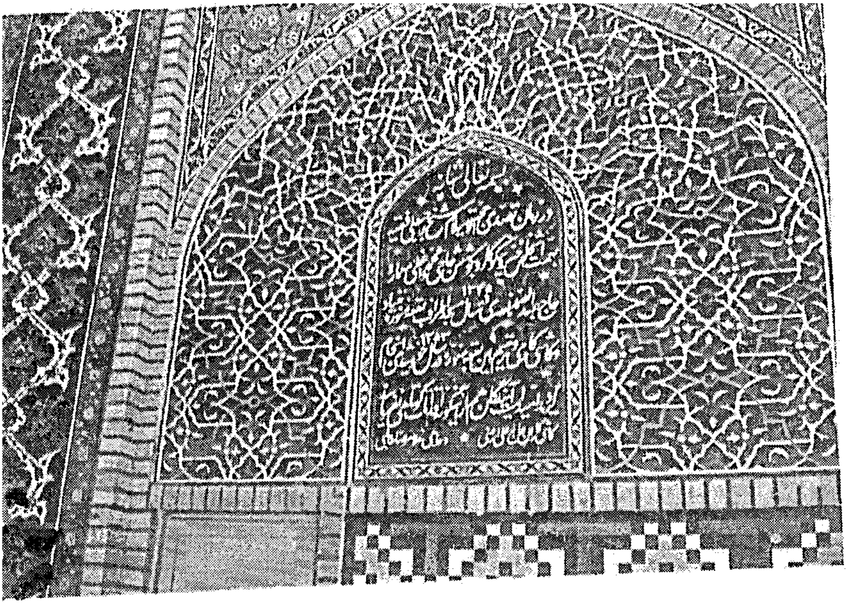
از سال ۱۳۴۲ تاکنون گروهی از نیك‌اندیشان نیشابور که یکی از ایشان چنانچه گذشت برای چاپ این جزوه نیز مرا یاوری کرده‌اند، در آرامگاه او تغییراتی بعمل آورده مسجد و کتابخانه و دیگر تاسیسات لازم را برای این مکان ساخته‌اند.

باغ بزرگی که در حریم این آرامگاه قرار دارد اکنون لبریز از درخت و گل و گیاه است، و درمیان انبوه حیرت‌انگیزی از خرابه‌های شهر باستانی نیشابور قرار دارد.

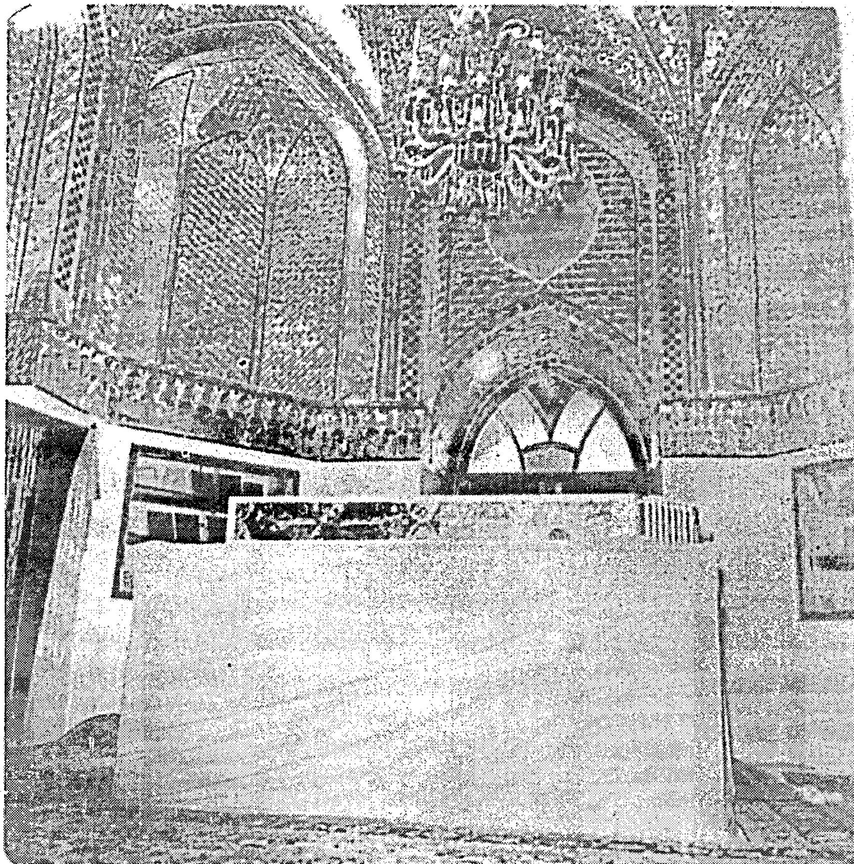
گوئی همواره همهمهٔ وهم‌انگیز این گروه انسانهای عاشق کـه ناکام و بنا به‌هوس یك امیر و پادشاه خونخوار، سحرندیده در اندرون یك شام تاریك و سیاه و دراز آهنگ فرورفته‌اند، بگوش جان جهانیان می‌رسد.



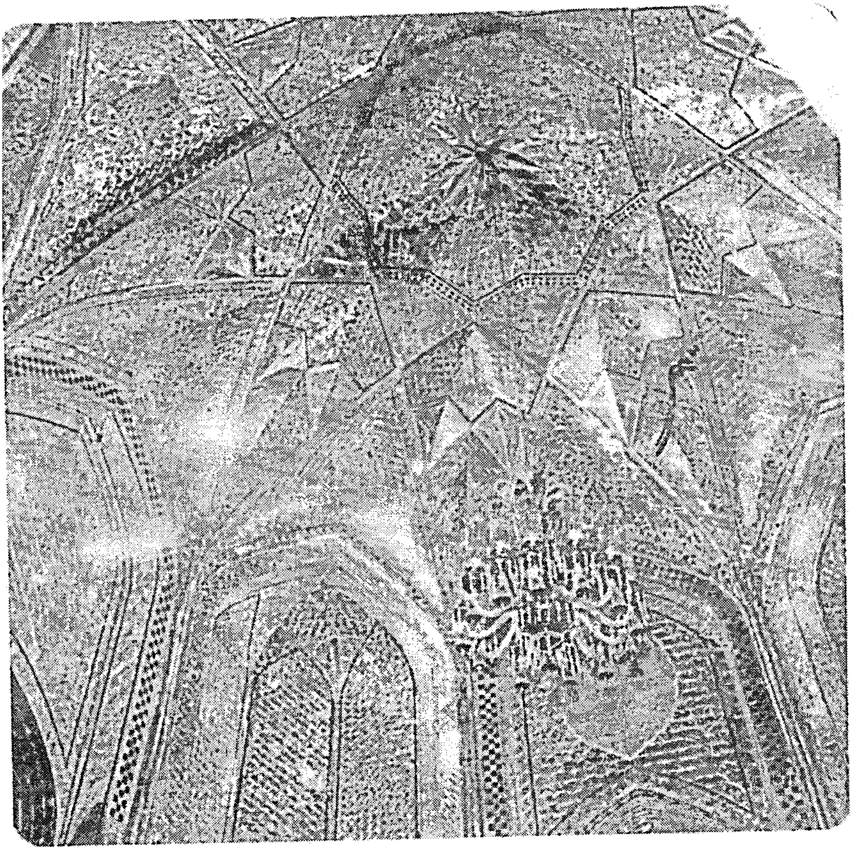
نمای بقعهٔ فضل ازسوی جنوبی
بقعهٔ اولیه منحصر به‌ساختمان زیر قبه بوده است وساختمان طرفین ازسال ۱۳۴۲ساخته شده است



کتیبه‌ای که در ضلع جنوب غربی آرامگاه نصب شده، ودرآن، از آیندگان نیز
به‌شرکت درکارهای نیک دعوت گردیده



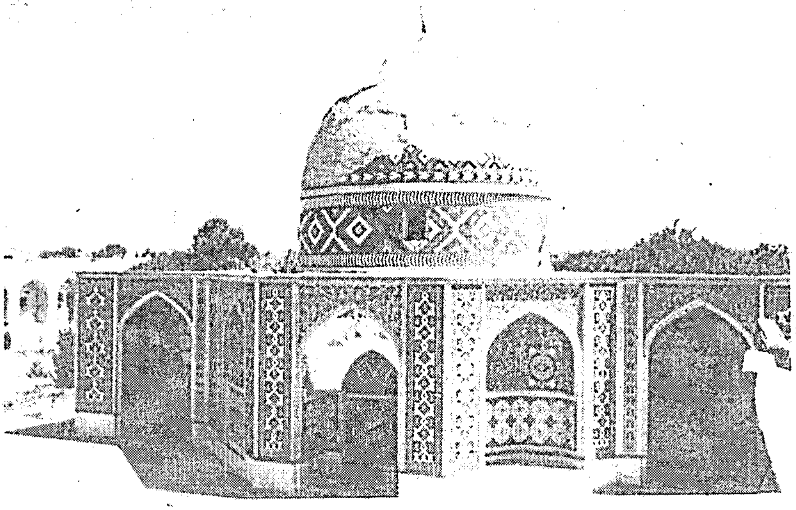
نمای داخلی آرامگاه. کتابهائی که ازسوی محدث ارموی به‌آرامگاه فضل هدیه شده است در قفسه‌های دوسوی مقبره دیده می‌شود



آئینه‌کاری داخل بقعه



نمای عمومی باغ آرامگاه



آرامگاه از سوی جنوب شرقی،

فضل بن شاذان نیشابوری

نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام

بیاد اهورا و مهران عزیز
دو شمع سوزان...
که به سپیده‌دم نشابور نرسیدند

فضل‌بن شادان نیشابوری
فریدون جنیدی
خط و طرح: محمد وجدانی
چاپ نخست ۳۵۹گ
تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
چاپ نقش جهان
انتشارات بلخ: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران پلاک ۱۴۱۵آپارتمان۶
تلفن۶۴۱۴۱۷
بها: ۱۰۰ ریال

فهرست

برای نوشتن این دفتر، ازایـن کتابها بهره برده‌ام

آثارالباقیه	ابوریحان بیرونی
الایضاح فضل‌بن شادان	به‌تصحیح محمد ارموی
انساب	سمعانی
التنبیه	شیخ طوسی
الفهرست	ابن‌الندیم
اوپانیشاد محمد دارشکوه	بکوشش جلالی نائینی
تاریخ بلعمی	چاپ عکس بنیاد فرهنگ ایران
تاریخ طبری	محمد جریر طبری
تابیس ابلیس	ابوالفرج ابن‌جوزی
حلاج	علی میر فطروس
خاندان نوبختی	عباس اقبال
دیوان ناصر خسرو	مجتبی مینوی ومهدی محقق
زادالمسافرین	ناصر خسرو
سیرالملوك نظام‌الملك	بکوشش هیوبرت دارك
شاهنامه فردوسی	
فرهنگ جهانگیری	جمال‌الدین حسین اینجوشیرازی
قران	
کشف‌الحجب والاستار	اعجاز حسین
گزیده سرودهای ریگ‌ودا	ترجمه جلالی نائینی
لغت فرس	اسدی توسی
مزدیسناوادب پارسی	محمد معین
ملل ونحل شهرستانی (ضمیمهٔ	جلالی نائینی
منتهی‌الارب	عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی‌پور
منطق الطیر	عطار نیشابور
مؤلفات رازی	محمود نجم‌آبادی
هفتاد وسه ملت	به‌تصحیح محمد جواد مشکور
یشت‌ها	پورداود
یادنامهٔ فضل‌بن شادان	عبدالجلیل فقیدی

پیشگفتار

فضل‌بن شاذان ازدی نیشابوری یکی از بزرگترین متکلمان وفقیهان شیعهٔ نیشابور است که آراء اندیشه‌هایش بروی متکلمان بعدی شیعه موثر بوده است بنابراین بررسی احوال وافکار او می‌باید که در مجموعهٔ تحقیقات مربوط به‌دانشمندان نیشابور جای گیرد. والبته چون وی مبارزات خویش را با سلطه‌جوئی اعراب در لباس تشیع درآورد. تحقیق برروی اندیشه‌های او بایستی که دور از یکسونگری و تعصب صورت پذیرد وآنچه که دراین مختصر آمده گوشه‌هائی از کتاب بزرگ او الایضاح است، با توجه به عقاید مختلفی که درآن زمان در گوشه وکنار این سرزمین جریان داشته.

وبا توجه به‌افکار وعقایدی که دراین زمان در ایران زمین جاری است وبرخی جوانان را گمان برآنست که مثلا فلان تز اجتماعی یك قرن پیش در یك کشور اروپائی بوسیله یك شخص معین بجهان عرضه شده، مطالعهٔ مختصری در مکتب‌های مذهبی سیاسی اجتماعی‌که ده یا دوازده‌قرن پیش درایران جریان داشته می‌تواند راه‌گشای خوبی برای مطالعه در ریشهٔ مکاتیب اجتماعی جهان بوده باشد، وبررسی مختصر کتاب ایضاح فضل‌بن شاذان دراین دفتر امکان این مطالعه را بدست می‌دهد.

بنابرآنچه که خود برای بررسی احوال بزرگان نیشابور وبررسی اندیشه‌هایشان معین کرده بودم، شاید پژوهش در آثار واحوال فضل‌بن شادان باین زودی‌ها میسر و ممکن نمی‌شد، اما اشتیاق آقای عبدالصمد ناصری به‌بزرگداشت این فقیه متکلم. وتامین امکانات‌چاپ این نوشته‌ها مرا به‌انجام این امر یاوری نمود.

فریدون جنیدی

هرمزد روز خردادماه

۱۳۵۹/۳/۱

احوال و آثار فضل

در برخی ازکتاب‌ها نام فضل‌بن شادان درردیف عالمان وفقیهان‌شیعه آمده است وبرخی نیز اکتفا به‌اشاره به‌نام فضل‌بن‌شادان رازی، یا قمی کرده‌اند و در برخی کتب نیز نام او از قلم افتاده است.

اما کیفیت کار فضل چنان نبوده است که نام اورا وآثار او را از صفحهٔ روزگار قلم زند. واز جمله شگفتی‌ها آنست که در شهری چون نیشابور که بر اثر ستم مغولان همه مساجد، خانقاه‌ها، مدارس، گورستانها منهدم گردید بقعه وزیارتگاه او از جمله چند اثر معدود برجای مانده است!

مختصری از شرح حال او دراین دفتر نقل می‌شود واز آنجا که سید جلاالدین حسینی ارموی معروف به **محدث ارموی**[1] در مقدمهٔ کتاب ایضاح با نکته سنجی کامل ودقت کافی این مهم را بانجام رسانده است، تکرار و دوباره‌کاری و مراجعه به‌اصل مآخذ را لازم ندانستم. منتهی چنانکه گفته شد کوشش خواهم کرد که این‌کار را به‌اختصار برگزار کنم:

فضل‌بن شاذان‌بن خلیل ازدی نیشابوری در سال ۲۶۰ هجری پس‌از آنکه یادگارهای بسیاری ازخود برجای گذاشت، درگذشت.

عده‌ای از نویسندگان اورا بواسطه لقب «ازدی» در اصل عرب می‌دانند که در نیشابور ساکن بوده است. زیرا که در کتب انساب ورجال «ازد» را پدر قبیله‌ای از عرب دانسته‌اند.

عبدالکریم‌بن محمد سمعانی، در کتاب انسان خود می‌گوید:

«ازد بفتح الف وسکون زاء و کسر دال مهمله، نام پدر قبیله‌ای

۱ـ کتاب ایضاح به‌همت و کوشش محدث ارموی با تعلیقات و حواشی بسیار مفصل، حتی با تذکرات برخی دیگر از صاحبنظران ازسوی انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است.

است از عرب واو ازدبن غوث‌بن بنت‌بن مالك‌بن کهلان است و حضرت امیرالمومنین علی (ع) دربعضی اشعار که سابقاً مذکور شده ایشان را ستون ایوان خلافت خود خوانده ودربعضی ایشان را شمشیر خودگفته....»

منتهی‌الارب دراینمورد می‌نویسد:

«ازد بالفتح پدر قبیله‌ایست در یمن که جمیع انصار ازاولاد اویند و پدرش غوث نام داشت...»

گروه دیگر مورخان ونویسندگان نسبت او را به‌قبیلهٔ «ازد» بعید می‌دانند، زیرا که نام پدرفضل شاذان بوده است که بتلفظ امروزی شادان می‌شود، وشادان نامی ایرانی است‌که بدو صورت معنی می‌شود یا شادان بمعنی اسم فاعل‌شاد همچون خندان

یا شاد باضافه پسوند نسبت «ان» همچون اردشیر بابکان یعنی اردشیر منسوب به‌بابك یا پسر بابك. یا خسروکواتان (قبادان) یعنی خسرو پسر کوات (قباد) که نام انوشیروان بوده است. دراینصورت پدر فضل، پسر شخصی بنام شاد خواهد بود..

ودرهردوصورت شکی نیست که «شادان» نامی ایرانی است و اعراب را هیچگاه پروای نهادن نامی ایرانی برفرزندان نبوده. و درهیچ کتاب و تاریخی دیده نشده که یك فرد عرب چنین‌کاری کرده باشد، اگرچه ایرانیان پس از پذیرفتن اسلام بمناسبت آئین جدید نامهای‌عربی برفرزندان خویش می‌نهادند، اما آنان نامهائی چون قذیفه، مظعون،قدامه، مهلب.... را برنامهائی چون آرزو، دل‌انگیز، بهمن... ترجیح می‌دادند. از جمله دلائل ایرانی بودن فضل یکی اینست که در کتاب خود نهی عمر خلیفهٔ دوم را از ازدواج اعراب با ایرانیان و برتری دادن اعراب را بایرانیان شدیداً نکوهش کرده است، واین همانست که پس از فضل بسیاری دیگر ازایرانیان نیز آنرا مورد تقبیح قرارداده‌اند. از جملـه محمد جریر طبری مورخ و مفسر بزرگ اسلامی که ایرانی بود درکتاب المستر شد این‌کار عمر را نکوهش کرده است وگرچه خود طبری‌همواره عمر را با احترام رضی‌اله عنه یادکرده، وپس از او همهٔ ایرانیان‌هنگامیکه به‌این دستور عمر رسیده‌اند اینکار را تقبیح کرده‌اند و این مقدمـه را گنجایش یادآوری همهٔ آنان نیست.

دیگر نقل روایت «کردیت نکردیت»[1] از سلمان فارسی، دیگـر مذهب تشیع او و همه دال براینست که او در اصل عرب نبوده است.

۱ــ یعنی کردید، نکردید... تبدیل ت به‌دال، بمرور صورت می‌گیرد.

.. اما در حال حاضر این مسائل مطرح نیست، اگر اعراب نادانسته برخود تفضیل نهادند تاریخ وگذشت زمان حقایق را روشن کرد.

فضل‌بن‌شادان، چه عرب چه ایرانی، در کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد منابر نیشابور بزرگ پرورش یافت و یکی از بزرگترین متکلمان مذهب خویش گردید، بطوریکه حتی محمد جریر طبری نیز بـرای نوشتن «المستر شد» خویش از نوشته‌های فضل سود برده[1]، و همهٔ محققان مذهب امامیه حتی مجلسی و محدث نوری نیز همه‌جا به‌گفته‌های او استناد کرده‌اند.

مصحح ایضاح می‌نویسد:

«چون بکتب اهل حل وعقد وارباب رد وقبول از فرقه حقهٔ شیعه نگاه کنیم می‌بینیم که در همه کتب ایشان اعم از رجال و حدیث وتفسیر و کلام وفقه واصول وغیرذلك، در مقام جرح وتعدیل و نفی و اثبات ونقض وابرام بقول فضل اعتنائی بسزا می‌کنند وکلام وی را فوق‌العاده بزرگ می‌شمارند وبسخن وی اهمیتی بی‌حد قائل می‌شوند، و کلمات وی را بدون دغدغه وتزلزل می‌پذیرند....»

ابوالفرج محمدبن اسحق وراق[2]، ابن‌الندیم درکتاب گرامی‌الفهرست درمورد فضل می‌نویسد:

«فضل‌بن شادان نیشابوری فقیه متکلم جلیل‌القدر که کتابـها و تصنیفات زیادی دارد از جمله... ونام کتابهایش را ذکر می‌کند»

نجاشی در کتاب رجال خود می‌نویسد:

فضل‌بن شاذان بن‌الخلیل ابومحمد الازدی نیشابوری: پدر او از پیروان یونس بود، واز ابی‌جعفرالثانی وازامام رضا (علیهماالسلام) روایت کرده است واستواری[3] یگانه از اصحاب ما فقیهان ومتکلمان است ودراین طایفه دارای جلال است، واو در قدر خود مشهورتر از آنست که‌وصفش کنم....»

صاحب خلاصةالاحوال فی معرفةالرجال نیز همین شرح را می‌نویسد

۱ــ مقدمه محدث ارموی برایضاح صفحه ده.

۲ــ وراق بمعنی کتابنویس وکتاب فروش، ومرادف واژه ناشر امروزی است شغل وراقی در نزد ایرانیان اهمیت تمام داشته و جهانگردان از بازار وراقان نیشابور و بغداد مطالب زیاد نقل کرده‌اند.

۳ــ ثقه یعنی قابل اطمینان در لغت فارسی دری معادل آن استوار است.

فردوسی: چو مهران ستاد آن سخن ها شنید بیاورد با استوار آن کلیـد

و آنگاه اضافه می‌کند، ابومحمد علیه‌السلام دوبار براو رحمت فرستاد، و «کشی» مدح اورا از ائمه (علیهم‌السلام) نقل کرده... واین پیرجلیل‌تر ازآنست که ازاو چشم‌پوشی کنیم، واو رضی‌الله عنه رئیس طایفهٔ ما بود.

ابن داود درکتاب رجال پس ازهمان مقدمات می‌نویسد:

«... حالت او بزرگتر ازآن است که بدان اشاره شود می‌گویند که برابی محمد عسگری(ع) وارد شد، وهنگامیکه خواست خارج گردد، کتابی از تصانیف او بزمین افتاد» پس ابومحمد(ع) آنرا گرفت وبدان نظر افکند ورحمت به‌او فرستاد و ذکر کرد که اوگفت: به‌اهل‌خراسان رشگ می‌برم مکانی‌که فضل درآنجا است واو بدین فخر کفایت‌می‌کند...۱

این روایت با کمی تغییر ازجانب برخی دیگر هم آمده وآن‌اینست که شخصی دیگر بنام «خورا» یا «توزا» که کتاب فضل را همراه داشته به‌آن حضرت وارد شده وجملات امام در مدح فضل در غیاب او بوده است، واین روایت صحیح‌تر است.

شیخ طوسی از عیون‌الاخبار شیخ صدوق نقل کرده است‌که:

«... عللی که فضل‌بن شاذان در آخر آن ذکر کرده از رضا علی بن موسی بدفعات شنید وهرچیز را بعد از چیز دیگر، پس آنها را جمع کرد وبه‌علی‌بن محمد قتیبهٔ نیشابوری داد» این اندازه را در موردشخصیت علمی ودینی فضل بسنده می‌دانم، چرا که هرچه ازکتابهای مختلف بیاورم، همه در حقیقت همین مسأله را تأیید می‌کند.

مختصری ازاحوال روزگار فضل

فضل در دورانی میزیست که غلبهٔ افکار واندیشه‌ها از هرسو وکنار چون امواج خروشندهٔ دریا زمان وروزگار را درمی‌نوردید. ایرانیان‌که وارث یك فرهنگ عظیم بودند نمی‌توانستند در مقابل کوته‌نظری کارگزاران بنی‌امیه وپس ازآن بنی‌عباس ساکت وخاموش نشینند.

پس اینان برای آنکه بتوانند در مقابل تهاجم بی‌رحمانهٔ آنان‌سلاحی دردست داشته باشند از چندسو شروع به‌نبرد کردند.

آنانکه توانستند همچون ابومسلم وبابك و مازیار دست به‌اسلحه بردند گروهی چون ابن‌خرداد به ابن‌المقفع برای آنکه عظمت فرهنگ ایرانیان را بچشم اعراب بکشند وهم ازنابودی کتابهای ایرانی جلوگیری

۱ــ اغبط اهل الخراسان لمکان الفضل و کونه بین‌اظهرهم،

کنند دست به‌ترجمهٔ کتابهای ایرانی به‌عربی زدند.

گروه بیشماری دست به‌تالیف کتابهای لغت، دستور، تاریخ برای اعراب زدند. وازاین میان چنان هیاهوئی بلند شد که هنوز طنین آن بگوش جهانیان می‌رسد.

کارگزاران ایرانی دربار خلفا محیط را برای پــرورش اندیشه دانشمندان فراهم می‌کردند.

درهمین زمان یك موبد زردشتی در دربار مأمون[1] با شخصی بنام عبداله زندیق[2] مناظره می‌کند ودوبرادر ایرانی پیرامون کرهٔ زمین را اندازه می‌گیرند.

دربار مأمون و جانشینان او پراز غلغله مباحثات علمی، اجتماعی و مذهبی می‌شود وشهر بغداد[3] به‌اعتبار وجود کارگزاران دولتی وکبکبه ودبدبهٔ باصطلاح خلفائی که جانشین محمد (ص) خاك‌نشین بودند،خواهی نخواهی مرکز علمی بزرگی می‌شود که از اطراف ممالك اسلامی مدرسان ودانشمندان ودانشجویان را بخود جلب می‌کند. ازاین‌رو ایرانیان در پایتخت فرهنگی بزرگ خود نیشابور، مبارزهٔ دامنه‌داری را با بسط اجانب می‌آغازند.

وبزودی آوازهٔ محافل بحث ودرس آن به‌آفاق منتشر می‌شود بازار وراقان نشابور را هیاهو درمی‌گیرد وکتابخانه‌های آن پر از کتابهــای گونه‌گون از مطالب مختلف می‌گردد.

در همین کتاب نام ونشان دویست فرقه که اکثر آنان در همان‌دوران وجود داشته‌اند آمده است، وهرفرقه برای پیشبرد آرمانهای خود کوشش می‌کرد دراین میان فرقه‌هائی چند از امامیه یا اهل تشیع فعالیت می‌کردند که بنا به‌تحقیق عباس اقبال به‌بیش ازبیست رسیده بود، واینان هر کدام پس از علی‌بن ابیطالب به‌یکی یا گروهی ازائمه اقتدا می‌کردند.

و فضل‌بن شاذان دریك‌چنین هیاهوئی متکلم شیعهٔ امامیه بود وتا هنگام مرگ که مصادف با سال وفات امام یازدهم شیعیان بود به‌اولاد علی اقتدا می‌کرد.

اما دریك چنین بحرانی که حتی دامن فرقه‌های شیعه را نیز بشدت

۱ــ آتورفرنبغ

۲ــ بزبان پهلوی گجستك ابالیش یعنی عبداله ملعون.

۳ــ بغ بزبان فارسی بمعنی خدا و ایزد است و بغداد مرادف واژهٔ خداداد است و نام روستای کوچکی در ایران بود که بعدها پایتخت عباسیان گردید.

گرفته بود یك عده از غلاة شیعه[1]، با او مبارزه می‌کردند (غیر از اهل تسنن که خود در معرض خطاب فضل بودند) وبالاخره برای آزار او دستاویزی ساختند ودرنامه‌ای ازقول او نوشتند که «**خدا جسمی است که وصف آن غیر از کلیه مخلوقات وازتمام معانی است...**» و همین مطلب و دیگر دشمن‌های غلاة وخوارج وفرقه‌هائی که مورد تهاجم افکار فضل بودند، باعث تبعید او به‌بیهق[2] گردید.

تا آنکه مریض وعلیل در سال ۲۶۰ هجری از بیهق به‌نیشابور بازگشت. وگویندکه: خود عبداللهٔبن طاهر فضل‌بن شاذان را از نیشابور نفی[3] نموده عقیدت اورا در حق شیخین (ابوبکر و عمر) وصدرسلف‌تحقیق نمودند، گفت: ابوبکر را دوست می‌دارم واز عمر بیزارم. گفتند چرا؟ گفت: ازاینکه عباس (عم پیامبر و جد عباسیان) را از شوری (مجلس مشورتی که پس ازمرگ عمر مأمور تعیین خلیفه سوم گردید) خـارج ساخت، چون عهد بنی‌عباس بود این حرف باعث خلاص او گردید.

البته زندگی مردان بزرگ در دریای متلاطم ومواج بشریت همچون امواج کوه پیکر است که هرزمان با مبارزه‌ای وهرجا با موقعیتی‌وکیفیتی جدید روبرو است.

فضل‌بن شاذان دراین مبارزه اگرچه با ناراحتی و دشمنی و عناد روبرو گردید، اما موج عظیمی بود که خود امواج عظیم دیگری را بوجود آورد.

جان او در روان بشریت جریان دارد، وزندگی یعنی جریان وتداوم

امسال که سال ۱۴۰۰ هجری قمری است ، گذشت زمان یکهزارو

۱ــ غلاة یعنی غلو کنندگان و مقصود از کسانیست که در حق ائمه غلو می‌کردند، و در همین کتاب دربارهٔ آنان سخن گفته شده.

۲ــ بیهق یکی ازشهرهای اطراف نیشابور، زادگاه ابوالفضل بیهقی مـورخ زمان غزنویان است که اکنون بنام سبزوار نامیده می‌شود، و جنبش سربداران پس از حملهٔ مغول از آنجا شروع شد.

۳ــ نفی بلد یا به‌اصطلاح امروزی تبعید در مورد فضل‌بن‌شاذان بموجب‌آیه‌ای از قرآن صورت گرفت که امروز بموجب همان آیه مخالفان را اعدام می‌کنند! انما جزاء والذین یحاربون‌الله...

پس معلوم می‌شود که آیات قرآن برای حکمرانان دستاویزی برای اعمـال خشونت‌ها و قتل‌ها و آزارها بوده است، وگرنه معلوم است که نمی‌توان برای مجازات فضل‌بن شاذان و مثلا ارتشبد نصیری از یك آیه استفاده برد.

یکصد وچهل سال قمری ویکهزارویکصد وچهار سال خورشیدی برگور ومزار وبارگاه او می‌گذراند.

کتاب‌های فضل

چنانچه گفته‌اند، **فضل‌بن شادان** پیش ازیکصد وهشتاد کتاب ورساله داشته است[1] اما نگاهی به‌صورت کتابهائی که نام آنها برجای مانده نشان می‌دهد که اکثر آنها که هرکدام بنام یك کتاب مستقل آمده بخشی از **«الایضاح»** کتاب بزرگ اواست وچنین می‌نماید که فضل پس ازپرداختن رسالات آنها را به‌تناسب موضوع در یك کتاب بزرگ گرد می‌آورده‌است، که ایضاح یکی ازآنانست.

فی‌المثل در کتاب **«کشف‌الحجب والاستار»** چاپ موسسه آسیائی بنگال که اتفاقاً نوشتهٔ مردی نیشابوری مقیم هندوستان بنام **اعجاز حسین‌بن مولانا المفتی‌السید محمد قلی نیشابوری** است، نام بیست کتاب ازنوشته‌های فضل آمده است که چند کتاب ازآن فصولی از ایضاح است همچون **«کتاب متعتین، متعه‌النساء ومتعه‌الحج»**[2] یا **«کتاب المسح‌علی‌الخفین»** که هردو را در ترجمهٔ قسمت‌هائی از ایضاح‌درپایان کتاب آورده‌ام.

بنابراین گمان بردن باینکه یکصد وهشتاد رسالهٔ فضل‌بن‌شادان هر کدام باندازهٔ ایضاح اوبوده باشد، امری است محال!

جالب اینست که درآن کتاب. نامی از ایضاح **فضل‌بن شادان** نیامده، درحالیکه نام ده کتاب ایضاح از دیگر نویسندگان را ذکر کرده ازجمله

الایضاح فی‌اصول‌الدین از **محمدبن‌الولیدالخراز**

الایضاح فی‌الاعتقادات‌الشرعیه علی مذهب‌الامامیه **علی‌بن محمدبن خراز قمی**

ایضاح فی‌الامامه از **شیخ مفیدبن محمدبن محمدبن نعمان حارثی**

ونیز : ایضاح‌الاشتباه ــ ایضاح‌التلبیس ــ ایضاح دفائن‌النواصب ایضاح‌السبل ــ ایضاح‌القواعد ــ ایضاح مخالفةالسنه لنص‌الکتب والسنه ــ

۱ــ کتاب رجال نجاشی صفحه ۲۱۶.

۲ــ محدث ارموی این بخش را در صفحه ۴۳۲ زیر عنوان «ذکر نهی عمرعن متعه‌النساء» آورده است و توضیح داده است که این بخش عنوان نداشت و ما این عنوان را به‌قرینهٔ بخش‌های قبلی از خود اضافه کردیم اما معلوم می‌شود که عنوان باید همین باشد که بنام کتاب مستقل آمده.

ایضاح‌المقاصد من حکمة عین‌القواعد...

از جمله کتابهائی که او بررد عقاید برخی فرق نوشته است و نام ۱۹ رسالهٔ آن در فهرست موجود است، همچون رد باطنیه، رد حشویه، رد مرجئه[۱]... درکتاب‌الایضاح مطالبی آمده است، که تحت اقاویل‌المرجئه درصفحه ۴۴، اقاویل الخوارج صفحه ۴۸. اقاویل‌المعتزله صفحه ۵...بیان شده است. ونوشتن اینگونه کتاب‌ها موضوع رایج آن زمان بود که هر کس عقاید گروه شخص دیگری را با دلایلی که می‌آورد رد می‌کرد[۲]

۱ــ دربارهٔ این فرقه‌ها و نام و عقایدشان رجوع کنید به‌بخش هفتاد و دو ملت همین کتاب.

۲ــ از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۳ کتاب کشف‌الحجب والاستار نام ۳۹ کتاب «رد» آمده است یا آنکه توسط افراد خاندان نوبختی ۳۲ کتاب «رد» نوشته شده، که از آن جمله دو کتاب رد بر فرقه‌های شیعه بجز امامیه است، از **ابومحمد حسن‌بن‌موسی نوبختی** به‌نقل از خاندان نوبختی و رجال نجاشی یا، سه‌کتاب «رد علی‌الاسمعیله» از سه نفر، ۱ــ ابی‌الفرج محمدبن‌ابی ۲ــ ابی‌عبدك ۳ــ ابی‌عبدالله محمدبن‌ابراهیم بن جعفر نعمانی. و اینان هرکدام بنحوی عقیدهٔ اسمعیلیهٔ را بزعم‌خود ردکرده‌اند.
برخی از این کتاب‌ها، رد بریك شخص معین بوده است، مثل کتاب‌الرد علی الاسکافی و برخی کتاب رد بریك کتاب رد می‌نوشته‌اند همچون کتاب «رد علی الکندی فی رد علی‌الصناعه الکیمیاء فی‌الممتنع» که کتاب‌نخستین صنعت کیمیاء را رد کرده و کتاب دوم بگمان خویش، کتاب نخستین را رد کرده! و گویا کیمیا ممکن است! از این نوع کتاب ها در زمینهٔ علمی فراوان بوده همچون کتاب‌الرد علی‌المسمعی فی‌رده وعلی‌القائلین بقدم هیولی. **ارسطو و بوعلی** (**مشائین**) معتقدند که جسم محسوس مرکب از دو جوهر است یکی هیولی دیگر صورت جسمیه و در تمام تحولات و تنقلات جسم، هیولی بحال خود باقی می‌ماند.
مسعمی بر رد این طایفه کتابی نوشته که **رازی آنرا** رد کرده است **افلاطون** و اتباع وی قائلند بدانکه جسم بسیط ولیکن چون قابل صور مختلفه می‌باشد از این جهت نام خود جسم هیولی می‌شود.
ذیمقراطیس و تابعین وی معتقدند که جسم مرکب از اجسام صغاریست که از شدت کوچکی و صلابت قابل قسمت خارجی نمی‌باشد ولی قابل قسمت وهمی وعقلی هست.
متکلمین چنین عقیده دارند که میگویند جسم مرکب از اجزاء لایتجزائی است و آن اجزاء بهیچ نحوی از انحاء قابل قسمت نیستند.
رازی در مسالهٔ فوق علاوه بر بحث در هیولی، شخصاً نیز به‌قدم هیولی معتقد است (برخلاف بسیاری از حکماء که بحدوث عقیده دارند) چنانکه **ناصرخسرو** در زادالمسافرین خود گوید «**رازی** به‌قدم هیولی معتقد می‌باشد و قول وی راباطل نموده است. برای اطلاع بیشتر زادالمسافرین ۷۳ــ۷۴ ۷۵ــ۷۶ــ۷۷ــ۸۲.

←

صورت کتابهائی که نجاشی در کتاب رجال خود آورده و محدث ارموی نیز آنرا درمقدمه ایضاح آورده است باین شرح است.

۱ــ کتاب‌النقض علی‌الاسکافی فی‌تقویه‌الجسم. ۲ــ کتاب‌العروس که همان کتاب عین است ۳ــ کتاب‌الوعید ۴ــ کتاب ردعلی‌التعطیل ۵ــ کتاب‌الاستطاعه ۶ــ کتاب مسائل فی‌العلم ۷ــ کتاب‌الاعراض والجواهر. ۸ــ کتاب‌العلل ۹ــ کتاب‌الایمان ۱۰ــ کتاب رد علی‌الثنویه. ۱۱ــ کتاب اثبات‌الرجعه ۱۲ــ کتاب‌الرجعه ۱۳ــ کتاب‌الرد علی‌الغالیةالمحمدیه ۱۴ــ کتب تبیان اصل‌الضلاله ۱۵ــ کتاب‌الرد علی محمدبن کرام ۱۶ــ کتاب التوحید فی‌کتب‌الله. ۱۷ــ کتاب‌الرد علی احمدبن‌الحسین ۱۸ــ کتاب الرد علی‌الاصم ۱۹ــ کتاب فی‌الوعد والوعید آخر (که غیر از کتاب وعید است) ۲۰ــ کتاب‌الرد علی بیان‌بن رباب ۲۱ــ کتاب الردعلی‌الفلاسفه ۲۲ــ کتاب محنه‌الاسلام ۲۳ــ کتاب‌السنن. ۲۴ــ کتاب الاربع مسائل فی‌الامامه ۲۵ــ کتاب‌الرد علی‌المنانیه ۲۶ــ کتاب‌الفرائض الکبیر ۲۷ــ کتاب‌الفرائض‌الاوسط. ۲۸ــ کتاب‌الفرائض‌الصغیر ۲۹ــ کتاب‌المسح علی الخفین ــ ۳۰ کتاب‌الرد علی‌المرجئه ۳۱ــ کتاب‌الرد علی‌القرامطه[1] ۳۲ــ کتاب‌الطلاق ۳۳ــ کتاب مسائل‌البلدان ۳۴ــ کتاب‌الرد علی‌البائسه[2] ۳۵ــ کتاب‌اللطیف ــ ۳۶ــ کتاب القائم علیه‌السلام[3] ۳۷ــ کتاب‌الملاحم ۳۸ــ کتاب حذوالنعل بالنعل (یعنی برابری نعل به‌نعل، وهمانست که امروز طابق‌بالنعل بالنعل گفته می‌شود) ۳۹ــ کتاب امامه‌الکبیر ۴۰ــ کتاب فضل امیرالمومنین علیه‌السلام ۴۱ــ کتاب معرفةالهدی والضلاله ۴۲ــ کتاب التعری والحاصل ۴۳ــ کتاب‌الخصال فی‌الامامه ۴۴ــ کتاب‌المعیار

ص ۱۹۴ مولفات رازی دکتر محمود نجم‌آبادی

ابوالقاسم کَعبی کتابی بنام المسترشد، بعنوان رد برکتاب انصاف ابوجعفربن قبهٔ رازی، نوشت، ووی کتابی بنام المستثبت بر رد آن نوشت. بازکعبی کتاب نقض‌المستثبت بر رد آن نوشت، ودراین‌هنگام رازی مرده بود وگرنه این رشتهٔ زنجیر گسسته نمی‌شد. رجال نجاشی ۲۶۶ وخاندان نوبختی ۹۵.

۱ــ در کشف‌الحجب «رد علی الباطنیه و قرامطه» آمده است.

۲ــ شاید مقصود فرقه ناوسیه است.

۳ــ این کتاب و کتاب اثبات رجعه و نیز کتاب رجعه بایستی که از آخرین تالیفات فضل بوده باشد زیرا که سال وفات امام حسن عسکری با سال درگذشت فضل یکی است (۲۶۰ هجری) و اگر مسألهٔ رجعت و قائم بودن امام دوازدهم در همین سال مطرح شده، این کتاب‌ها نیز درهمان سال نوشته شده. مگر آنکه اثبات رجعت، اشاره به‌رجعت وزنده شدن دوبارهٔ انسانها باشد، که از اصول دین اسلام‌است.

والموازنه ۴۵ـ کتاب‌الرد علی‌الحشویه ۴۶ـ کتاب النجاح فی عمل‌شهر رمضان ۴۷ـ کتاب‌الرد علی‌الحسن البصری فی‌التفضیل ۴۸ـ کتاب‌النسبه بین‌الجبریه والبتریه این ۴۸ کتاب را **نجاشی** از **ابوالعباس‌بن نوح**، واواز **احمدبن جعفر**، واو از **احمدبن ادریس‌بن احمد**، واو از **علی‌بن احمدبن قتیبهٔ نیشابوری**، ازکتب فضل‌بن شاذان نقل کرده.

نام بیست کتاب نیز در کشف‌الحجب والاستار از فضل آمده است‌که ازآن میان چهارده کتاب را **نجاشی** درفهرست خود یاد کرده است وشش کتاب دیگر به‌این شرح است که در فهرست **ابن‌النديم** هم دیده می‌شود:

۱ـ تفسیرالقران علی مذهب‌العامه

۲ـ کتاب‌السنن فی‌الفقه علی طریقه‌العامه

۳ـ کتاب‌القراءت علی مذهب‌العامه

که نام این کتابها نشان می‌دهد که آنها را برای عامیان بزبان‌ساده نوشته است. **ابن‌الندیم** نیز متذکر این نکته شده است که او برای عامه کتابهای زیادی نوشته، اما **محدث‌ارموی** حدس می‌زند که این سه‌کتاب از فضل‌بن‌شاذان رازی باشد.

۴ـ کتاب رد علی‌المثلثه[1]

۵ـ کتاب‌النقض من یدعی‌الفلسفه فی‌التوحید والاعراض والجواهر کتاب نقض آنچه که فلاسفه در توحید وجواهر واعراض می‌گویند.

۶ـ کتاب‌التوحید من کتب‌اله‌المنزله الاربعه وهوکتاب‌الرد علی یزیدبن بزیع‌الخارجی.

این کتاب نیز چنانکه ازنامش پیدا است، توحید را از چهارکتاب نازل شده ازسوی خدا آورده ودرآن به‌رد آراء یزیدبن بزیع پرداخته دربخش ترجمه قسمت‌هائی ازایضاح به‌مطلبی برمی‌خوریم که مغایر بااین کتاب است و در جای خود خواهید خواند.

اگر به‌این فهرست نام کتابهای زیر را نیز اضافه کنیم، جمع همهٔ آنها، فهرستی می‌شود که ابن‌الندیم گزارش کرده: کتاب مسائل‌والجوابات

کتاب مسائل فی‌العالم وحدوثه

کتاب‌الرد علی جبائیه

۱ـ نام کتاب رد علی‌الثنویه در فهرست نجاشی آمده و از نام آن پیدا است که مذهب دوگانگی را رد کرده است، و این کتاب نیز نشان آنست که در آن به‌رد عقیدهٔ سه‌گانگی پرداخته و بگمان من مقصود مذهب زروانی، یا اشاره به‌پدر، پسر روح‌القدس عیسوی است، تا تحقیقات بعدی چه نشان دهد.

کتاب رد علی‌الاصم (مقصود از اصم ابوبکر عبدالرحمن‌بن کیسان اصم است

کتاب رد علی‌ابی عبید فی‌الطلاق

کتاب رد علی احمدبن یحیی

کتاب‌التنبیه فی‌الجبر والتشبیه

کتاب مسائل متفرقه (که احتمال می‌دهند همین ایضاح بوده باشد)

نام بیش از شست کتاب فضل‌بن شاذان برجای مانده است اما همانطـور که پیش ازاین گفتم نباید تصور کرد که همهٔ این نام‌ها شامل کتابهای بزرگ است بلکه بیشتر نظر به‌رسالات وحتی مقالات کوتاه دارند، واز آنجا که درهیچیك از فهرست‌های برجای مانده نام ایضاح موجود نیست، می‌توان داوری کرد که فضل یا یکی از شاگردانش مجموعه‌ای ازچندین کتاب یا رسالهٔ اورا جمع کرده کتاب ایضاح را تشکیل داده‌اند.

کتابهای غیر مذهبی فضل

همهٔ این مطالب موجب نشود که گمان بریم، فضل بن شاذان فقط درباره امور مذهبی کتاب نوشته است!

واگرچه بیشتر وقت او صرف نوشتن اینگونه کتابها شد اماکتابهائی دیگر نیز در سایر زمینه‌ها نوشته است که در فهرست ازآنها نام برده شد، و لازم است‌که نام اینگونه کتابها یکجا نوشته شود وآن ازاینقراراست:

کتاب عروس، که مختصر کتاب‌العین است

کتاب‌العمل

کتاب مسائل‌البلدان

کتاب‌المعیار والموازنه

کتاب حذوالنعل بالنعل

کتاب‌الملاحم (پیش‌گوئیها)

اما متاسفانه نه‌تنها نام همه کتابهای او برجای نمانده بلکه ازآنهاکه نام هم هست بیشتر نشان برجای نیست.

ایضاح[1]

چون کتاب الایضاح فضل‌بن‌شاذان بزرگترین کتابی است که از نوشته‌ها وآثار او برجای مانده،

۱ــ ایضاح در لغت بمعنی روشنگری است.

پس لازم می‌آید که در نوشتن کتابی در بارهٔ وی، روش خود او یا روش این‌کتاب، پیش گرفته شود!

فصل دراین‌کتاب پس از خطبهٔ آغازین، ابتدا نظر به‌اختلافات امت اسلامی می‌اندازد، آنگاه به‌شرح اقاویل برخی از فرقه‌های اسلامی (که درآن زمان مشخص بود) می‌پردازد ونکاتی را از طریق انتقاد مورد نظر قرار می‌دهد.

آنگاه ذکری از علماء اصحاب حدیث پیش می‌آورد، سپس به‌ذکر برخی عقاید سست بعضی ازآنان می‌پردازد آنگاه بموضـوع خـلافت ابی‌بکر ودیگر خلفای راشدین می‌رسد که نکات قابل انتقاد آنرا برمی شمارد، پس ازآن بنقل مطالبی در حکمرانی سه خلیفهٔ اول واینکه برخی کارهای آنان محل ایراد بوده است. مثلا:

نقل ابی‌بکر وسهم اقوام از خمس

قول عمر دراینکه علی در خلافت محق‌تر بود

آنچه که عمر در خلافت خود بساخت آن نبود که رسول‌الله وابی‌بکر ساختند.

قول عمر دراینکه هرکسی فقیه‌تر از عمر است.

رد نظر اهل سنت که رسول‌اله برای جانشینی خود وصیت نکرده

ایراد به‌وضو گرفتن اهل سنت ایراد به‌سجدات فریضه درنماز

در قراءت قرآن شخص جنب درحمام

در ذبائح اهل کتاب

در اغذیه وحبوبات آنان

درآنچه که نسبت بصدر سورهٔ برائت می‌گویند در اینکه عمر جمعی از قارئین را در یمامه بکشت

درموضوع زنا

در آنچه که راجع به‌سورهٔ احزاب وسورهٔ لم یکن می‌گویند در مخالفت‌هائی که عمر با سایر اصحاب رسول می‌کرد

در اخباری که از نبی درارتداد برخی از صحابه آمده

بحث در طلاق

بحث در متعه

مشاجراتی که بین عایشه و حفصه و عثمان درگرفت تناقضاتی که در آراء شیخین (ابی‌بکر وعمر) هست

خروج عایشه از مکه وغضب بر عثمان

دراینکه نبی مسکرات نمی‌آشامید
دراینکه عمر شراب دوست می‌داشت ومی‌نوشید
حد زدن عمر فرزندش را ومرگ او
اعتراض بربعضی فتوی‌ها
نهی عمر از ازدواج ایرانیان با اعراب!
برتری دادن عمر اعراب را برایرانیان
برابری دادن علی ایرانیان واعراب را
تکذیب آنکه به‌نبی دربارهٔ قتل روافض داده‌اند برتری دادن علی برشیخین ایجاب شرك نمی‌کند
اختلاف اهل عراق (ایران) واهل حجاز در بعضی صورتهای طلاق، نماز ونیایش ابی‌بکر بمردمان واینکه آیا این نیایش او بمردمان دلیل خلافتش می‌شود یا نه؟
در تخطئه مردمان ابراهیم و یوسف ونوح وسلیمان، کیفیت گرفتن بیعت ازعلی برای ابی‌بکر
آنچه که از ابی‌بن‌کعب نقل می‌کنند
انکار او عثمان را
در مرك ابی‌بن کعب واینکه او سیدالمسلمین نامیده می‌شد
برخی ازحکایات عجیب
در علم علی
در راهنمائی‌هائی که علی به عمر کرد
مطاعنی که بر علی زده‌اند.
رد برخی ازروایات واقاویل اهل سنت وشرح بسیار مفصل راجع به‌ارث.

بیطرفانه باید گفت که فضل برخی ازاین اقاویل را با دلیل قوی رد کرده است وبرخی را با چشم‌پوشی مردود دانسته

فی‌المثل اقرار عمر باینکه هرکسی فقیه‌تر ازاو است واقعاً گذشت وبزرگی اورا می‌رساند ودلیلی بر نادانی اونمی‌شود!

داستان بروایت **فضل** چنین است:

روایت می‌کنید از **عبدالاعلی** از **سعیدبن قتاده** که **عمربن خطاب** برای مردمان خطبه می‌گفت. پس گفت: مبادا بدانم که مردی ازدواج کرده است به‌بیش ازچهارصد درهم مهر، مگرآنکه اورا جزا وعقوبت رسانم!

زنی ازآن‌میان گفت: یا عمر، این (عقوبت) برما وتو نیست قول خدای برتر وعادلانه‌تر ازقول تو است برای کسیکه پیروی می‌کند.

عمر گفت: قول خدای چیست؟

گفت: خدای عزوجل می‌گوید: هرگاه خواستید زوجی بجای زوج دیگر بگیرید اگر به‌یکی ازآنان مال بسیار (قنطار) داده باشید. از آن چیزی مگیرید. آیا به‌بدی آشکار وبهتان چیزی می‌گیرید؟[1]

وقنطار بیشتر از چهارصد درهم است!

پس عمر گفت که: هرکس فقیه‌تر از عمر است! آنگاه به‌منبربرگشت وچنین خطبه کرد که: ای مردمان من نهی کرده بودم که‌کسی به‌بیش ازچهارصد درهم مهر، ازدواج نکند وزنی فقیه‌تر از عمر برمن آمد و بکتاب خدای حجت‌کرد. همانا که مهر به‌تراضی مسلمانان است.[2]

بنظر من این گذشت عمر شایسته تکریم است، اگرچه اکثر شیعه آنرا جزو مطاعن عمر آورده‌اند (مجلسی درطعن ششم از مطاعن عمر در ثامن‌البحار)[3]

ونیز فضل برخی ایرادات بسیار بجا بر بعضی از اقاویل عجیب صاحبان حدیث گرفته است که حتی یك کودك هم بدرستی گفتار فضل وسخافت طبع گوینده، اقرار می‌کند[4]، اما دیدیم که بعدها نیز نظیر این

۱ــ آیه ۲۵ از سورهٔ نساء:

و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج واتیتم احدیهن قنطاراً فلا تاخذو منه شیئاً اتاخذونه بهتاناً و اثما مبینا

۲ــ آنچه را که محمد جریری در اوصاف عمر می‌گوید، دربارهٔ نکاح ومهری که خود عمر برای همسر خویش قرارداد چنین است:

«... سالش آن روز کی بمرد، پنجاه و هفت بود و بهمه زندگانی هفت زن کرده بود: یکی زینب بنت مطعون، و دیگر ام‌کلثوم بنت حرول‌الخزاعی و سه‌دیگر قریبه بنت ابی‌امیه المخزومی، و حلیمه بنت الحارث، و جمیله بنت عاصم‌الانصاری و عائله بنت رید و هفتم ام‌کلثوم بنت علی‌بن‌ابی‌طالب به چهل هزار درم بزنی کرده بود این دختر علی را». صفحه ۷۳. بلعمی چاپ عکسی از نسخه خطی آستان قدس.

۳ــ حاشیهٔ صفحه ۱۹۵ ایضاح و نیز ۲۹۶ ثامن‌البحار.

۴ــ سخافت برخی از این گفتارها بقدری است که من در خود ندیدم که آنرا ترجمه کنم. عین جملهٔ عربی را می‌نویسم تا هر کس خود بخواهد به‌یاری‌لغت نامه آنرا ترجمه نماید.

یك فتوی از منصورالمعتمر، و سعیدبن جبیر: **لوان رجلا لف ذکره بحریر، ثم ادخله فرج امرأه لم یکن زانیاً.** صفحه ۹۱ ایضاح و نیز نظائر این فتوی که در حاشیه صفحه ۲۹۹ همان کتاب آمده

گونه اقاویل حتی در کتب مسائل شیعیان وارد شد

بنا به‌مسائلی که گذشت بهتر آنست که به‌پیروی از فضل‌بن شاذان به‌بررسی عقاید وآراء فرقه‌های گونه‌گونی که در جهان اسلام وبویژه در ایران پدید آمده بود (که معدودی ازآن فرق در زمان فضل هنوزرایج نبود) بپردازیم.

جنگ هفتاد ودوملت

برخورد آراء وعقاید از دورانهای باستان درمیان ملت‌ها دیـده می‌شود والبته هر عقیدهٔ نو ممکن است که گروهی را گرد خود جمع آورد که این‌خود تشکیل گروه‌ها وفرقه‌های مختلف را می‌دهد، باز در هرگروه ممکن است شخصی، مریدی شاگردی... مطالبی به‌ایده‌واندیشهٔ اصلی بیفزاید که آن نیز ایجاد فرقه‌ای در فرقهٔ اصلی را می‌کند بنابراین گاهی دیده می‌شد که دربین گروهها، فرقه‌هائی هستند که ازآن چندین فرقه برخاسته

این فرقه‌ها در زمانها ومکانهای گونه‌گون، صورتهای گوناگون بخود می‌گیرند مثلا در یونان باستان تحت عنوان مکاتیب فلسفی در می‌آیند، ودرهند پاکستان به‌ایجاد دوره‌هائی از سیر اندیشهٔ هند همچون دوران وداها، برهماها اوپانیشادها... منتهی می‌شود.

در ممالك اسلامی بویژه درایران پس از اسلام نیز این گروه‌ها تحت عنوان فرقه‌های اسلامی درآمده‌اند زیرا که فضای حاکم بردوران ایجاب وحدت دین را می‌کرد، وفرقه‌های مختلف در حکم شاخه‌هائی از درخت دین[1] بودند که هرکدام همچون جوانه‌ای ازگوشه‌ای سربرآوردند، بعضی به‌تیغ تیز باغبان یعنی حاکمان زمان، خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس از بیخ‌بریده شدند، وبرخی در فضای مساعد به‌رشد پرداخته برروی زمین گسترده سایه‌گستر گردیدند.

از جمله مذاهبی که با مخالفت‌های عجیب روزگاران روبرو بود مذهب تشیع (بطور عموم) بشمار می‌رود که پیروان آن در هرزمان به نوعی مورد آزار وشکنجه عاملان اموی وعباسی بودند گاهی بنام رافضه زمانی بنام قرمطی، وگاهی بعنوان زندیق... موزد غضب‌خلفا یاکارگزاران تاتار نژادشان در ایران بودند وکتابهای ایرانی پر است از سرگذشت‌های

۱ــ اگرچه برخی یا بیشتر آنها مخالف این بودند.

هول‌انگیزی که بر سراین گروه رفته است وبا آنکه مذهب حاکم برایران تا قرون هشتم ونهم سنت وجماعت بوده است‌معلوم نیست براثرچه‌انگیزه‌ای یکباره ورق برمی‌گردد وتشیع بیشتر خاك ایران را می‌گیرد، واینهم‌یکی ازحرکت‌های موج مانندهٔ اجتماعی تاریخی ملت‌ها است. زیرا که اول‌بار تشیع در مصر برخاست[1]، پس ایرانیان دنبالهٔ آنرا گرفتند، باز در حالیکه درایران با آن مبارزه می‌شد مصر یکپارچه تحت مذهب اسمعیلیه درآمدند وحتی خلیفه‌ای برای خود غیر ازخلیفهٔ بغداد داشتند، وشیعیان جهان برای زیارت بدانجا می‌رفتند، وهیچکس را سرمبارزه با آنان نبود،آنگاه باردیگر تشیع از مصر رخت برمی‌بندد وازصحاری عربستان بسوی ایران می‌آید ومذهب رسمی اکثریت را تشکیل می‌دهد!

گوئی این حرکت موج مانندهٔ بس شگفت، مانند دوبازوی اهرم عمل کرده است‌که گاهی دراین سو برفراز است ودرآنسودرفرود وهنگامی که دراینسوی روبه‌نشیب می‌گذارد درآنسوی روبه‌اوج می‌نهد وچه‌کوته نظرند آنانکه بقول سعدی شیراز:

خیال بسته وبرباد عمر تکیه زده
به پنج روزه که در عشرت وتمنائی

باری گونه‌گونی وپریشانی آراء واندیشه‌ها در ایران، که البته هر یك فقط خود را مسلمان می‌دانستند ودیگران را کافر، موجب گردیدکه زمزمه‌ای ساز شود که طی آن حدیثی از پیامبر اسلام بیاورندکه: جملهٔ آراء و عقاید جاری در آنزمان باطل است وفقط یك مذهب برحق است. وازآنجا که در زمانی، که تعیین آن مشکل است، هفتاد وسه فرقه برشمرده بودند، بنابراین گذاشته شد که بگویند هفتاد ودوفرقه باطل و یکی صحیح

۱ــ الفهرست زیر نام علی‌ابن اسمعیل بن میثم‌النمار می‌نویسد. نخستین کسی که در مذهب امامت سخن گفت علی‌بن‌اسمعیل بن میثم نمار از اجل پیروان علی رضی‌الله عنه بود.

محمد جریر طبری نیز بروز تشیع را درزمان عثمان درمصر بپیروی ازعبداله‌بن سبار، که اهل یمن بود وادعا کرده بود که محمد ص به‌جهان بازخواهدگشت باین شرح آورده: «گروهی این بپذیرفتند ومتابع وی شدند. چون دید کی این سخن دردل مردمان جای گرفت، آنکه گفت کی: خدایرا تعالی، برزمین صد و بیست و چهار هزار پیغامبربود و هر پیغامبری را وزیری بود، و پیغامبر ما را علی وزیر بود و حق خلافت ویرا است و عثمان بخود گرفته است، کی عمر چون بمرد، کار بشوری افکند همه بر علی اتفاق کردند، وی عمرالعاص را بفریفت تا کار بعثمان افکند... بلعمی چاپ عکسی صفحه ۱۱۲.

است

ازاین طرز تلقی سه حدیث سربرآوردکه نخستین آن چنین است[1]

افتراقت‌الیهود علی احدی وسبعین فرقه وافترقت النصاری علی اثینن وسبعین فرقه، وتفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه

یعنی‌جهودان به‌هفتاد ویك‌فرقه وعیسویان به‌هفتاد ودوگروه گردیدند. و پیروان من هفتاد وسه‌گروه شوند.

ونیز:

ان بنی اسرائیل افترقت علی احدی وسبعین فرقه، وان‌امتی‌ستفترق علی‌اثنتین وسبعین فرقه کلها فی‌النار الا واحده وهی‌الجماعه

یعنی همانا که بنی‌اسرائیل به‌هفتاد ویك فرقه تقسیم شدند وپیروان من نیز به‌هفتاد ودوگروه شوند. همگان در آتش‌اند مگر یك گروه وآن سنت وجماعت است.

وبالاخره:

لیاتین علی امتی ما اتی علی‌بنی‌اسرائیل. تفرق بنی اسرائیل علی اثنتین و سبعین ملة ، وستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة تزید علیهم مله،کلهم فی‌النارالاملة واحده

یعنی:

برامت من همان رودکه بربنی اسرائیل رفت، آنان به‌هفتاد ودوملت متفرق شدند، وامت من نیز به‌هفتاد وسه گروه، یك ملت به‌آنان اضافه می‌شود، همگان درآتش‌اند مگر یك ملت

واین سه حدیث ساختگی است زیرا که درهمین کتاب نام ونشان بیش ازدویست گروه را می‌خوانید، پس اگر قبول کنیم که سخنان‌پیامبر اسلام براست بوده است. وجود اینهمه گروه وفرقه علاوه برهفتاد وسه ملت نشان می‌دهد که حدیث‌ها ساختگی است

اکنون پس ازاین مقدمات، اصولی کلی ازعقاید گروه‌های مختلف را بررسی کنیم، تا معلوم گردد که هرگروه چه گفته‌اند و**اینهمه غوغای جهانیان از چیست، برای چیست!**

اصول این بررسی غیر ازآنچه که در کتاب‌های قدیم چون **الفهرست**

۱ــ هفتاد و سه ملت صفحه ۵ و نیز الفرق‌بین‌الفرق چاپ مصر صفحات ۹ــ۱۲

رجال نجاشی، ملل ونحل. تبصرةالعوام. تلبیس ابلیس[1]، تاریخ طبری، سیرالملوك... وغیره آمده، در زمان حال نخست بوسیلهٔ استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی وپس ازآن بوسیلهٔ استاد محمد رضا جلالی نائینی در ملل و نحل شهرستانی جمع آمده

آنگاه کتاب هفتاد وسه ملت که شرح آن در پانویس پایان بخش گروه‌ها آمده به‌انجام این مهم یاری کرده

با این‌حال گاهی در پانویس اشاره به‌مراجع اصلی نیز شده است وآن هم بدان جهت است که خوانندگان را بسوی کتابهای گذشتگان برای پژوهش بیشتر راهبری کند.

پژوهش وتفحص در سیر اندیشهٔ مردمان دریائی است کرانه ناپدید که بایستی غواصان گوهر معنی درآن غوطه‌ها زنند وبقول پیر ما سعدی:

گرچه دریا را نمی‌بیند کنار
غرقه حالی دست وپائی می‌زند

قبل از بر شمردن همهٔ گروهها به‌ترتیب الفبائی بد نیست مروری در برخی عقاید بس شگفت درآنزمان بشود

مثلا فرقه معطلیه گویند که عالم همیشه بوده است، وخواهد بود وهرگز نباشد که نباشد.

عالم خانه‌ایست، بی‌خانه خدا مشمرومعطل است، لیس فی‌الدار غیرنا

۱ــ تلبیس ابلیس یا نقدالعلم والعلماء نام کتابی است‌که ابوالفرج‌عبدالرحمن بن جوزی به‌عربی نوشته است، و نسخه‌ای از آن در مصر بچاپ رسیده.

مولف این کتاب عقاید و نظرات گروهی مردمان را تلبیسی می‌داند که ابلیس براندیشه آنان روا داشته، و این تلبیس را در وجوه مختلف شرح داده از آن جمله: تلبیس در سوفسطائیان، در دهریه، طبعایعین، ثنویه، فلاسفه و تابعین آنان، در پیروان هیاکل در بت‌پرستان، پرستندگان آتش و خورشید و ماه، در جاهلیه، هندوان، یهود، نصاری، صابئین، مجوس، در منجمان و پیروان فلك، در منکران بعثت، در قائلین به‌تناسخ، در خوارج، رافضه، باطنیه (باطنیه، اسمعیلیه، السبعیة، الباتلیه، المحره، القرامطه، الخرمیه، التعلیمیه) در اصحاب حدیث، درفقها (تلبیس او به‌ایشان که بیان خود را در جدل و سخنان فلاسفه داخل می‌کنند و اعتمادی که به‌این اوضاع دارند) در وعاظ و قصه‌گویان در اهل لغت، در شعراء در کاملانی از دانشمندان، و در امراء و سلاطین.

و باین ترتیب نشان می‌دهد که هرجا که اندیشه‌ای هست احتمال تلبیس اهریمن نیز در آنجا هست.

دیار، کس درخانه نیست واگر هست مائیم[1]

فرقه مهملیه گویند: آفریدگار غنی مطلق است. از بندگان. بدان حضرت سود وزیان نمی‌رسد. هرچه خواهید بکنید، وهرچون که خواهید باشید، که ندای **یاایهاالناس انتم‌الفقراء الی‌الله والله هوالغنی حمید**[2] بدنیا درداده‌اند، وهمه را ازبندگی رهانیده‌اند ومهمل گذاشته‌اند واحکام شرع برداشته، وخدای را با خلق هیچ‌کاری نیست، وازعبادت وطاعت منزه، وازمعاصی ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمی‌رسد.

فرقه خوفیه گویند: از سلطان عادل، دوستان را چه ترس ووهم؟ هرکس که خدای تعالی را دوست دارد. ترسی که دارد ازنادانی باشد و گرنه چرا باید که دوست از دوست هراسد[3].

فرقه نجاریه گویند: چون گفتن زبان، وگرفتن دست ورفتن پای، آفریدهٔ خدا است وبقدرت اوست واین قوتها در آدمی او نهاده است وآدمی را او آفریده است **والله خلقکم وما تعملون**[4] پس معلوم‌شد که فعل بندگان فعل اوست، پس اگر جزا دهد بندگان را، به‌فعل خود جزا داده باشد نه برفعل ایشان. چون ایشان را از ذات خداوند افعالست، نه‌اقوال[5]

فرقهٔ شمراخیه گویند دنیا بمثل مرغزاری است، بستانی است‌داردنیا. وزنان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند، وریحان برای بوییدن است، پس هیچ باکی نباشد کسی را که فحش وزنا کند وبا همه زنان مجامعت حلال ومباح دانند، چه محرم وچه غیر محرم. موقوف میل طبیعت هرزن که خود را تسلیم تو کرد ملك عین تست، عقد و نکاح و حضور شهود واذن ولی حاجت نیست...

۱ــ صفحه ۲۱ هفتاد وسه ملت، واین درست مخالف دین اسلام است که می‌گوید جهان قدیم نیست بلکه آفریده شده. مدلول قرآن در اینمورد چنین است: **الله‌الذی خلق‌السموات والارض فی سته ایام، ثم استوی فی‌العرش.** یعنی خدا آنست‌که‌آسمانها وزمین را در شش روز بیافرید آنگاه در عرش قرار گرفت

۲ــ آیه ۱۶ سورهٔ فاطر. یعنی ای مردمان شما در برابر خدا فقرائی هستید و خدای ثروتمند ستایش شده است

۳ــ صفحه ۲۸ همان کتاب. واین عقیده مخالف دین اسلام است که درقرآن همه‌جا مردمان را از خدا ترسانیده است، بویژه پاسخی که در همان کتاب براین گروه آمده به‌آیهٔ ۹۷ سورهٔ اعراف استناد جسته که **ولایامن مکرالله الا قوم‌الخاسرون.** یعنی از مکر خدا فقط زیانکاران خود را در امان می‌دانند

۴ــ آیه ۹۴ سوره صافات یعنی خدا شما وآنچه را که انجام می‌دهید آفریده

۵ــ صفحه ۵۷ همان کتاب

دراین میان گروههائی هم بودند که ازافکار دیگر ملل متاثربودند همچون اندیشه فلاسفیه که برخی آراء یونانی درآن دخیل بود، وتناسخیه که کاملا بهره‌گیر اندیشهٔ هندیان بودند. وصاحب کتاب هفتاد وسه ملت آنانرا هم جزو فرقه‌های اسلامی آورده است:

فلاسفیه و حکماء یونان آنچه اهل (اسلام‌اند!) ازاین طایفه اطباء حاذق ومنجمان واثق باشند، گویند: الحشر للارواح لا للاشیاء[1] چون جسد بنی‌آدم مرکبست، بعدالموت (پس ازمرگ) هرجزوی به‌اصل‌خود راجع گردد، واجزای لایتجزی شده متلاشی شود ومعدوم واعادت معدوم محال، اما روح متجزی نیست ترکیب ندارد از مجرداتست وجوهر ملایکه. لاجرم فنا بروی راه ندارد، وهرآینه حشر باشد ارواح را. قالب‌عدم‌شد.[2]

فرقهٔ تناسخیه گویند چون آدمی را کار بسرآید و پیك اجل درآید، جان او چون از این قالب جدا گردد، در صورتی رود مناسب حال او، اگر نیکوکاری بوده باشد، جان در صورتی تعلق گیرد باجمال و حسن و کمال، تا باشد خوش وقت باشد و نزد خلق عزیز و گرامی، و بنزد ایشان بهشت این باشد، و اگر عاصی و بدکار بوده باشد، جان بعد از مفارقت از بدن در صورتی رود قبیح و مکروه وزشت وناخوش، تا باشد در این صورت و در دار دنیا ذلیل و خوار و بدبخت و بی‌مراد باشد، و در مذهب این طایفه دوزخ این باشد، و اگر تقدیر کنیم بهیمه

۱ـ البته یونانیان به‌عربی سخن نمی‌گفته‌اند اما این جمله ازکتابی یونانی‌که به‌عربی ترجمه شده است گرفته شده. نظیر این در بیشتر کتابهای فلسفی و حتی عرفانی ایران پس ازاسلام دیده شده که ازیك حکیم یونانی مثل ارسطو، جمله‌ای به‌عربی نقل می‌شود!

۲ـ این جمله به‌سبك جملات فلاسفهٔ مغلق‌گوی آمده وفهم آن برجوانان مشکل است مقصود اینست که، همینکه در مرگ پیکر انسان متلاشی شد، هرکدام از عناصر وترکیباتی که درآن است ازآن جدا شد. بسوی اصل خود می‌رود. مثل آب بدن که بخار می‌شود وبسوی آسمان وپس ازآن دریا می‌رود، فسفر آن جدا، کلسیم‌آن جدا، آهن آن جدا، پراکنده می‌شوند. وبه‌اصل خود می‌پیوندند، پس قیامت برای پیکروتن آدمی نیست، بلکه روح که مجرد است وازگوهر فرشتگان، در قیامت حشر دارد.

ناصر خسرو که معتقد به‌حشر ارواح (نه تن) بوده در اینمورد اشعار فراوانی دارد ازجمله:

گویمت چگونه شود زنده، کوهلاك شود — آب بازآب شود، خاك بازخاك شود

جانش زی فراز شود. تنش زی مغاك‌شود — تن سوی پلید شود، پاك بازپاك‌شود

صورت (بصورت جانوران) بوده باشد، همگی همت برخوردن و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمه گرفتار شود. و اگر سبع‌صفت (درنده) بوده باشد و درنده، جان او بصورت گرنده پدید آید، و اگر ملك سیرت و فرشته صفت بوده باشد، کلی همت برطاعت و عبادت و تحصیل معرفت و کم خوردن و قناعت وداعیهٔ خیرات و حسنات دروی غالب بوده باشد، چون از این صورت بیرون رود. پدیدآید در صورت دیگر زیبا و دلربا، در جهان مراد یابد و کام بیند، در دنیا می‌باشد تا مکافات عمل خود ببیند، و علیهذا ملوك و سلاطین و امرا و خواجگان و اهل نعمت و ثروت که در راحت می‌باشند وتنعم می‌کنند وآسایش می‌بینند مکافاتهای عمل‌های ایشان است که پیش ازاین بصورت در ریاضت و مجاهدت بوده‌اند و دربندگی[1] یکی از این گروه‌ها فرقهٔ وضعیه است که‌نه‌تنها معتقد به اسلام نیست بلکه دیگر پیامبران را هم در ردیف دانشمندان آورده!

فرقه وضعیه گویند: انبیاء و رسل علیهم‌السلام عاقلان عالم بوده‌اند وزیرکان جهان و حکیمان خرده‌دان. حکم را کار فرموده‌اند و برخلق شفقت نموده‌اند و قانون و قاعده در میان خلق نهادند و نام آنرا شریعت کردند و گفتند: حکم بارخداست. و حکمت بعبارت آوردند و گفتند کلام یار خداست، تا در دلها اثر سخن ایشان جای گیرد، **اهل زمین از آن حقیرترند که از آسمان برایشان پیغام‌آید.** چنانك در اسطرلاب‌محقق شده که جرم آفتاب و عرض و قرص او هفت‌بار هفت‌هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ است[2]، وازروی زمین چند سنگ آسیائی بیش نمی‌ماند (یعنی با این اندازه او را از روی زمین باندزه سنگ آسیائی می‌بینیم) و همچنین در جنب آسمان، زمین نیز محقر باشد و مختصر نماید، چنانك گفته‌اند.

شعر

زمین در جنب این نه سقف مینا   چو خشخاشی بود برروی دریا

اکنون باید قیاس کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان برایشان حکمی آید! و امر و نهی معقول نمی‌آید و در فهم نمی‌گنجد.

در مقابل این گروه که هیچکس را بعنوان پیامبر خدانمی‌پذیرفتند،

۱ــ صفحه ۳۱ همان‌کتاب

۲ــ ۴۹ هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ یعنی ۴۹۰۰۰×۶×۷۰۰۰×۶ یا ۱۰،۳۳۲،۰۰۰،۰۰۰ ده میلیارد وسیصد وسی ودومیلیون کیلومتر مربع...
پس این محاسبه زیاد دور از محاسبات امروزی نیست

گروهی بود که همهٔ پیامبران را برسمیت می‌شناخت.

فرقهٔ **راوندیه** گویند: صدو چهار کتاب که از آسمان بر انبیا نزول کرد. چون صحف آدم و صحف شیث و صحف ادریس و صجف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی، به‌همه عمل کردن حـ ق‌است و خواندن همه ثواب و احکام هم باقی، هیچ از آنها نگوئیم که منسوخ است، جهت آنك نسخ دلیل ندامت باشد گوئیم حکمی کرد خدایتعالی و باز پشیمان شد و منسوخ گردانید، و آن حکم را برداشت! این معنی نشاید[1]. و یا آنکه حکمی کرد وباز بدانست که مصلحت نیست در آن حکم! و این نیز هم نمی‌شاید. پس معلوم شد که چون همه‌کلام خدا است، حکم برجا است.

***

با این مقدمه روشن می‌شود که تمام گروههائی که در ایران پس ازاسلام بوده‌اند، مسلمان نبوده‌اند، پس بترتیب الفبا شرح مختصر هر گروه را می‌خوانیم:

۱ـ **اثنی‌عشریه** فرقه‌ای از شیعه معتقد به‌دوازده امام. گروهی از سخنوران این‌فرقه‌عدد۱۲ را با دوازده ماه سال وتعداد حروف‌امیرالمومنین وغیره سنجیده‌اند ان عده‌الشهورعبدله اثنی‌عشر شهرأـقطعنا هم اثنی‌عشره اسباطا. «لااله‌الاالله» و «امیرالمومنین» نیز شامل ۱۲ حرف می‌باشد.

۲ـ **اسحاقیه**: ازفرق کیسانیه ومنسوب باسحق‌بن عمرو می‌باشند.

۴ـ **اسحاقیه دیگر**: منسوب به‌اسحق‌بن حارث از غلاة شیعه‌اند که بعقیدهٔ آنان جنگ با مشرکان بعهدهٔ محمد و جنگ با منافقان بعهدهٔ علی است و بین نبوت و امامت فرقی نمی‌نهند.

۵ـ **اسماعیلیه**: که گویند مدار احکام ائمه برهفت است مانندایام هفته و آسمانهای هفتگانه و ستارگان سبعه...

۱ـ چون در قرآن کریم برخی ازآیات بوسیلهٔ آیات دیگر نسخ شده، (وهمین یکی از دلایل مخالفان قرآن بود) این عقیده ضمن آنکه به‌همهٔ ادیان نظر دارد، آیهٔ ۱۵۱ سورهٔ بقره را نیز شامل می‌شود که: ما ننسخ من‌آیة او ننسهاتات بخیرمنها اومثلها الم تعلم ان‌الله علی کلی شیئی قدیر یعنی آنچه را ازآیات که نسخ می‌کنیم یا فراموش می‌کنیم، بهتر ازآن، یا مثل آنرا (درآیه‌ای دیگر) می‌آوریم! آیا نمی‌دانی که خدا به‌هرچیز توانا است؟

از زمان حسن صباح تا زمان هلاکوخان دارای قدرت زیاد بودند و دراین زمان قلاع آنان بدست هلاکو افتاد و ایشان نیز از قدرت افتادند. از زمان ناصرالدین شاه نیز که آقاخان رئیس این فرقه از ایران خارج شد قدرت و اهمیت این عده کمتر شد ولی در هندوستان و کشورهای دیگر هنوز پیروان زیاد دارند رجوع شود به باطنیه.

۶ــ **اصحاب الکساء**: این عده را عقیده براین بوده که حضرات محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه هر پنج‌تن یك شخصند و روح در ایشان بالسویه حال شده، از این رو، فاطمه را نیز «فاطم» می‌نامند که صورت تانیث ندارد.

تولیت بعداله فی‌الدین خمسه   نبیاً و سبطیه و شیخاً و فاطماً

یعنی پس از خدا ولایت دین با پنج نفر است. نبی و پسران او (حسن و حسین) و شیخ و پیر (علی) و فاطم.

۷ــ **امامیه**: نام عموم فرقه‌هائی است‌که پس از محمد ص به‌امامت علی‌ابن ابیطالب قائلند، ولی پس از او بین آنان فرقه‌هائی ایجاد می‌شود که هرکدام تبعیت ازیکی ازفرزندان یا نوادگانش را می‌پذیرند. عباس اقبال نام بیست فرقهٔ امامیه را آورده است که هنگام وفات امام یازدهم وجود داشتند. و هریك دیگران را نفی می‌کردند.

۸ــ **امریه**: از فرقه‌های غلاةاند که آنان علی‌ع‌را با محمد ص در امر نبوت شریك می‌دانند.

۹ــ **اهل افراط**: که اهل غلو نیز نامیده شده‌اند زیرا بعضی از امامان را تا حدخدا بالا برده‌اند، و در همین بخش به‌یکایك آنان اشاره خواهد شد.

۱۰ــ **اهل ایمان**: لقبی است که امامیه بخود می‌دهند زیرا بقیه مسلمانان را فقط «مسلم» می‌دانند.

۱۱ــ **اهل تفریط**: این فرقه خدای را بر حسب تعاریفی که از وی در قرآن شده تا حد انسان پائین می‌آورند. «هشام بن سالم» می‌گوید خداوند بر صورت انسان است.

آیاتی که در آن از «وجه» یا صورت خدا، و «ید» یا دست‌خدا و از چشم خدا سخن می‌رود، دلیل اینان براین مدعا است.

۱۲ــ **اهل فترت**: که خاندان نوبختی از آنان‌اند معتقدند به‌آنکه پس از امام یازدهم، دنیا از وجود امام خالی مانده است و این دوره‌دورهٔ فترت است.

۱۳ــ **اهل رویت:** این نام مخصوص فرق زیادی است که قائل به دیدن خدا در روز قیامت هستند و آیات بیشماری از قرآن دلیل آنانست همچون: «اولئك بلقاء ربهم توقنون» یعنی آنانکه به‌دیدار خدایشان‌یقین دارند.

۱۴ــ **اهل سنت و جماعت:** فرق وعدهٔ بیشماری هستند که خلافت جانشین پیامبر را پس از مرگ او از طریق شورا و انتخاب مسلمانان جایز می‌دانند.

۱۵ــ **باطنیه:** این فرقه از اسمعیلیه بودند و ابتدا همه اسمعیلیــه بدین نام خوانده می‌شدند معتقد باین بودند که علم انسان بایستی از ظاهر متوجه باطن گردد و هرکس که بباطن امور دست یافت از قید تکلیفات ظاهری خلاص می‌گردد و آنکس که در ظاهر باقی ماند، در بند تکلیفات ظاهری خواهد ماند. دلیل آنان این آیه است که! «**باب باطنه فیه الرحمه وظاهره من قبله‌العذاب**».

اینان معتقدند که خداوند عاری از صفات است زیرا که اگر باو صفتی مثلا رحیم یا قهار بدهیم، او در آن صفت شریك اشخاص دیگر می‌شود و این بنای شرك است.

۱۶ــ **باقریه:** اینان فرقه‌ای از شیعه بودند که امامت را ختم‌بامام محمد باقر می‌دانستند و معتقد به بازگشت او بودند.

۱۷ــ **بتریه:** قومی بودند که پیرو حسن‌بن صالح‌ابن حی بشمار می‌رفتند بنابراین آنانرا صالحیه نیز می‌نامیدند. و چون کثیرالنواء شاعر نیز از بزرگان این طایفه بود بمناسبت لقب او «ابتر» برخی آنان را «ابتریه» خواندند.

این قوم علی‌ابن‌ابیطالب را پس از محمد ص فاضل‌ترین و برترین مردمان می‌دانستند، به‌خلافت ابوبکر و عمر ایراد نمی‌گرفتند، چون با رضایت علی ع صورت گرفته بود، اما خلافت عثمان مورد ایراد ایشان بود.

اینان مخالف رجعت وبازگشت مردگان، بدنیا بودند!

۱۸ــ **بدعیه:** از فرقه‌های شیعه بودند که برخلاف باطنیه معتقد به تشبیه بودند.

۱۹ــ **بزیعیه:** عده‌ای بودند که بزعم ایشان امام جعفر صادق، خدا بود و می‌گفتند که در میان مردمان کسانی هستند که برتر از جبرئیل و میکائیل و محمد ص باشند. این قوم پس از «ابی‌الخطاب» معتقد به

امامت «بزیع‌ابن‌موسی» بودند و نام آنان بهمین علت بزیعیه است، بنا براین اینان در اصل همان خطابیه بوده‌اند.

۲۵ــ بسلمیه: از شیعیان بنی‌عباس بودند که امامت را پس از پیامبر، از علی‌بن‌ابیطالب و حسن‌بن‌علی و محمدبن حنفیه[۱]، و ابوهاشم و ابولعباس سفاح وابومسلمه حفض‌بن‌سلیمان خلال می‌دانستند چنین گـویند کـه هاشم بن حکیم مقنع که به‌المقنع معروف است و از چاه نخشب، ماه به آسمان می‌فرستاده قائل باین بوده است که پس از ابوسلمه روح خدا در او حلول کرده است.[۲]

۲۱ــ بشیریه: که معتقد به‌زندانی شدن و مردن امام همام موسی‌بن جعفر نیستند و چون رئیس این‌طایفه محمدبن بشیر اسدی است باین نام مشهور گردیدند.

۲۲ــ بقلیه: طایفه‌ای از قرامطه بودند.

۲۳ــ بلالیه: از فرق غلاة

۲۴ــ بومسلمیه: از پیروان راوندیه بودند که اعتقاد باین داشتندکه ابومسلم بر دست منصور خلیفه عباسی کشته نشده بلکه همچون کبوتر سپیدی بپرواز درآمده است، و دوباره آشکار خواهد شد این عده با کمك یکی از رئیسان نشابور که به سنبادگبر مشهور بود از نیشابــور برخاستند و مدتها با سپاهیان بنی‌عباس جنگیدند وحتی مدت ۷ سال در قسمت‌هائی از ایران حکم راندند تا بالاخره بردست منصور جهور عجلی شکست خوردند. اما پس از آن نیز این آرزو که سرداری چون ابومسلم ظاهر شود و ایران را رهائی بخشد در دل ایرانیان بود.

سنباد ادعا می‌کرد که ابومسلم و مزدك و مهدی در قلعه‌ای استوار از مس ساخته شده منتظر خروج‌اند و بنابراین کلیه مزدکیان وزردشتیان کوهستان و ری و عراق و نشابور او را یاری می‌دادند و جهوربکمك لشگر خوزستان و پارس! به‌ری رفت و روز سوم جنگ قضارا سنباد کشته شد وشکست برسپاه اوافتاد.[۳]

۱ــ نام یکی دیگر از فرزندان حضرت علی است‌که در زهد وورع بیمانند بوده است وتا پایان عمر جز بعبادت درجوار خانهٔ کعبه نگذراند

۲ــ کسانیکه چنین ادعائی می‌کردند مورد استنادشان آیه «فنفخنافیه من روحنا» بوده است که به‌نص صریح قرآن روح بشری را متفرع از روح خدا می‌دانند. معنی آیه چنین است. پس در او (مجسمهٔ آدم) از روح خود دمیدیم

۳ــ سیرالملوك نظام‌الملك ص ۲۶۱

۲۵ــ **بیانیه:** از فرق غلاة می‌باشند پیرو بیان بن سمعان تمیمی نهدی که ادعای نبوت کرده معتقد به‌تناسخ ورجعت بوده در ابتدا خود را جانشین، ابوهاشم عبداله‌بن‌محمدالحنفیه (نوۀعلی‌بن ابیطالب) می‌دانستند بعدها، از راه غلو امیرالمومنین را جزوی ازخدا معرفی کرده‌اند.

۲۶ــ **تعلیمیه:** نام دیگری است که در خراسان به‌اسمعیلیه می‌دادند، و ایشان معتقد بودند که آنچه بوسیله عقل دریافته می‌شود حجت نیست بلکه باید حقایق را از امامی معصوم، تعلیم کرد.

مقایسۀ اندیشه اینان با گروه بعدی جالب توجه است!

۲۷ــ **تمیمیه:** پیروان زرارةبن ایمن بودند که بهمین مناسبت زراریه نیز خوانده می‌شوند.

ایشان که از فرقه امامیه واقفه بودند اعتقاد داشتند که دانش و شنوائی وبینائی برای خداوند حادث است، یعنی از ابتدا، دانش‌وشنوائی... نداشته است.

۲۸ــ **تومنیه:** پیروان ابی‌معاذ تومنی‌اند که معتقدند که ایمان آنستکه شخص کافر نبوده باشد.

هرکه‌نماز و روزه را ترک کند و ترک آنرا حلال بداند کافراست. اما اگر برنیت قضا ترک کند کافر نیست. گناه کبیره یا صغیره‌ای که به اجماع مسلمانان کفر نباشد، مرتکب آنرا فاسق نگویند لیکن گویند فسق کرد.

خصلت‌هائی که دال بر ایمان است تصدیق‌و محبت واخلاص‌واقراراست به‌آنچه که رسول آورده.

ابن راوندی معروف نیز ازاین فرقه بوده است که‌گفته: «ایمان تصدیق قلب و زبان است»:

۲۹ــ **ثعالبه:** از پیروان ثعلبه‌بن عامر بودند. عقیدۀ ایشان در مورد کودکان این بود که برآنان حکمی از محبت و عداوت و غیره نیست، بایستی صبر کرد تا بالغ‌شوند، آنگاه بایشان اسلام عرضه کرد، اگراسلام آوردند مقصود حاصل است وگرنه کافرند.

۳۰ــ **ثوبانیه:** که معتقد بودند بآنکه ایمان عبارت از معرفت به‌خدا و رسول است و هرچه که موافق عقل نمی‌باشد. از ایمان نیست و ایمان تمام در عمل است.

اینان از فرق مرجئه‌اند پیرو ابوثوبان مرجئی. از جمله عقایدآنان درمورد روز جزا اینستکه **اگر خداوند کسی را بخاطر گناهی بخشید. باید**

همهٔ کسانی که آن گناه را مرتکب شده‌اند بخشیده شوند!

۳۱ــ **جارودیه:** از فرق زیدیه‌اند که معتقد باین بودند که حضرت رسول، علی‌بن ابیطالب را به‌امامت **وصف** کرده و نباید منکر امامت‌ابوبکر به‌اسم بود.

اینان پس از زیدبن علی، محمدبن عبداله‌بن حسن بن حسن را امام می‌دانستند و میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد.

۳۲ــ **جعفریه:** شیعیان امامی اثنی‌عشری که در فروع دین تابع امام جعفر صادق‌اند.

۳۳ــ **جعفریهٔ دیگر:** کسانی که به‌امامت و غیبت و رجعت امام‌جعفر صادق معتقد بودند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن‌بن محمد ازمتکلمین شیعه بوده.

بنابراین اینان امامت را به‌جعفر صادق ختم می‌دانند.

۳۴ــ **جعفریه‌دیگر:** معتقدین به‌جعفر برادر امام حسن عسگری که وجود امام دوازدهم را کذب دانسته و برسر تقسیم میراث امام حسن عسگری با ضیقل، یا نرجس همسر امام که باعتقاد شیعیان اثنی‌عشری مادر امام دوازدهم است، جنگ داشت.

بنابراین شیعیان اثنی‌عشری او را **جعفر کذاب** می‌نامند.

۳۵ــ **جناحیه:** از فرق غلاة اصحاب یکی از نوادگان امام جعفر صادق بنام عبداله بن معاویه‌بن عبداله‌بن جعفر صادق بودند که اعتقاد داشتند، علم در قلب عبداله همچون علف در صحرا می‌روید. اینان خوردن شراب و گوشت مردار را حلال می‌دانستند و مهدی قائم را همان عبداله، بشمار می‌آوردند.

۳۶ــ **جوالیقیه:** از فرق مشبهه‌اند و از اصحاب هشام‌بن‌سالم‌جوالیقی

اینان عقیده‌ای بس شگفت دربارهٔ خدا و آفرینش و علم او داشتند.

هشام گوید: خداوند آگاه و عالم بنفس خویش بود، و آگاهی او نسبت بموجودات پس از خلق آنان صورت گرفت. علمی که نه‌حادث است و نه قدیم، زیرا علم صفت است.

۳۷ــ **حارثیه:** که از کیسانیه و غلاة بشمار می‌آیند، امامت را پس از ابوهاشم عبداله‌بن محمدبن‌الحنفیه (نواده علی‌بن‌ابیطالب) مخصوص عبداله بن معاویه. نوهٔ امام جعفر صادق می‌دانستند.

اعتقاد اینان براین بود که هرکس امام را شناخت، هرچه بخواهد

می‌تواند انجام دهد. (رجوع کنید به‌کیسانیه و مختاریه).

۳۸ــ **حربیه:** از کیسانیه‌اند و معتقد بودند که روح‌ابوهاشم (نوادهٔ علی‌بن‌ابیطالب) در عبداله‌بن عمروبن حرب کندی کوفی حلول کرده، اما پس ازچندی تصدیق کردند که ادعای اوکذب است وپیروی عبداله‌بن معاویه (نوهٔ جعفر صادق) را پذیرفتند.

۳۹ــ **حسینیه:** از زیدیه بودند که ترتیب امامت در نزد ایشان چنین بود.

۱ــ علی‌بن ابیطالب
۲ــ حسین‌بن علی
۳ــ زیدبن علی‌بن حسین
۴ــ یحیی‌بن زید
۵ــ علی‌بن زید
۶ــ محمدبن عبداله‌بن حسن

و پس ا زاینان هرکس از آل رسول که مردمان را بطاعت خدا بخواند امام است.

۴۰ــ **حلاجیه:** از فرق امامیه معتقد به **حسین بن منصورحلاج**بیضائی معروف که درباره‌ٔ او کتابها نوشته شده برخی او را کافر دانسته برخی از برترین مردمان جهان می‌شمارندش.

بحث در مورد او به‌این چند سطر نمی‌تواند خلاصه‌شودو خوانندگان را بخواندن کتابهائی که در مورد او نوشته شده اشاره می‌کنم. **عطار نیشابور، نجم رازی** شیخ اشراق **سهروردی** دربارهٔ او بسیار نوشته‌اند.

۴۱ــ **حلولیه:** برخی از فرق امامیه که معتقد به‌حلول روح‌خداوند در آدم‌اند بعضی از آنان این حلول را به‌ائمه منحصر می‌دانستند وبرخی حلول را عام می‌دانستند و چنانچه گفته شد استناد اینان به‌آیه«**فنفخنافیه من روحنا**» یا «**و نفخت فیه من روحی**» بود بیانیه، جناحیه منصوریه، حلاجیه، خطابیه، عزاقریه از پیروان این عقیده بودند.

۴۲ــ **خرمیه:** یا خرم دینان که بنام بابکیه، یا محمره و سرخ جامگان نیز خوانده می‌شدند.

اینان پیرو بابك خرم‌دین بودند که مستقر او آذربایجان بود، اما طرفدارانش در اطراف پراکنده بودند و برخی از عقاید اینان در بیشتر فرق شیعه رسوخ پیدا کرده بود. و خود چنانکه معلوم است متاثر ازآئین مزدك بامدادان و کیش زردشتی بوده‌اند.

۴۳ـ **خشبیه:** از فرق زیدیه بودند، خشب بعربی بمعنی چوب است و چون اینان در قیام مختار ثقفی بخونخواهی حسین‌بن‌علی با چوب قیام کرده بودند باین نام خوانده شده‌اند.

۴۴ـ **خطابیه:** از غلاةاند و از فروع اسمعیلیه از پیروان‌ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع کوفی که اعتقاد به‌نبوت اوداشتند ونیز می‌گفتند که پیامبران پس از رسیدن به‌پیامبری به‌خدائی می‌رسند. اینان حضرت صادق را نیز خدا می‌دانستند، ابوالخطاب به‌دست خلیفهٔ عرب کشته شد.

۴۵ـ **خلفیه:** از فرق شیعه که نماز را جز پشت سر امام جایز نمی‌دانستند که آنانرا نباید با خلفیه پیروان خلف‌بن‌عبدالصمد یکی دانست.

گروهی می‌گویند که اینان در غیبت امام، نماز جماعت را جایز نمی‌دانستند اما از نام آنان معنی نخستین متصور می‌گردد.

۴۶ـ **خوارج:** گروههای کثیری بودند که ابتدا از قبول‌حکمیت علی‌بن ابیطالب در جنگ صفین روی‌گردان شدند، و چون جنگ زیاد شد و اختلافات بین مسلمانان اوج گرفت علت همه اختلافات را وجود سه‌شخص علی‌ابن ابیطالب و معاویه‌بن ابی‌سفیان و عمروبن‌العاص دانستند. بنابراین سه تن مأمور کشتن این سه‌شخص در یك روز معین گردیدند که فقط یکی ز آنان موفق بکشتن علی‌بن ابیطالب گشت.

خوارج بعدها به‌گروه‌های کثیر تقسیم شدند که برخی از آنان در حکم سازمانهای سیاسی بودند. حتی برخی عیاران در جمع خوارج داخل شدند، و یکی از بزرگترین آنان عیار بزرگ ایرانی شبیب خارجی بود که مدتها حکومت امویان و بویژه حجاج‌بن‌یوسف حاکم خونخوار آنان را بلرزه درآورده بود، برخی نیز با پیروان ادیان دیگر همکاری می‌کردند. که در عقاید سیاسی با آنان اشتراك داشتند.

اگرچه ابتدای کار خوارج براصل عرب بودن و آزاد بودن شروع شد اما با تداخل عقاید سیاسی دیگر اصل اسلام و عدالت در آن دخیل گردید، البته گروههائی از آنان بنا به‌آیه «لاحکم‌الاالله» بمعنی‌دستوری نیست مگر از سوی خدا، خلافت را جایز نمی‌دانستند اما برخی ازگروهها که براهنمائی و هدایت یکی از خوارج برمیخاستند، همورا خلیفه و امیرالمؤمنین خویش قبول می‌کردند.

بالاخره برخی از عقاید خوارج در عقاید فرقه‌های دیگر داخل گردید و خوارج نیز همچون بیشتر فرقه‌ها از بین رفتند.

از فرقه‌های مهم خوارج ازارقه، نجدیه (نجدات عادریه)، بیهسیه،

اباضیه، حروریه، شبیبیه، صفریه را می‌توان نام برد.

۴۷ــ **ذکیریه:** از فرقه زیدیه پیروان ذکیربن صفوان.

۴۸ــ **ذمامیه:** عده‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت می‌کردند در اینکه بجای آوردن وحی به‌حضرت علی، آنرا بر حضرت محمد نازل کرده[۱].

۴۹ــ **ذمیه:** غلاة شیعه یعنی بالاترین غلو کنندگان بودند بدین معنی که معتقد بودند که علی‌ابن ابیطالب، خداوند است، و مذمت آنان متوجه محمد ص بود که چرا با آنکه از جانب علی‌ابن ابیطالب برسالت آمده، رسالت را بخود ختم کرده.

۵۰ــ **رافضه:** رفض بمعنی شکستن است و چون عده‌ای از پیروان زیدبن علی‌بن حسین، پیروی او را ترک کردند، بایشان رافضه لقب‌دادند و اهل تسنن به‌جمیع فرق شیعه این لقب را می‌دهند زیرا که امامت خلفای سه‌گانه را ترک کرده‌اند.

۵۱ــ **راوندیه:** نام دیگر شیعه آل عباس است که امامت را پس از رسول، ارث آل عباس عم محمد ص می‌دانستند و ایشان پیروان عبداله راوندی اند.

از راوندیه جمعی نیز از راه غلو، به‌منصور خلیفه نسبت خدائی دادند.

۵۲ــ **رجعیه:** گروهی از غلاة شیعه‌اند که اعتقاد بدین دارند که علی‌بن‌ابیطالب باز خواهد گشت و انتقام خودش را از دشمنان خواهد گرفت.

۵۳ــ **رزامیه:** پیروان شخصی بنام رزام از شیعیان کیسانیه که معتقد بود پس از کشته شدن ابومسلم ولایت در فرزندان او باقی می‌ماند.

۵۴ــ **زیدیه:** شیعیانی که پس از امام چهارم، بجای امام محمد باقر فرزند دیگر او زیدبن علی را امام می‌دانستند و چون او شاگرد و اصل بن‌عطاء معتزلی بود آنان را معتزله می‌خوانند. درمورد معتزله و عقاید ایشان به معتزله در همین بخش مراجعه کنید.

۵۵ــ **سابه:** کسانی بودند که حتی در عصر علی‌بن‌ابیطالب نیز ابوبکر وعمر را بدگوئی می‌کردند، وابوالسوداء ازاین فرقه بود.

۵۶ــ **سبائیه:** پیروان عبداله سبا که بیش از هرکس به‌خلفاءسه‌گانه

۱ــ تلبیس ابلیس ص ۴ــ خاندان نوبختی ص ۲۵۵ــ ضمیمهٔ ملل و نحل ترجمه جلالی نائینی ص ۱۸

لعنت می‌کردند و برای علی مقام خدائی قائل بودند. و هم اینان به‌رجعت علی‌بن ابیطالب قائل بودند. وازراه غلو می‌گفتند که رعد صدای علی و برق درخشش تازیانهٔ او است. رجوع کنید به‌غمامیه.

۵۷ــ **سبعیه:** نام دیگر اسمعیلیه بود که در باب شمار امامان به‌دور هفت هفت قائل بوده‌اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بود، بعلاوه تدبیر این جهان را نیز با ستارگان هفتگانهٔ زحل مشتری زهره، خورشید، عطارد، و ماه می‌دانستند[۱].

همین اعتقاد به‌عدد هفت از اعتقادات مذهب میترائی ایران قدیم (آریا) است وتدبیر امور جهان بوسیله ستارگان نیز ازاعتقاد صابئین است که به‌روزگاران پیش حتی پیش‌تر از مهرپرستی موکول می‌شود، و همواره در اعتقادات مذهبی ایرانیان برجای ماند.

۵۸ــ **سرخابیه:** همان خشبیه‌اند.

۵۹ــ **سکاکیه:** پیروان ابوجعفر محمدبن خلیل سکاک‌اند که او از شاگردان هشام‌بن‌الحکم بود. او دارای تالیفاتی بود که از آن جمله در «کتاب‌التوحید» خود به‌تشبیه قائل شده و بهمین جهت کسانی، کتاب رد بر او نوشته‌اند.

۶۰ــ **سلمانیه:** که معتقد به‌خدائی سلمان فارسی بودند و حتی واژه مسلمان رامأخوذ از سلمان می‌دانستند، در حالیکه در فارسی الف و نون آخر اسم علامت انتساب است مثل اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابك، یا «گیلان» یعنی محل منسوب به‌نژاد گیل، بنابراین سلمان بمعنی پسر سلم است، و سلم همانست که بر طبق قانون تطور لغات به«روم» تبدیل شده.

۶۱ــ **سلیمانیه:** پیروان سلیمان جریر از زیدیه معتقد بودند باینکه امامت با شورای دو نفر حاصل می‌شود. بنابراین بامامت ابوبکر و عمر راضی بودند اگرچه می‌گفتند اصلح را که علی باشد انتخاب‌نکرده‌اند.

۶۲ــ **شمطیه:** معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق، بجای امام موسی کاظم بودند.

۱ــ عین جمله ازکتاب ابن‌جوزی:

السبعیه لقبوابذلك لامرین احد هما اعتقادهم ان‌دورالامامه، سبعه سبعه، علی مابینا، وان‌الانتها والی‌السابع هو آخر الادوار وهوالمراد بالقیامه وان تعاقب هذه الادوار لاآخرله والثانی، لقولهم ان تدبیرالعالم‌السفلی منوط بالکواکب‌السبعه زحل، ثم‌المشتری، ثم‌المریخ، ثم‌الزهره، ثم‌الشمس، ثم‌عطارد، ثم‌قمر.

۶۳ـ سنبادیه: نام دیگر بومسلمیه، پیروان سنباد که او را سنباد گبر می‌خواندند او که از یاران ابومسلم بود پس از کشته شدن ابومسلم از نیشابور خروج کرد و عدهٔ زیادی از زردشتیان، خرمدینان، مزدکیان، شیعیان علی پیرو او گردیدند، وی چنانکه گفته شد پس از هفت سال بدست جهور عجلی کشته شد، اما اعتقاد او باینکه ابومسلم زنـــده است و برخواهد گشت بین پیروان او باقی ماند.

این عده اعتقاد به‌تناسخ روح داشتند و از غلاه شیعه بشمار رفته‌اند درحالیکه شخص سنباد زردشتی بوده است نمی‌توان قبول‌کرد که پیروانش شیعه بوده باشند.

۶۴ـ شاعیه: از غلاة.

۶۵ـ شاکیه: از غلاه شیعه که به تشبیه اعتقاد داشتند.

۶ـ شریعیه: از غلاه شیعه پیروان ابومحمد حسن شریعی بودند که خود از پیروان امامان دهم و یازدهم بود و نخستین کسی بود که ادعای بابیت کرد و به‌الحاد و کفر منسوب شد. (در این مورد، و بویژه درمورد امام دوازدهم کتاب خاندان نوبختی را بخوانید).

۶۷ـ شریکیه: از غلاة شیعه که علی‌ابن ابیطالب را در رسالت شریك محمد ص می‌دانستند.

۶۸ـ شلمغانیه: از غلاة پیروان ابوجعفر محمدبن علی ابوالغزاقر شلمغانی است وی که ابتدا از یاران حسین‌بن روح (سومین نایب امام دوازدهم از زمان غیبت صغری) بود و کتابهایش مرجع شیعیان امامیه بود، شاید بنابه حسادت و شاید بعلتی دیگر خود بتاسیس مذهب جدیدی همت گماشت که شلمغانیه، یا عزاقریه خوانده می‌شود.

مرحوم عباس اقبال می‌گوید:

«حسین‌بن‌روح در همان روز که رسماً بمقام ابوجعفر عمری نشست، پس از اجرای آداب رسمی این کار، با جماعتی از وجوه شیعه، بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود[1] بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد وشلمغانی دراین دوره بین او وطایفهٔ امامیه، رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین‌بن روح، بدست شلمغانی صادر می‌شد و مردم در رفع حوائج و حل مهمات خود بـــاو

۱ـ از ترس عاملان خلیفه به‌تهمت‌های گوناگون از جمله کلاهبرداری واخاذی بنام امام دوازدهم

مراجعه می‌کردند[1]... چنین تصور می‌رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین‌بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفذین شیعه را بطرف خود خوانده و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین‌بن روح و «باب» قلمداد کردن خود بجای اوبوده وبعدهاکار ادعای او بالا گرفته و دعوی نبوت و الوهیت نیز کرده‌است[2]...»

از جمله عجایب هم یکی آنستکه این شخص که خود از شیعیان و پیروان امام یازدهم و دوازدهم بوده است، کارش بجائی رسد که‌احکام شرایع قبلی را رد کند[3] از آل ابی‌طالب و بنی‌عباس نفرت داشته هلاك ایشان را واجب شمرد[4]!

۶۹ــ **شیطانیه:** یا نعمانیه پیروان ابوجعفرمحمدبن نعمان‌بودندکه‌چون درطاق محامل نشسته سخن می‌گفت پیروانش اورا مؤمن‌الطاق ودشمنانش شیطان الطاق لقب دادند، بنابراین پیروان او بزعمی نعمانیه و به‌زعمی شیطانیه نامیده می‌شوند.

نعمان‌الطاق در زمان ابوحنیفه بود و مباحثاتی با او داشت که به یکی ازآنان در بخش متعهٔ زنان اشاره کرده‌ام ــ رجوع کنید به‌نعمانیه.

۷۰ــ **شیطانیهٔ دیگر:** اینان عقیده داشتند که خداوند شیطان را نیافرید، و اگر چنین گوئیم، پس عقیده‌داریم که خدا راضی به‌گناه و معصیت بوده است[5].

۷۱ــ **شیعه:** عموم پیروان علی‌بن‌ابیطالب و فرزندان او، پس از آنکه مذهب راوندیه یعنی شیعهٔ آل عباس رواج یافت آنانرا شیعهٔ علوی نیز می‌گفتند این فرقه‌ها شامل شیعه زیدیه، اسمعیلیه... و همهٔ دسته‌هائی که پیروی آل علی را داشتند می‌شد. در مقدمهٔ همین بخش راجع به‌بروز تشیع در مصر اشاره کردم، و ایرانیان بنا بعلائق اجتماعی و نژادی دنبالهٔ آنرا گرفتند.

۷۲ــ **شیعه عباسیه:** همان راوندیه هستند.

۱ــ کتاب‌التنبیه طوسی ص ۱۹۶
۲ــ کتاب خاندان نوبختی ص ۲۲۲
۳ــآثارالباقیه ص ۲۱۴
۴ــ خاندان نوبختی ص ۲۲۸
۵ــ هفتاد وسه ملت صفحه ۳۴

۷۳ــ **صائدیه:** که معتقد بودند محمدبن‌الحنفیه مهدی منتظر است[۱].

۷۴ــ **صباحیه:** از اسمعیلیه پیروان حسن صباح‌اند که سازمان دینی سیاسی بزرگی در ایران تشکیل داده بود و امرا و پادشاهان نواحی از ترس او خواب در چشم نداشتند و شرح احوال‌اودر این مختصرنمی‌گنجد.

۷۵ــ **طیاریه:** از غلاة منصوب به‌جعفر طیار[۲]

۷۶ــ **عجلیه:** ازفرق زیدیه، پیروان هارون بنی‌سعید عجلی بودند که عقایدشان به‌ابتریه شباهت داشت یعنی امامت ابوبکر و عمر را روا می‌دانستند.

۷۷ــ **علویه:** عموم غلاتی که به‌علی‌بن ابیطالب مقــام خــدائی می‌داده‌اند یا رسالت را از آن حضرت می‌شناختند همه در تحت نام‌علویه گرد می‌آیند[۳].

۷۸ــ **علیاویه:** یا علائیه که از غلاة‌اند، پیروان **علیاءبن ذراع دوسی** یا اسدی‌و امیرالمومنین علی‌را خدا می‌دانستند، حضرت رسول را پیامبر او بشمار می‌آوردند باغلاة دیگر مثل مخمسه و محمدیه درپاره‌ای از عقاید اشتراك داشتند.

بسار شعیری از معاصران حضرت صادق بسیار در این امر پافشاری می‌کرد و خود را بندهٔ علی و رسول‌او میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با **خطابیه** در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین‌توافق داشت، ومی‌گفت که معنی فاطمه وحسن و حسین تلبیس[۴] است و غرض حقیقی در این اسامی علی است.

علیاویه در تناسخ و اباحت و تعطیل با مخمسه تفاوتی نداشتند ولی نبوت محمدبن‌عبدالله و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکــه محمدیه می‌گفتند قبول نمی‌کردند. زیرا که محمد را بندهٔ علی‌می‌دانستند.

محمدیه می‌گفتند چون بسارشعیری رسالت سلمان و خدائی محمد را منکر گردید بصورت مرغی که علیا نام داشت مسخ شد و این فرقه

۱ــ محمدبن‌الحنفیه برادر دیگر امام حسن که مجاور کعبه بود وامام حسین را از رفتن به‌کوفه وادعای خلافت نهی‌کرد کلیهٔ مورخان ازاو به‌بزرگی ونیکنامی یاد کرده‌اند، وتا پایان عمر در جنگ وسیاست شرکت نکرد.

۲ــ رجوع کنید مفاتیح‌العلوم ص ۲۲

۳ــ مروج‌الذهب جلد دوم ۱۴۴

۴ــ تلبیس درلغت بمعنی پوشاندن ولباس پوشاندن است

بهمین سبب علیائیه نامیده می‌شوند[1].
۷۹ــ **عماریه:** از فرق فطحیه اصحاب عماربن موسی ساباطی بودند.
۸۰ــ **عملیه:** از فرق مشهبه که راجع به‌آن سخن گفته می‌شود.
۸۱ــ **عمیریه:** از غلاة و از فروع خطابیه بودند پیروان عمیربن بیان عجلی که عقایدشان نزدیك به‌فرقه بزیغیه بوده‌اند اما به‌مرگ اعتقاد نداشتند وهمچون فرقهٔ یعمریه حضرت جعفر صادق را خدا می‌دانستند.
۸۲ــ **عینیه:** از غلاة شیعه که محمدبن عبداله و علی ع را خدا می‌دانستند وعلی بن ابی‌طالب را در خدائی مقدم بر محمد می‌داشتند بر خلاف فرقهٔ میمیه که محمد را مقدم می‌شمردند.
۸۳ــ **غالیه:** نام عمومی فرق غلاة یا غلوکنندگان در مورد محمدبن عبداله یا علی‌ابن ابیطالب است منتهی برخی از این فرق در غلو متوجه مقام علی(ع) هستند و برخی بسوی سایر ائمه و بعضی بسوی محمدبن عبداله و بنابه‌این اعتقاد غلویه یا محمدیه نیز نام می‌گرفتند.[2]
۸۴ــ **غرابیه:** از غلاة که عقیده داشتند شباهت علی‌ابن ابیطالب به‌محمدبن عبداله از غراب به‌غراب (کلاغها بهم شباهت زیاد دارند بطوریکه تشخیص دو کلاغ از یکدیگر ممکن نیست) بیشتر است بنابراین جبریل به‌اشتباه وحی و فرمان رسالت را به‌محمد رسانید[3] بنابراین این فرقه اختلاف کوچکی باذمامیه دارند که جبرئیل را مذمت می‌کنند.
۸۵ــ **غمامیه:** از غلاة بودند که می‌گفتند خدا در هر بهار بشکل ابر (غمام) بزمین فرود می‌آید و جهان را دور می‌زند.
اینان احتمالا از فروع سبائیه بوده‌اند چه ایشان علی‌بن ابی‌طالب را خدا ودر ابر مقیم میدانستند ومیگفتند که رعد، صدای او برق تازیانهٔ اوست و هر وقت بیاد علی می‌افتادند به‌ابر صلوات می‌فرستادند.
اعتقاد به‌خدا در ابر به‌اندیشه‌های دوران آریائی پیش از مهاجرت می‌رسد، و در افسانه‌های آریائی ایرانیان اروپائیان و هندیان برجای مانده، و یکی از آنان نبرد «اینتره» سوار برابرهای باران زای سفید است، با ابرهای سیاه باران‌دزد که براثر حملهٔ او نیزه برق می‌درخشد. قدمت این افسانه به‌بیش از پنجهزار سال پیش می‌رسد و در هر کشوری

۱ــ خاندان نوبختی صفحه ۲۵۹ ورجال‌کشی صفحه ۱۳۱
مروج‌الذهب ۲ ص ۱۴۴
۲ــ تلبیس ابلیس ۱۵۳ مفاتیح‌العلوم ۲۲ وخاندان نوبختی ۲۶۵
۳ــ مفاتیح‌العلوم ص ۲۲ بنقل از ضمیمه ملل ونحل

رنگی جدید بخود گرفت و البته همانطور که همهٔ عقاید باستان در لباس ادیان جدید پا برجای می‌ماند این اندیشه‌هم در یکی از فرق اسلامی بدینصورت باقیماند۱.

۸۶ـ **فاطمیه:** از فروع فرقه بومسلمیه‌اند که پس از مرگ ابومسلم دختر او فاطمه را امام دانستند.

۸۷ـ **فطحیه:** یا افطحیه، معتقدین بامامت عبداله‌بن جعفر صادق، ملقب به‌افطح‌الراس، یا افطح‌الرجلین.

۸۸ـ**فطحیهٔ خالص:** فرقه‌ای از فطحیه که امامت دوبرادر را در صورتیکه برادر بزرگتر فرزند مذکر نداشته باشد روا می‌دانستند وبهمین سبب پس از امام یازدهم جعفربن‌علی برادر اورا امام می‌پنداشتند.

۱ـ در افسانه‌های ودائی اندر (اینتره) پادشاه ایزدان جو (فضا) شناخته شده که بوسیلهٔ صاعقه که اسلحه اواست ضد دیوهای تاریکی وخشك‌سالی می‌جنگد صفحه ۵۱۹ اوپانیشاد

بندهای سوم وپنجم از ماندالای اول ریگ ودا درمورد او چنین می‌گوید:

۳ـ به‌یاری توای اندرای صاعقه اسلحه، ما نیزه را برمی‌افرازیم

۵ـ اندرا قادر است، اندرا برتر ست. عظمت اورا است، رعدآسا است.

صفحه ۲۳۴ گزیده سرودهای ریگ ودا ترجمهٔ جلالی نائینی

و نیز بند سوم از سرود ۴۸ ماندالای دهم اززبان اندرا چنین می‌خوانیم:

بخاطر من است‌که توشتر صاعقهٔ آهنین را ساخت، خدایان درمن نیرودمیدند، نگاه من مانند «آفتاب» غیرقابل تحمل است

گزیده سرودهای ریگ ودا

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ اینتره (اندر) به‌مزدیسنا وادب پارسی نوشتهٔروانشاد محمد معین صفحات ۴۵ـ۴۶ـ۴۷ ونیز مقدمه پرفسور تاراچند براوپاینشاد صفحه ۲۸۴ نگاه کنید

در افسانه‌های ایرانی. اینتره‌ها یا اندر که نماینده قوای مخرب طبیعت است بصورت دیو درمی‌آید وتیشتر فرشتهٔ باران جای اورا می‌گیرد. که درجنگ با دیو خشکسالی از آذر کمك می‌گیرد واو آتش واز یشته (برق) را در گرزتیشترکه‌همان رعد است می‌گذارد وتیشتر یعنی باران بر خشکی پیروز می‌شود. این افسانه‌های دلپذیر براشعار خراسانی نیز بسیار تاثیر گذاشته. مثلا این شعر فرالاوی شاعربزرگ دوران رودکی:

ابر چون ترکی آشفته که تیراندازد　　برق تیر است مراورا مگرو رخش، کمان

رخش بمعنی رنگین کمان است.

تمام این پانویس مفصل را ازآن آوردم که برجوانان بیداردل روشن گردد که کمتر عقیده‌ای درزمان حاضر پیدا می‌شود که از ریشه‌های چندین هزارسالهٔدرخت تنومند فرهنگ بشری برخوردار نباشد!

۸۹ــ **قاسمیه:** ازفرق زیدیه پیروان قاسم‌بن ابراهیم‌بن طباطباالرأسی متوفی بسال ۱۲۶۳ از ائمهٔ زیدیه یمن بود وکتاب‌هائی بررد رافضه، و رد کتابی منسوب به‌ابن مقفع نوشته بود

۹۰ــ **قرامطه:** از فرق اسمعیلیه واز غلاة شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قائل به‌امامت محمدبن اسمعیل‌بن جعفر صادق وزنده بودن وی بودند، ومنتظر بودند که قیام کند.

اینان معتقد بودند که پس از واقعهٔ غدیر خم نبوت از حضرت محمد سلب وبه علی‌بن‌ابیطالب رسید بعدها این لقب عام اسمعیلیان و شیعیان گردید واکثراً به‌آنان لقب قرمطی می‌دادند.

۹۱ــ **قطعیه:** فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل گروه واقفه برحلت امام موسی‌بن جعفر قطع کرده‌اند، واثنی عشریه یکی از فرق این گروهند.

۹۲ــ **قولیه:** ازالقاب غلاة آذربایجان

۹۳ــ **کاملیه:** اصحاب ابی‌کامل که مردم را در ترك اقتداء بر حضرت علی وآن حضرت را در ترك طلب وحق خویش کافر می‌دانستند

۹۴ــ **کربیه:** از فرق کیسانیه اصحاب ابوکرب صریر، معتقد بودند که محمدبن‌الحنفیه برادر امام حسین در کوههای رضوی زنده است و اینان منتظر خروج او بودند.

۹۵ــ **کسفیه:** نام دیگر فرقهٔ منصوریه که از غلاة وپیرو ابومنصور عجلی بودند که از مردمان کوفه بود وخویش را وصی امام پنجم شیعه میدانست وائمهٔ قبل ازخود را پیامبر می‌شمرد. وخود نیز ادعای پیامبری کرد

این فرقه همان است که گفته شد عقیده دارند منصور به‌آسمان رفته وخدا دست خویش را به‌سراو کشیده! ودرفصل غلاة شیعه راجع به‌آنان سخن گفته‌ام.

باز گفته است که نخستین آفریدهٔ خدا، عیسی است وپس ازآن علی‌بن‌ابیطالب. بهشت مکان نیست بلکه شخصی است که مردمان بدوستی با او مأمورند ودوزخ نیز شخصی است که به‌دشمنی با او مأموریم.

وخداوند بزبان فارسی با او سخن گفته است وچون او را بنابرآیه ۴۵ ازسورهٔ طور که درهمان بخش آوردم، قطعه‌ای (کسف) از آسمان می‌دانستند نام این فرقه کسفیه نیز گفته می‌شود

۱ــ مرگ این شخص سه سال پس ازفضل‌بن شادان بوده است

۹۶ـ کیالیه: از فرقه‌های شیعه پیروان احمدبن کیال که مدعی رسالت وقائمی بوده است ورساله‌ای مخلوط ازمطالب علمی و آراء دینی خود داشته وازآن مقاله تصنیفاتی تا زمان شهرستانی در دست مردمان بوده است[1]

۹۷ـ کیسانیه: نام عموم فرقه‌هائی که قائل به‌امامت محمدبن‌الحنفیه فرزند دیگر علی‌بن ابی‌طالب بودند. وچنانکه پیش ازاین بیان کردم او خود ادعای خلافت وامامت نداشت در اینکه چرا این فرقه‌ها به‌کیسانیه نامزد شده‌اند روایات مختلف است. گروهی می‌گویند لقب محمدبن‌الحنفیه کیسان بوده. برخی می‌گویند کیسان لقب مختاربن ابی‌عبیده ثقفی بوده[2] وبااین‌جهت که صاحب شرطه (رئیس‌پلیس) او ابوعمره‌کیسان نام داشته باو نیز کیسان می‌گفته‌اند! وبرخی دیگر غلام امیرالمومنین علی و محمد بن‌الحنفیه راکیسان می‌دانسته‌اند

۹۸ـ کیسانیهٔ خلص: همان فرقهٔ مختاریه

۹۹ـ کوریه: ازنامهائی که به‌غلاة اصفهان می‌داده‌اند

۱۰۰ـ کورکیه: ازفرقه‌های خرمیه وبومسلمیه.

عباس اقبال حدس می‌زند که این‌کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشده با «برکوکبه» یکی باشد.

۱۰۱ـ لاعنیه: ازفرقه‌های غلاة که عثمان وطلحه وزبیر ومعاویه وابوموسی اشعری وعائشه را لعن می‌کردند[3]

۱۰۲ـ مبارکیه: از فرقه‌های اسمعیلیه که معتقد به‌امامت‌محمدبن اسمعیل‌بن جعفربن صادق بودند وپس ازاو امامت را از فـرزندانش می‌دانستند.

داعی این فرقه مبارك غلام اسمعیل بود

۱۰۳ـ مبیضه: یا سپیدجامگان یا مقنعیه از فروع فرقه‌های بسملیه

۱ـ شهرستانی ۱۳۸ـ۱۴۳

۲ـ اوهمان مختار است که مدتها سعی داشت. بنام انتقام خون حسین از محمدبن‌الحنفیه فتوای قتل عام بگیرد. تا باآن فتوی بتواند خویش را بقدرت رساند ومحمدبن‌الحنفیه از دادن چنین فتوائی خودداری میکرد. رجوع کنید بتاریخ‌طبری بخش قیام مختار

۳ـ ضمیمهٔ ملل ونحل صفحه ۳۴. تلبیس ابلیس صفحه ۲۴ خاندان نوبختی ۲۶۲ عقیدهٔ این فرقه را با نظریات جاری جامعه شیعه امروز ایران مقایسه کنید، تا تداخل آراء را درطی مرورزمان بسنجید

وبومسلمیه پیروان هاشم‌بن حکیم مروزی ملقب به‌المقنع بوده‌اند، که چون آنان برخلاف جامهٔ عباسیان که سیاه رنگ بود جامهٔ سپید می‌پوشیدند، در بخارا به سپید جامگان مشهور بودند

المقنع همانست که ماه معروف نخشب را به‌آسمان می‌فرستاد گروهی اینان را از فروع مشبههٔ شیعه می‌دانند، وبا آنکه درمورد او مطالب‌بسیاری نوشته شده من تصور می‌کنم که بیشتر این مطالب همراه با یکسونگری و تعصب است ومی‌بایستی که در بارهٔ او پژوهش بیشتر شود. جوانان را بخواندن کتاب ماه نخشب نوشته **سعید نفیسی** ترغیب می‌کنم

۱۰۴ــ **متربصه:** گروهی از شیعه که متربص (منتظر) مهدی‌بودند ودر هرزمان یکنفر را مهدی می‌دانستند وهمینکه او می‌مرد شخص دیگری را مهدی می‌پنداشتند

۱۰۵ــ **مجسمه:** عموم گروه‌هائی که در توحید معتقد به تجسیم بوده‌اند واینان نیز همچون مشبهه به‌آیاتی ازقرآن استناد می‌کردند.

گروهی از شیعه نیز باین عقیده منسوب بوده‌اند.

۱۰۶ــ **محدثه:** فرقه‌ای از مرجئهٔ و اصحاب حدیث که برای‌پیشرفت کار دین خود بامامت امام موسی‌کاظم وامام رضا قائل شدند که پس از رحلت امام‌رضا به‌عقیدهٔ خود برگشتند.

۱۰۷ــ **محمدیه:** طرفداران امامت محمدبن امام علی‌الهادی

۱۰۸ــ **محمدیه:** گروهی از غلاة که حضرت محمد را خدا می‌دانستند

۱۰۹ــ **محمدیه:** از غلاة شیعه منتظر بازگشت محمدبن عبدالله حسن بن امام حسن بودند. که می‌گفتند امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومنصور واگذاشته واین مقام پس‌ازابومنصور به‌آل علی بازمی‌گردد

۱۱۰ــ **محمره:** یا سرخ جامگان یا بابکیه یا خرمیه که در فصل خرمیه توضیح آن‌داده شد.

۱۱۱ــ **مختاریه:** یا کیسانیهٔ خلص که شرح آن گذشت

۱۱۲ــ **مخطئه:** فرقه‌ای از غلاة شیعه که می‌گفتند جبرئیل درآوردن وحی خطا کرده!

۱۱۳ــ **مخمسه:** گروهی از غلاه که می‌گفتند پنج تن سلمان فارسی ومقداد، وعمار وابوذر غفاری وعمربن امیه صیمری ازسوی خداوندمأمور ادارهٔ مصالح جهانند وازاین میان به‌سلمان فارسی مقام رسالت می‌دادند.

۱۱۴ــ **مرثیه:** ازفرق زیدیه[۱]

۱۱۵ــ **مزدکیه:** شهرستانی میگوید که از القابی است‌که مخالفین به برخی ازغلاة شیعه وبویژه شیعیان ری می‌داده.

اما با مطالعاتیکه اکنون برروی مزدك وعقاید وی شده معلوم‌می‌شود که اینان شیعه نبوده‌اند. مگر آنکه مخالفین غلاة و مخالفین شیعه، آنانرا باین صفت موصوف می‌کرده‌اند.

۱۱۶ــ **مرجئه:** این گروه دربارهٔ گناهکاران‌مسلمان حکمی‌نمی‌کردند وکیفر آنان را به‌روز حساب موکول می‌نمودند. ودلیل آنان این آیهٔ قرآن بودکه: «**وآخرون مرجئون لامرالله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم**»

نام مرجئه از ارجاء بمعنی تاخیر گرفته شده، ومعنی آیــه اینست ودیگران به‌امر خدا به‌تاخیر می‌افتند شاید (خدا) آنانرا عذاب دهد و شاید آنرا ببخشد. وخدا دانای حکیم است

۱۱۷ــ **مزداریه:** پیروان عیسی‌بن صبیح (ابوموسی) که به‌لقب‌مزدار مشهور بود، ودر پرهیزگاری وزهد چنان مشهوربود که اورا راهب معتزله می‌خواندند، واز اصحاب خویش به‌چند مسأله جدا گشته است:

۱ــ در قول به‌قدر گوید خداوند قدرت بر دروغ وبیدادگری را دارد والتزام به‌دروغ و ظلم نماید، وستمگر ودروغگو باشد.

۲ــ درقول به‌تولید این گفته را برسخن استاد خود بشربن معتمر افزوده است‌که روا باشد فعلی واحد ازدوفاعل برسبیل تولید بوقوع پیوندد

۳ــ مردمان توانا باشند که به‌فصاحت وبلاغت قران کــلامی را بنویسند، ونیز اضافه می‌کند که قرآن خلق شده وقبلا موجود نبوده ونیز می‌گوید که خدوند را به‌چشم نمی‌توان دید.[۲]

۱۱۸ــ **مستثنیه:** از فرق مشبهه‌اند

۱۱۹ــ **مسوده:** یعنی سیاه جامگان طرفداران آل عباس

۱۲۰ــ **مشبهه:** عموم گروههائی که در توحید به‌تشبیه قائل بوده‌اند یعنی همچون مجسمه براساس آیات بسیاری ازقرآن معتقد بوده‌اند که

۱ــ مروج‌الذهب ج ۲ صفحه ۱۴۴، درمورد این گروه شرحی نیامده، شاید اینان همان مترفه باشند که دربخش مقایسه افکار وعقاید راجع به‌آنان سخن گفته شد، و شاید مرجئه

۲ــ ضمیمه، ملل ونحل (جلالی نائینی) صفحه ۴۶

خداوند دارای دست وچشم وپای... است وشبیه به‌انسان، وگویا وبینا وشنوا است وشئی است وزنده وقادر...

از شیعه نیز گروههائی چنین اعتقاد داشته‌اند

۱۲۱ــ **معتزله:** این‌نام از ریشهٔ عزلت وگوشه‌گیری آمده ودلیل آن چنین است که بروایت جلالی نائینی از ابومنصور بغدادی، بین **واصل‌بن عطا** واستاد ومرشد او، حسن بصری در واسطهٔ بین کفر وایمان اختلاف پیش آمد وحسن اورا ازمجلس خود براند پس واصل در کنار ستونی از مسجد عزلت گرفت وبرای‌پیروانی که گردش جمع آمدند سخن‌می‌گفت

او می‌گفت اگر برای مؤمن گناهی پیش آید نمی‌توان او را کافر نامید ونه‌می‌توان بازمؤمنش خواند بلکه او فاسق است.

اصول عقاید معتزله بر پنج است. توحید، عدل، وعید، منزلت میان منزلتین یعنی همان اصل بین کفر وایمان، وامر بمعروف و نهی‌از منکر

معتزله انتخاب امام را بدست امت می‌دانند وعقیده ندارند که‌خداوند شخصی را برای امامت تعیین کرده باشد، اما با شیعه دراین عقیده‌موافقند که همواره باید برای امت، امامی باشد و بیگناه نیز باشد[۱]. نام دیگر این گروه **واصله** بود. رجوع کنید به‌بخش واصله.

۱۲۱ــ **معتزله شیعه:** کسانی ازشیعه که عقایدی نزدیك به معتزله داشته‌اند[۲]

۱۲۲ــ **معبدیه:** گروهی از خوارج که نکاح زنی را که نه براعتقاد ایشان باشد جایز نمی‌دانستند، دیگرآنکه روا بودکه بربنده زکوة دهند و بستانند. وکسیکه زکوة بربنده جایزنداند کافر است

۱۲۲ــ **معطله:** این نام به‌فرقی اطلاق می‌گردد که از خداوند نفی اسماء وصفات می‌کنند یعنی معتقدندکه خداوند دارای نام، وصفت نیست[۳] بیشتر اهل سنت وجماعت این‌نام را برای باطنیه بکار می‌برند. تبصره‌العوام می‌نویسد:

«بدانکه قومی باشند که ایشان را معطله خوانند واعتقاد ایشان ضد اعتقاد مشبهه باشد که گویند باری‌تعالی شئی است یا موجود. یا حی یا

۱ــ ضمیمه ملل ونحل صفحه ۴۸

۲ــ خاندان نوبختی ۲۶۴

۳ــ فردوسی با برخورداری ازعقاید پیشینیان خود، در بارهٔ آفریننده می‌گوید:

زنام و نشان وگمان برتر است　　فزایندهٔ برشده گوهر است

قادر عالم یا سمیع یا بصیر وامثال این، در قرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است وغیر مخلوق واین را از ملاحده گرفته‌اند

۱۲۵ــ **معمریه:** پیروان معمربن عباد سلمی که معتقد بود خداوند چیزی جز از اجسام را نیافرید و اعراض از اختراعات اجسام است[۱] یا از طبع آنان، مانند آتش که سوختن را احداث می‌کند وآفتاب که حرارت را بازدید نماید وماه که تلوین پیدا می‌سازد. یا به‌اختیار همچون حیوان که حرکت وسکون واجتماع وافتراق ازاو حادث می‌شود.

این گروه دارای عقاید فلسفی جالبی بوده‌اند وتنها به‌ظواهر اکتفا نکرده‌اند ومطالعهٔ عقاید آنان برجویندگان مفید است.

۱۲۶ــ **معمریه دیگر:** از فرق غلاة پیروان معمربن خیثم واز فروع خطابیه‌اند. معمریه محرمات را حلال می‌شمردند وبه‌تنایج قائل بوده‌اند وبه وجوب واقامهٔ نماز عقیده نداشتند

۱۲۷ **مغیریه:** ازفرق غلاة پیروان مغیره‌بن سعید عجلی که پس از امام زین‌العابدین واما م‌محمد باقر، مغیره را امام می‌دانستند و منتظرظهور محمدبن‌عبدالله‌بن حسن‌بن حسن بودند واورا مهدی می‌دانستند. اوسرانجام ادعای نبوت کرد وبدست خالدبن عبداله قسری کشته شد.

۱۲۸ــ **مفضله:** آنانکه علی‌بن ابی‌طالب را برابوبکر و عمر برتری می‌دادند

۱۲۹ــ **مفضلیه:** پیروان مفضل صیرنی که معتقد به‌خدائی امام جعفر صادق بوده‌اند. هنگامیکه امام جعفرصادق از خطابیه دوری جست، این طایفه از خطابیه جدا شدند

۱۳۰ــ **مفضلیه دیگر:** پیروان مفضل‌بن عمر و جمعی از فرق موسویه

۱۳۱ــ **ملاحده:** نام دیگری که ازسوی سنت وجماعت‌به‌اسمعیلیه‌داده شده بود

۱۳۲ــ **مکرمیه:** پیروان مکرم‌بن عبداله عجلی از فروغ ثعالبه که گویند کسی که نماز را ترك کند، کافر است، نه ازجهت ترك آن بلکه

۱ــ فردوسی می‌گوید: که یزدان زناچیز آفرید
بدان تا توانائی آمد پدید.
یعنی در آفریدهٔ خدا که همان طبیعت باشد، توانائی وانرژی پیدا شد وصورتهای گونه‌گون زندگانی را بوجود آورد، وعقیدهٔ معمریه ازاین عقیدهٔ فردوسی که خود متاثر ازعقاید ایران باستان است گرفته شده.

ازجهت جهل بمعرفت خدا واین‌صورت درتمام گناهان کبیره نیزپیوسته است زیرا کسی که به‌یگانگی خدا وعلم او آشنائی داشته باشدپنهان‌وآشکارا ازترس خدا معصیت نکند مگر آنکه غافل شود

۱۳۴ــ مفوضه: یا مفوضیه ازفرق شیعه که امور تکوینیه عالم و مسائل تشریعیه را به‌حضرت رسول یا یکی ازائمه مفوض می‌دانستند و در مقابل جبریه انسان را مختار نفس خود می‌شمردند، واستقلال واستبداد وسلب قدرت ازخداوند را در ملك خود اراده می‌کردند[1] و جمعی از ایشان می‌گفتند که خداوند محمدبن عبدالله را خلق کرد وتدبیر عالم را به‌او واگذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند خلق کرد وپس ازخود تدبیر آنرا به‌علی‌تفویض کرد وعلی مدبر ثالث است

۱۳۵ــ مقنعیه: همان مبیضه یا سپید جامگان‌اند

۱۳۶ــ ممطوره: نام دیگر واقفه است ویکی از مخالفان هنگام بحث با آنان گفت که شما مثل کلاب ممطوره (سگهای باران خورده) اید، وازآن پس امامیه واقفه به‌این نام خوانده شدند.

۱۳۷ــ منصوریه: همان کسفیه‌اند پیروان ابومنصور عجلی

۱۳۸ــ منهالیه: پیروان منهال‌بن میمون از مشبهه شیعه وازغلاة‌اند

۱۳۹ــ موسائیه: یا موسویه طرفداران امامت موسی‌بن جعفر کاظم ومنتظر رجعت او هستند.

پس ازموت امام موسی کاظم موسویه اختلاف کردند. دسته‌ای در مرگ امام متوقف شدند (واقفه). دستهٔ دیگر به‌موت امام قطع و یقین حاصل کردند (قطعیه) دستهٔ دیگر که معتقد بمرگ او نبودند و در انتظار خروج او بسر می‌بردند (واقفیه)

۱۴۰ــ مؤلفه: عده‌ای از پیروان امام رضا که پس ازمرگ اودوباره به‌عقیدهٔ واقفه رجوع کردند

۱۴۱ــ میمیه: از غلاة که علی‌بن ابی‌طالب و حضرت رسول هردو را نبی می‌دانستند ومحمد را در الوهیت مقدم برعلی می‌شمردند.

۱۴۲ــ میمونیه: از فرق اسمعیله پیروان عبدالله‌بن میمون قداح

۱۴۳ــ میمونیه دیگر: از خوارج پیروان میمون‌بن عجارده که میگویند قدرخیر وشر ازبندگان است و خلق وابداع فعل متعلق به‌بنده

۱ــ این قسمت از عقیدهٔ اینان را با فلسفه اومانیته واگزیستانسیالیسم مقایسه کنید

است، وخداوند ارادهٔ خیر کرده است نه شر واورا در گناه مردمان‌مشیتی نیست

اینان نکاح دختران دختر ودختران برادر وخواهر را جایـز می‌دانستند وسورهٔ یوسف را جزء قرآن نمی‌دانستند ونیز کشتن پادشاه را واجب می‌شمردند

۱۴۴ــ **ناصریه:** پیروان حمیدالدین ناصربن خسرو علوی. شاعر و نویسنده وداعی بزرگ اسمعیلیه در خراسان وماوراءالنهر وطبرستان

۱۴۵ــ **نحلیه:** پیروان حسن‌بن‌علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند

۱۴۶ــ **ناووسیه:** پیروان عجلان‌بن ناوس معتقد به‌زنده بودن امام جعفر صادق ومنتظر بازگشت او. اینان روایتی از جعفر صادق نقـل می‌کرده‌اند که: مرگ مرا باور ندارید.

ابوحامد زوزنی حکایت کرده است که ناوسیه معتقد بوده‌اند که‌اگر چه علی مرده است ولیکن پیش از قیامت زمین شکافته شود وبیرون آید وزمین را بعدل وانصاف آراسته گرداند.

۱۴۷ــ **نجاریه:** پیروان حسین‌بن محمد نجار بیشتر معتزله ری و پیروان آنرا تشکیل می‌دادند.

نجاریه به‌گروههائی تقسیم شدند همچون برغوثیه و مستوریه و زعفرانیه که در اصول با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند

۱۴۸ــ **نجدات عاذریه:** از خوارج پیروان نجده‌بن عامر حنفی که عده‌ای از ازارقه نیز باو پیوستند واورا امیرالمومنین خطاب کردند اما بعدا براثر زیاده‌روی‌هائی دربین برخی ازایشان اختلاف افتاد. نجده بر طبق آیاتی ازقرآن تقیه را جایز می‌شمردند وگروهی دیگر نیز براساس بعضی آیات دیگر ازقرآن تقیه را رد می‌کردند[1]

۱۴۹ــ **نظامیه:** پیروان ابراهیم‌بن سیار نظام که کلام فلاسفه را با سخنان معتزله مخلوط گردانید ازجمله می‌گوید که خیر به‌قدر (قضاوقدر) است ولی شر از ما است. یا چیزی که مصالح مردمان در دنیا در آن‌نباشد خداوند برایجاد آن توانا نیست. یا آنکه خداوند قادر نیست عذاب اهل جهنم را کم یا زیاده گرداند.

۱ــ تقیه یعنی ترس وپرده‌پوشی، وبمعنی اعم یعنی شخص عقاید خویش را از ترس ابراز ومخالفت دیگران نزد خود پوشیده نگاه دارد وشیعیان به‌پیروی ازامام جعفر صادق در عقاید خویش از ترس حکومت زمان تقیه روا می‌داشتند

۱۵۰ــ نصیریه: ازفروع فرقهٔ سبائیه واسحاقیه ونمیریه، پیروان نصیر وابن حزم از غلاة شیعه که میان آنان با اسحاقیه در کیفیت اطلاق نام‌الهیت براماماں اختلاف است. بعقیدهٔ اینان ظهور روحانی در صورت جسمانی امریست که هیچ خردمند انکارآنرا نتواند کرد

هنگام خیر ظهور روحانی در جسم همچون ظهور جبرئیل است به‌برخی اشخاص مانند تصور بصورت اعرابی وتمثل بصورت انسانی، و گاهی ظهور روحانی در صورت جسمانی برای برپائی شر وفساد است چون ظهور شیطان بصورت انسان، ونیز ظهور جن بصورت بشر تا بزبان آدمی سخن گوید:

گویند پس از رسول‌الله بهترین بشر علی‌بن‌ابی‌طالب وپس از او فرزندانش هستند و حق درصورت ایشان ظهور کرد ودستشان بگرفت، واز اینرو اطلاق خدائی براماماں جایز است

گویند پیامبر در بارهٔ علی گفته است: «اگرنه‌درحق تو، آنچه در بارهٔ عیسی گفتند، گفتندی، من در حق تو مقالتی پرداختمی...۱»

۱۵۱ــ نمیریه: از غلاة پیروان محمدبن نصر نمیری

۱۵۲ــ نورساعیه: ازفرق خرمیه وبومسلمیه

۱۵۳ــ نعمانیه: اصحاب ابوجعفر محمدبن نعمان که چنانچه گفتم از سوی مخالفان به‌شیطان الطاق مشهور بود

ابوجعفر از قدمای متکلمین شیعه بحساب می‌آید، اما بسیاری از عقاید او برای متکلمین بعدی شیعه خوش آیند نبود. بعقیدهٔ او تا اشیاء متکون نگردند علم خداوند بدان محیط نگردد.

یا: تقدیر عندالاراده است، وارادت فعل خدا است

ونیز: خداوند نوری است برصورت انسان، اما جسمیت خدا را انکار کرده

از او کتابهائی در دست بوده ودر دوکتاب «افعل لم‌فعلت» و «افعل لاتفعل» می‌گوید که فرقه‌های اسلامی چهاراند:

قدریه، خوارج، عامه، وشیعه ولی ازاین چهار، شیعه برستگاری عقبی اولی هستند.

۱۵۴ــ نعیمیه: از زیدیه، پیروان نعیم‌بن یمان که می‌گویند پس از حضرت رسول علی‌بن ابی‌طالب افضل مردمان است وکسانیکه ترك بیعت

۱ــ می‌بینید که حدیث بدروغ پرداختن هم یکی ازکارهای فرق گوناگون بوده است!

او کرده‌اند ترک افضل کرده‌اند، وخطاکارند لیکن گناهکار نیستند. از عثمان ودشمنان علی دوری می‌جستند وآنانرا کافر می‌دانستند.

۱۵۵ــ **واصلیه:** پیروان ابوحذیفه، واصل‌بن عطا که بنام معتزله معروفند واز مشهورترین فرق اسلامی... وبا عقیده‌ای که در بخش‌معتزله راجع بدان سخن گفتم وآن مرحله‌ای بین کفر وایمان است و فسق‌نامیده می‌شده وبا توجه به‌عقوبتش‌که در دوزخ تخفیف می‌یابد ، از بسیاری از کشتارهائی که توسط ازارقه ونجدیه ودیگر فرق بنام اسلام انجام‌می‌گرفت جلوگیری کرد. زیرا آنان عقیده داشتند که مرتکب گناه چه‌کبیره وچه صغیره باید کشته شود.

۱۵۶ــ **صفریه:** که فرقهٔ دیگری از خوارج بودند همین عقیده را داشتند مگرآنکه کودکان را بقتل‌نمی‌رساندند وبدین‌ترتیب جانی‌را که خداوند عالم عطا کرده وبقول خود او روح خود اوست‌که دربدن‌انسان دمیده شده[1]. بدلایل سخیف ازبین می‌بردند و**کشتارانسانها که در ظاهر برای آنان درحکم عبادت وبنام اسلام بوده درواقع انگیزه‌ای بود برای فرونشاندن آتش شهوت وخشم وکینهٔ وآزارومردم‌کشی‌آنان. تاکی جهان انسانی ازاین آتش خشم رهائی یابد!.**

۱۵۸ **واقفه:** این نام به‌هرکسی‌که برخلاف جمهور در یکی ازمسائل امامت درقبول رای اکثریت توقف می‌کرده اطلاق می‌شود وبعموم فرقی ازشیعه که در مقابل قطعیه منکر مردن امام موسی کاظم شده وامامت را به‌آن حضرت ختم ومتوقف مانده‌اند اطلاق می‌گردد.

اینان همان گروهند که از سوی مخالفان ممطوره نامیده می‌شوند.

۱۵۹ــ **وهابیه:** از فرق اخیر اسلامی پیروان محمدبن عبدالوهاب (متولد ۱۱۱۵ هجری قمری)

اوپس از تعمق و تحقیق عقیده برآن پیدا کرد که فرق مختلف اسلامی ازاصول دین اسلام منحرف شده‌اند وبایستی مسلمانان به‌اسلام‌واقعی بگروند. آنان می‌گفتند انسان فقط باید به‌خدا امیدوار باشد از روح‌ائمه وپیامبران یاری نخواهد. سوگند را خطا می‌دانستند وازالقاب پرطنطنه برای امامان خودداری می‌کردند. درمرگ متاثر نمی‌شدند وایجاد بنابر

۱ــ فنفخنافیه من روحنا

سرقبور را بت‌پرستی می‌شمردند. وبسیاری ازاین عقاید

۱۶۵ــ **هاشمیه:** از راوندیه عباسیه پیروان ابوهاشم عبداله‌بن‌محمدبن الحنفیه که پس ازاو امامت را ازآن عباس می‌دانستند.

بعدها نیز دراین فرقه اختلافاتی افتاد که هرکدام امامت را بر شخص مخصوصی موکول می‌کردند.

۱۶۱ــ **هذیلیه:** ازفرق معتزله پیروان ابوالهذیل حمدان‌بن‌ابی‌الهذیل علاف که می‌گوید خداوند به‌**علمی که عین ذات اواست عالم وبقدرت و حیاتی که عین ذات اواست قادر وزنده است**، وخداوند دارای ارادتی است که آنرا محلی نیست وبه‌آن اراده مرید است

۱۶۲ــ هریریه: از فرق راوندیه که آنانرا عباسیه‌خلص‌نیزنامیده‌اند. اینان پیروان ابوهریرهٔ راوندی بودند که امامت را از آن عباس‌بن عبدالمطلب می‌دانستند وبرای ابومسلم خراسانی عظمت قائل بودند.

۱۶۲ــ **هشامیه:** پیروان دونفر بنام هشام ۱ــ هشامیهٔ اول پیروان هشام‌بن‌الحکم وهشامیهٔ دوم پیروان هشام‌بن سالم جوالیقی

۱۶۳ــ **هشامیهٔ دیگر:** پیروان هشام‌بن عمر و فوطی که معاصرمأمون بود ویکی ازسران معتزله بشمار می‌رفت. ازعقاید او یکی آنست‌که: **امامت در زمان فتنه وفساد منعقد نمی‌شود زیرا وجود او مزید برفتنه می‌گردد وتنها در حال اتفاق وجود امام لازم است.**

ابوبکر اصم از دیگر معتزلیان خلاف عقیدهٔ او را دارد ومیگوید **هنگامیکه عدل وانصاف درمیان مردمان حاکم نیاز بوجود امام نیست در هنگام بروز ظلم است‌که وجود امام لازم می‌گردد.**

۱۶۴ــ **یزیدیه:** نام فرقه‌ای ازشیعه که معتقد بودند فرزندان امام حسین در هنگام نماز امام هستند وهنگامیکه نماز برگزار می‌گرددبایستی یکی ازآنان خواه صالح وخواه غیر صالح امام نماز باشد

۱۶۵ــ **یعقوبیه:** فرقه‌ای از زیدیه پیروان یعقوب‌بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی می‌دانستند ولی ازمخالفان آنان نیــز دوری نمی‌جستند. اینان رجعت اموات را انکار می‌کردند

۱۶۶ــ **یمانیه:** ازفرق زیدیه پیروان محمدبن یمانی کوفی

۱۶۷ــ **یونسیه:** از مرجئه پیروان یوسف نمیری که می‌گفتند ایمان عبارتست از معرفت خدا وخضوع وترك استکبار ومحبت قلبی او وچون کسی این خصال را داشته باشد مؤمن است.

این بود نام ومختصری ازعقاید فرقه‌های اسلامی وغیر اسلامی که درکتاب‌های پیشین آمده بود که اگر حدود ۱۷ نام را تکراری بدانیم. یکصد وپنجاه فرقه را شامل می‌گردد که اگر نام ۳۷ فرقهٔ دیگر را از کتاب «هفتاد وسه‌ملت»[۱] بدان اضافه کنیم جمعاً ۱۸۷ فرقه می‌شود که با سلسله‌های متصوفه ۲۰۰ فرقه را تشکیل می‌دهند که ازآنان تاکنون نام ونشان مانده، یا ازکتابها برآمده است. که اگر جوانان را مجال پژوهشی بیشتر باشد مطمئناً نام فرقه‌ها وعقاید بسیار دیگری را نیز به‌این نام‌ها اضافه خواهد کرد.

واینست نام فرقه‌هائی که ازآن نامی دربین فرقه‌های ذکـــر شده نیامده ازکتاب هفتاد وسه ملت:

اتحادیه ــ اباضیه ــ اخشبیه ــ اثریه ــ امیریه ــ بکریه ــ بوستانیه تناسخیه ــ تکوینیه ــ ثنویه ــ ثعلبیه ــ حبیبیه ــ جلامذه ــ جهمیه ــ حروریه ــ حکمیه ــ حشویه ــ خوفیه ــ حازمیه ــ زنادقه ــ سابقیه ــ سوفسطائیه ــ سارقیه ــ شمراخیه ــ علی‌العرشیه ــ فارقیه ــ فشاریه ــ فانیه ــ قبریه ــ قاسطیه ــ کنزیه ــ لوزیه ــ منکریه ــ مترفیه ــ متصلیه ــ منجمیه ــ مهملیه و صالحیه و طیاریه و عجارده وعبیدیه که هنگام نقل از ملل ونحل نام آنان ازقلم افتاد.

بررسی برخی آراء وعقاید
از کتاب هفتاد وسه ملت

اکنون بذکر برخی ازعقاید گروههای مذهبی وپاسخی که نویسندهٔ کتاب ازسوی سنت وجماعت بدانها داده است می‌پردازم تا سندی دیگربر پیشگفتار این کتاب باشد

فرقهٔ فشاریه قالوا: الدنیا واموالها مشترکه بین اولاد آدم، للذکرمثل حظ‌الانثیین[۲]. پدر ومادر همه، آدم وحوا است مردان وزنان برادر و خواهر یکدیگرند. مال دنیا بحساب میراث مشترك است. مردان دوسهم و

۱ــ این نامی است که دکتر محمد جواد مشکور به‌کتاب بی‌نامی که از قرن هشتم برجای مانده است داده وتاکنون ازاین کتاب منحصر بفرد که در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود، نسخه‌ای دیگر پیدا نشده است تا نام آن معلوم گردد این کتاب بوسیلهٔ محمد جواد مشکور به‌تصحیح وتحشیه ومقدمه رسیده است

۲ــ اشاره به‌آیهٔ ۱۲ سوره نساء: **یوصیکم‌الله فی‌اولادکم للذکر مثل حظ‌الانثیین** یعنی خداوند بشما دستور می‌دهد که برای پسران بهرهٔ دو دختر را قرار دهید

زنان یك سهم

اهل جماعت وسنت گویند: قرنها دور شد ونسل‌ها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیاء ورسل فرستاد وشرایع پدید آورد. شعب وقبایل را به‌تقوی وطاعت، رفعت درجات نهاد. قوله تعالی: **یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله‌اتقیکم**

وبطوریکه ملاحظه می‌شود اهل سنت وجماعت آیه‌ای از قران را با آیه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند .

فرقهٔ شیطانیه[1] قالوا ان‌الله ماخلق‌الشیطان ولوقلنا خلقه فقد رضی بمعصیته. گویند شیطان را خدا نیافریده است. اگر گوئیم که شیطان مخلوق خدا است پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران ومعصیت عاصیان راضی بوده باشد، قوله تعالی: **ولایرضی لعباده‌الکفر[2]**

اهل سنت وجماعت گویند که این سخن که شیطان را خدایتعالی نیافریده این معنی موجه نیست. اول آنك شیطان خودبخود وجود ندارد. اسم بلا مسما لفظی است معما. چنانك سیمرغ نامی دارد وهیچ نشانی‌ندارد. واگرگوئیم چنین است کفر باشد. جهت آنکه رب‌العزه درکلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت وشیطان چنان کرد وانکار آیت کفر است.

دوم معنی آنك شیطان موجود است ولیکن بذات خود پدید آمده خدایتعالی ویرا نیافریده است وبدین‌قول لازم آید که وی را در مملکت وحدانیت شریك کرده باشیم واین مذهب نیز هم کفر وضلالت است و احمقی وجهالت!

فرقهٔ زنادقیه قالوا: مالیس بمدرك فلیس بآله ومن تکلم فیه خیل‌له گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست، او خدائی را نشاید وهرکه دراین‌باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام

اهل سنت وجماعت گویند باطن این کلمات سر بکفر می‌کشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست وبباطن کافر[3]

۱ــ مقصود فرقه نعمانیه نیست. ۲ــ آیه ۹ سوره زمر یعنی خداوند راضی‌به‌کفر بندگانش نیست

۳ــ می‌بینیم که این پاسخ ابداً درخورآن سؤال نیست وگوینده با نسبت کفر از زیربار مسئوولیت جواب شانه خالی کرده است.

کتاب حلاج، نقل از صاحب تبصرةالعوام درمورد زنادقه می‌گوید: بدان‌که‌این‌قوم (زنادقه) جمله شریعت ودین‌های رسل واخبار گور وعذاب وحشر ونشر و حساب ←

فرقهٔ ملاحده قالوا: ظهورالانسان من‌الطبایع والارکان[1]. گویند اصل آدمی از نطفه است، ونطفه ازخون وخون از خوردنیهای حیوانی ونباتی، واصل حیوان از نبات ونبات ازخاك وباد وآب وآتش. واین چهار در وجود انسانی چهارطبع شد، چون سردی وگرمی وتری وخشکی، تامزاج به‌اعتدال است، سلامت حاصل وحیات باقی. وچون بفساد آمد، هلاك شد ودردریای عدم غرق گشت، ونیست شد واعادت معدوم محال آید (یعنی بازگشت نیست شده ودرگذشته محال است) ابدالابدین ودهرالداهرین هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد (یعنی در روز قیامت اجساد بلند نخواهند شد). حشر ونشرچه باشد؟ قیامت وبهشت ودوزخ را انکار کنند نعوذبالله!

اهل سنت وجماعت گویند: طبایع وارکان تدبیرند، وجمله مسخر تقدیرند.

هوالذی یصورکم فی‌الارحام[2] نقش‌بند حواس‌پنجگانه خداست. چهره گشای شش جهت خداست، هفت قبلهٔ خضرا بکرد (یعنی هفت گنبد سبز آسمان را ساخت) و هفت دایرهٔ غبرا[3] درکشید، ومصابیح‌کواکب ثواقب مزین گردانید (یعنی چراغهای ستارگان تیزبین را زینت‌کرد) وقنادیل نور براین طاق هفت رواق معلق گردانید (یعنی چلچراغ‌های نور برگنبد آسمان هفت رواق آویزان کرد). بخار وخیال یا بسات[5] بظهور گردانید. صد هزار عجایب وغرایب بربساط وجود ایجاد نمود وبا هیچ وجود این

وترازو و صراط وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وملائکه وملك‌الموت، همه را محال وهذیان میدانند وگویند که کتب رسل، سخن خود ایشان است وهرکه بدین‌چیزها، که یاد کرده‌ایم، مؤمن بود اورا جاهل خوانند وگویند رسولان حکما بوده‌اند. تبصرهٔ‌العوام ۳۷ـ

خلفای عرب با این‌گروه. مبارزه‌ها کردند که در کتابها شاهد دارد. طبری درمورد مبارزه هادی (خلیفه عباسی) ویعقوب زندیق می‌گوید: وقتی یعقوب زندیق را نزد هادی آوردند خلیفه دستورداد تشکی برروی یعقوب اندازند و سپس چندین نفر را روی آن نشانید تا یعقوب زندیق بمرد طبری ص ۵۱۷۲ ونیز در صفحه بعد می‌گوید: گویند او (هادی) برای اعدام ماده‌گرایان وزنادقه هزار دار برپا کرده بود.

۱ـ این‌گروه را طبایعی نیز می‌گفتند، یعنی کسانیکه به‌روح اعتقاد ندارند وزندگی را از ترکیب چهارطبع می‌دانند

۲ـ آیه ۴ از سورهٔ آل عمران. یعنی اوست کسی‌که شما را دررحم‌ها نقش می‌بندد ۳ـ غبراء یعنی زمین. ۵ـ یا بس یعنی خشك.

خطاب نکرد وهیچ آفریده را این تشریف نداد وننواخت (یعنی به‌هیچ آفریده این خطاب وتشریف که بانسان دادند، نداد) قوله تعالی: **وصورکم فاحسن صورکم**[1] هیچ جای ایراد موجود واظهار مکنونات خود را این ثنا نگفت که در آفریدن آدمی گفت **فتبارك‌الله احسن‌الخالقین**[2] حاصل آنکه ملاحده جان وتن یکی دانسته‌اند وازهلاك این هلاك آن تصور کرده‌اند وحال آنکه جان عین حیوة است، برروح مرگ نباشد وروح مرغ است وقالب قفس وروح شمشیر است وقالب غلاف، از شکستن غلاف شمشیر را چه باك

فرقهٔ بوستانیه قالوا: **الجنه والنار غیر موجوده فی‌النار وسیوجدیوم القیامه**[3] گویند که یقین است که دوزخ در زمین نگنجد، وبهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت زمین و هفت آسمان است. قوله تعالی: **عرضها کعرض‌السماء والارض**[4] فردا که‌آسمانها طی کنند و درنوردند، **کطی‌السجل للکتب**[5] ودرخانهٔ عدل چنانك‌اول‌بود **کما بدانا اول خلق نعیده**[6] بهشت را برجای آسمان بیافرینند وچون زمین را ازمیان دایره بردارد ودوزخ را بجای زمین موجود گرداند. **والارض جمعیعاً قبضته**[7]

اهل سنت وجماعت می‌گویند: دراسفل‌السافلین زیر طبقهٔ هفتم‌زمین مکانی است که آنرا سجین نام است. دوزخ امروز آنجا است مهیا ومعد قوله تعالی: **انا اعتدنا للکافرین سلاسل واغلالا سعیرا**[8] وبالای طبقهٔ هفتم آسمان درخت سدرةالمنتهی است. چنانك در خبر آمده است که اگراسب تیزرو یکسال تمام رود وبسرعت تمام تك زند. دوازده ماه وماهی سی‌روز

۱ــ آیه ۶۶ سوره مومن یعنی نقش بستیم شما را پس نقش شما بهتر است.

۲ــ آیه ۱۴ سورهٔ مؤمن یعنی: پس مبارك باد برخدا، بهترین خلق کنندگان

۳ــ دکتر مشکور عبارت را غلط می‌داند وحدس می‌زند که دراصل چنین‌بوده: الجنه والنار غیر موجودین وسیوجدان یوم‌القیامه. صفحه ۵۵ هفتاد وسه ملت

۴ــ آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ حدید ۵ــ آیه ۱۰۴ سورهٔ انبیاء یعنی مثل طوماردفترها درنوردیده می‌شود.

۶ــ آخر آیهٔ ۱۰۴ سوره انبیاء. یعنی همانطور که ابتدای آفرینش آنرا شروع کردیم بازگشتش می‌دهیم. معنی آیه درمتن کتاب آمده یعنی آسمان را همانطورکه درابتدا بود مثل طومار نوشته شده می‌پیمائیم وباز می‌گردانیم!

۷ــ آیه ۶۸ سوره زمر. یعنی تمام زمین دستهٔ آن است.

۸ــ آیه ۱۴ سوره دهر. یعنی همانا که برای کافران زنجیرها وغل‌هائی از شعله آماده کرده‌ایم.

دویده باشد، هنوز سایهٔ برك آن درخت ندویده باشد. بهشت باقی امروز آنجا است وبام بهشت عرش خدا است. قوله تعالی: **عند سدرةالمنتهی عند هاجنةالماوی**[1]. پیامبر (ص) می‌گوید: **عرش‌الرحمن سقف‌الجنه**[2]

فرقهٔ قبریه قالوا: کیف یسع‌القبر اربعة ملکین بالعمود والدبوس والمیت فیه وغایت‌القبر اربعه اذرع. گویند: بیچاره آدمی چون ازداردنیا رحلت کرد اورا در قبر تنگ نهادند، چهارگز مقدار آن، یا کمتر میت درآنجا چگونه گنجد ودوفرشته منکرونکیر با عمود وچوب و چماق، پس معلوم شد که سؤال وعذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت وجماعت گویند: که خدای تعالی برفراخ کردن گورقادر است! وهرکسی که سؤال منکر ونکیر را منکر شود کافر.

وخدای تعالی خبرداده است که دوبار مردن است ودوبار زنده شدن قوله تعالی: **ربنا امتنا فاحیتنا اثنتین**[3] **صدق‌اله**

فرقهٔ حشویه قالوا: الکلام حیث لاسامع ولامأمور عبث

گویند سخن گفتن جائی که شنونده نباشد وامر کردن جائی که مامور نباشد بی‌معنی باشد وعبث وبازی، اکنون چون معلوم است‌که درازل آزال غیر ازخدای ذوالجلال، هیچ موجودی نبود **کان‌الله ولم‌یکن معه شیئی** وخطاب مستطاب رب‌الارباب را مستمع‌کس نبوده باشد، پس در خلوتخانهٔ ازلی امرونهی باکه بود؟ **واقیموالصلوة وآتواالزکوة**[4] چون موسی نبود و فرعون نبود وادی مقدس نبود ومحمد مصطفی نبود، خطاب حق باکه بود؟ قال‌الله تبارك وتعالی: **هل اتیك حدیث موسی از نادیه ربه بالواد مقدس طوی، اذهب الی فرعون انه‌طغی**[5]

اهل سنت وجماعت می‌گویند موجودات در علم قدیم حق تعالی حاضر بودند ویقین ازلی وبرهمه ناظر وبرمعلومات خود سخن می‌گفت:

فرقه مترفیه[6] **قالوا: الناس اضیاف‌الله فلا حساب علیهم**

۱ــ نزدیك سدره‌المنتهی (درختی است که بفارسی کنار نامیده می‌شود) محل بهشت است.

۲ــ یعنی عرش خدا سقف بهشت است

۳ــ آیه ۱۱ سوره مومن. یعنی خدای ما دوباره ما را می‌میراند ودوباره زنده می‌گرداند

۴ــ آیه ۷۹ سورهٔ نساء ۵ــ آیات ۱۵ــ۱۷ سورهٔ نازعات یعنی آیا داده‌ایم بر تو حدیث موسی را هنگامیکه خدای او در وادی مقدس طوی ندایش داد که برو بسوی فرعون که اوسرکشی میکند. ۶ــ مترف به‌نعمت وآسایش پرورده

گویند آدمیان مهمانند دردعوت خانهٔ دنیا از شرق عالم تا غرب عالم مهمان‌خانهٔ خدا است، سفرهٔ نعمت انداخته وسماط در کشیده وخلایق جملگی که حوالهٔ ایشانست می‌خورند چنانك برهنه وعریان درآمدند بیرون رفتند وحال آنك مهمان خدای کریم ورحیم‌اند حاشا که نعمت را حساب کند یا عتابی فرماید واین حدیث را دلیل وتمسك‌خود ساخته‌اند:

قال‌النبی صلی‌الله علیه وسلم: الناس اضیاف‌اله تعالی[1]

خوان کرم گسترده‌ای مهمان خویشم خوانده‌ای
گوشم چرا مالیده‌ای[2] من گوشهٔ نان بشکنم؟

اهل سنت وجماعت گویند هرکه حق نعمت رعایت نکند وبشکر منعم قیام ننماید هرآینه جای عتابست.

برحلال حساب، وبرحرام عذاب، وروز محشر از لذات ونعیم دنیا سؤال است

ترجمه بخش‌هائی ازایضاح فضل‌بن شادان

پس از بررسی آراء وعقاید مختلفی که بیشتر آن در زمان فضل رایج بوده است، باید دید که او دربرابر اینهمه اندیشه وشور واضطراب اجتماعی، عملا چه کرده ست؟

فضل‌بن شادان به‌برخی ازاین فرقه‌ها حمله کرده است که فهرست نام کتابها یا رسالاتش آنرا نشان می‌دهد، اما کتاب ایضاح او درحقیقت ادعانامه اهل تشیع است در برابر اهل سنت وجماعت وتمام مطالب را خطاب به‌اهل تسنن گفته است ودراین بخش ازکتاب ترجمهٔ چند موضوع ازکتاب را می‌آورم تا خوانندهٔ بیدار دل خود به‌کیفیت کار او بنگرد.

***

نخستین بحثی که بنظر خواننده می‌رسد آنستکه اهل تسنن معتقدند پیامبر بدون وصیت درگذشت واصحاب او ازبین یارانش ابوبکر را به‌جانشین او برگزیدند.

اما فضل در اینمورد مطالبی می‌گوید، دال براینکه محال است که پیامبر در مورد جانشین خویش وصیت نکرده باشد، واین مطلب ازصفحه

۱ــ یعنی رسول (ص) میگوید: مردمان مهمانان خدای تعالی هستند

۲. «گوشم چرا مالی اگر من گوشهٔ نان بشکنم؟» از غزلیات مولانا.

۱۹۹ ایضاح شروع می‌شود: وبه‌اجماع می‌گویند که نبی، صلی‌الله علیه وآله وصیت نکرد. وکسیکه وصیت را ترك کند، ترك فریضه‌ای از فرایض خدای عز وجل را کرده. واینست گفتار خدا به‌نبی (ص):
«نوشته شد برشما. هنگامیکه مرگ برکسی از شما می‌رسد، اگر نیکی را ترك کند وصیت بمعروف به‌والدین‌ونزدیکان حقی‌است‌برپرهیزگاران[1]»
و رسول‌اله از پرهیزگاران بود.
وازآنچه که درآن وصیت بمردمان می‌شود، در اسلام عظیم‌تر ازآن نیست در وصیت در خلافتی که خون درآن تحقق می‌گیرد وفرمانها درآن جاری می‌شود وحدود بدان قوام می‌گیرد ودر سایهٔ آن جمع می‌شود و جهاد با دشمن میکند و صدقات را دربین آنچه که خدای نام برده‌بخش می‌کند ومواریث را بین آنانکه خداوند در کتابش دستور داده تقسیم می‌کند، ظالم را می‌کوبد وانصاف مظلوم را می‌دهد وخدای عز وجل می‌گوید:
«پس کسیکه دگرگون کرد آنرا، پس ازآنکه آنرا شنید، پس گناه آن برعهده کسانیست که آنرا دگرگون می‌کنند، وهمانا کەخداوند شنوا ودانا است پس کسیکه از سیلی یا بدی وصیت کننده می‌ترسد پس بین آنان صلح شود، گناهی براو نیست وهماناکه خدا بخشنده ومهربان‌است»[2]
پس کتاب خدای را ترك می‌کنید در پس ظهورتان، و روایت دروغی را می‌گیرید وگمان می‌برید که پیامبر حقی را که خدای براو و برجمیع پرهیزگاران فریضه نهاد ترك کرد، پس به‌گمان به‌شیعه نسبت‌آنرا می‌دهید که آنان طعنه بریاران پیامبر خدای می‌زنند ودر صورتیکه راستگو می‌بودید، شیعه را بهترین گفتار وکمترین گناه است، که به‌گمان شما طعنه

۱ــ آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره:
کتب علیکم اذا حضراحدکم‌الموت ان ترك خیراً الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف حقاً علی‌المتقین.
محدث ارموی به‌اشتباه آیهٔ ۱۸۵ را ذکر کرده
مقصود از خیر ونیکی دراین آیه خیری است که بعنوان مال نصیب والدین می‌شود

۲ــ آیات ۱۷۸ و۱۷۹ سورهٔ بقره
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیهم فمن‌خاف من موص جنفاً اواثماً فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان‌الله غفور رحیم.
این آیات دنبالهٔ آیهٔ پیشین درمورد وصیت است. که باز شمارهٔ آن درایضاح ۱۸۱ و۱۸۲ آمده

بررسول خدا می‌زنند واین طعنه بررسول خدا همانند طعنه‌ای که براصحاب او است، نمی‌باشد. زیرا که او ــ صلی‌الله علیه وآله ــ برای امت خود اینرا روشن کرد وگفت:

کسیکه عمداً برمن دروغی بست. جایگاه خود را در آتش قرار داد[1].

در مورد اذان

دیگر از مطالبی که مورد اختلاف اهل تسنن وتشیع بوده، اذان است و فضل‌بن شاذان زیر عنوان «ذکر اذان» در اینمورد چنین می‌گوید:

روایت می‌کنند از ابی‌یوسف‌القاضی. راوی محمدبن‌الحسن ازاصحاب پیامبر وازبی‌حنیفه که می‌گویند:

در اذان هنگام رسول‌اله (ص) و درزمان ابی‌بکر واوائل دوران خلافت عمر چنین ندا داده می‌شد: «حی علی خیرالعمل» پس عمربن‌خطاب گفت: من ترس ازآن دارم که مردمان اتکال به‌نماز کنند هنگامیکه گفته می‌شود: «حی علی خیرالعمل» ودعوت به‌جهاد نمایند. پس دستورداد که «حی علی خیرالعمل» را از اذان بیفکنند ودر نزد ایشان اذان بهمین صورت گردید، ودرسنت خلاف آنچه که در هنگام رسول‌اله بود بگفتهٔ عمر رایج گشت.

پس هنگامیکه شیعه امر رسول‌اله را تبعیت کردند. وشما (اهل سنت) در نزد خود بدعت‌گذار شدید وگمان بردید که رای عمر دراین مورد برتر از رای رسول‌اله است. وخدا دراین باره از شما پرسش‌خواهد کرد، ورسول‌اله(ص) اذان گویان را در (گفتن) آن محکم نگاهداشت و در زمان ابوبکر واوائل زمان عمر این چنین بود وهمانا می‌بینیم که

۱ــ اصل روایت چنین است: من‌کذب علی متعمداً فلیتبوامقعده من‌النار.

یعنی کسیکه به‌تعمد برمن دروغی بندد پس‌نشمین‌گاه‌خود را ازآتش‌زیان‌می‌رساند. ومقصود آنستکه آن را وی درآتش دوزخ خواهد سوخت مفسرین بهظاهراین روایت که در زبان ما سست بنظر می‌رسد توجه بسیار کرده‌اند. مثلا ابن‌اثیر می‌گوید معنای آن چنین است فلینزل منزله من‌النار. یعنی پس منزل خود را ازآتش یا در آتش فرود می‌آورد. (حاشیه ۲۰۰ ایضاح) شیخ حسین پدر شیخ بهائی، شهیدالثانی، سید حسین صدر، ابن حجر عسقلانی، سیوطی. نیز دراین باره مطالبی گفته‌اند.

اما همانطور که محدث ارموی در حاشیه صفحات ۲۰۰ــ۲۰۱ــ۲۰۲ گفته است بحث زیاد پیرامون این حدیث بدرازا می‌کشد. در صحت آن نیز که بوسیله بسیاری ازعلما بویژه چندین نفر از عشرهٔ مبشره (ده نفر از انصار واصحاب پیامبر که‌بوسیلهٔ او به‌بهشت بشارت داده شده‌اند) نقل شده. شك نیست ومعنا نباید فدای لفظ شود.

بساختید بیش ازآنچه که رد کردید. وعجیب‌تر آنکه کسانی ازشما هستند که در اذان صبح و اذان شام بین اذان، واقامه پس از «حی‌علی‌الفلاح» می‌گویند: «الصلوة خیر من‌النوم[1]، وبرخی این را نمی‌گویند. وخودتان یکدیگر را در اینمورد انکار نمی‌کنید! وشیعه را هنگامیکه فرمان رسول خدای (ص) را گردن می‌نهند نسبت به‌خلاف می‌دهید، وبدعت خود را به‌جماعت (واهل سنت) نام می‌برید، هنگامیکه برخلاف رسولخدا (ص) اجتماع[2] می‌کنید.

طرز گرفتن وضو نیز مورد اختلافی است بین شیعیان و اهل‌تسنن بنابراین فضل در اینمورد نیز در ایضاح مطلبی گفته است که عنوان آن در صفحه ۲۵۴ چنین است:

درباره وضو

واجماع می‌کنید به‌شستن پاها ومسح کف‌پا[3] و ادعا می‌کنید که نبی ــ صلی‌الله علیه و آله ــ بخلاف آنچه که در قرآن نازل شد عمل می‌کرد بعد روایت می‌کنید دراینکه احادیثی هست که رسولخدای (ص) خلاف آنچه را که خدا گفت، و به‌او در اینمورد قرآن نازل گردید عمل می‌کرد، و خدا جل ذکره می‌گوید:

«اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیـــاء»[4] و گمان می‌برید که او غیر از آنچه را که بدو وحی شده پیروی کرده و این بدان معنا است که مسح به سر و پایها که کتاب بدین دو گویااست،

۱ــ یعنی نماز بهتر از خواب است

۲ــ اصل جمله چنین است: وتسمیتم بالجماعه (واهل‌السنه) حین اجمعتم علی خلاف رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله، و چنانچه ملاحظه می‌شودکه این یك جناس لفظی بمعنای مخالف است، یعنی اینکه شما اهل جماعت مخالف رسول خدا هستید.

۳ــ منتهی‌الارب زیر خف می‌نویسد: خف بالضم میل شتر وسم شتر مرغ،وسوای این‌دو سم دیگران را خف نگویند واخفاف جمع وموزه خفاف جمع وزمین درشت و آنقدر کف پای مردم‌که بزمین رسد. و شتر کالانسان

این بحث همانست که بعنوان مسح علی‌الخفین بنام یکی ازکتابهای فضل ثبت شده است

۴ــ ابتدای آیهٔ ۳ از سورهٔ اعراف تمام آیه چنین است: اتبعوا ماانزل الیکم من ربکم ولایتبعوامن دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون

یعنی پیروی کنید ازآنچه که ازسوی خدا برشما نازل شد وغیر از دوستان‌کمی (که پند می‌گیرید) پیروی مکنید.

و بروایت شما دروغ بود، واثق‌تر از آن از قرآن گویا در نزد شما است! پس تصدیق کنید شاید از منافقینی نباشید که خدا یاد آنانرا کرده است و گفته: **واذالقواالذین آمنوا قالو آمنا و اذا خلواالی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن* الله یستهزی بهم و یمدهم فی‌طغیانهم یعمهون**[1].

پس ترک کردید فرض وضو را بقول خود در حالیکه ترک کرده‌اید آنچه را که شکی در آن نیست که خدای آنرا فرستاده. نه‌می‌ترسید ازاین و نه اینکار در نزدتان زشت است!

وگرچه این طرز بیان فضل، آزردگی آشکار او را از طرز وضو گرفتن اهل تسنن نشان می‌دهد، اما همانطور که معلوم است مراد ازوضو، شستشوی مرتب دست و روی و پا در هر روز می‌باشد.

آنچه که در قرآن راجع به‌وضو آمده است چنین است:

یا ایهاالذین آمنو اذا قمتم الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی‌المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی‌الکعبین

آیهٔ ۹ سورهٔ مائده

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هنگامیکه به‌نماز می‌ایستیدبشوئید صورتهایتان و دستهایتان را تا آرنج و مسح کنید به‌سرهایتان و پاهایتان تا استخوان قوزک‌پا

با اینحال طرز شستن دستها بین ایرانیان و اهل تسنن تفاوت دارد یعنی آنان از پائین ببالا می‌شویند و اینان از بالا بپائین.

دربارهٔ متعهٔ زنان

متعهٔ زنان که در ایران به‌آن صیغه می‌گویند یکی از مسائلی است که همواره بین اهل سنت و شیعیان در آن اختلاف بوده است.

متعه بمعنی بهره‌وری است و مقصود در این مورد بهروری از زنان است بدون آنکه عقد لازم بسته شده باشد.

و از تمام روایاتی که آمده است چنین معلوم است که این کار در زمان عمر نهی و در حکم زنا خوانده شد و اهل تسنن دیگر آنرا گناه می‌دانند.

اما اهل تشیع به‌مصداق آیه ۲۴ از سوره نساء این کار را حرام

۱ــ یعنی هنگامیکه مومنان را می‌بینند میگویند ایمان آوردیم، وآنگاه که با شیاطین خود خلوت کنند، میگویند که ما با شما هستیم واین نیست مگر آن‌که ما آنانرا مسخره کنیم* خدای آنانرا استهزاء می‌کند وکمکشان می‌کند که درطغیان خود سرگردان باشند. یا فروروند. آیات ۱۴ و ۱۵ سورهٔ بقره

نمی‌دانند و آن آیه چنین است:
فما استمتعتم به‌منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن.
یعنی اگر بهره بردید بدان (از زنان) در زمان نام برده شده، پس به‌آنان مزدشان را بپردازید.

این مخالفت بحث‌های فراوان برانگیخت تا آنجا که ابن‌الندیم که در صداقت و امانتش شکی نیست و مواردی از مباحثات ابوحنیفه امام اهل تسنن و مؤمن‌الطاق را ضبط کرده است، در مورد متعه و شراب[1] ترجمهٔ گفتگوی تند آنان چنین است:

ابوحنیفه به‌شیطان الطاق گفت: همانا که امام تو مرد (مقصود امام جعفر صادق است). گفت اما امام تو تاروز قیامت نمی‌میرد، یعنی ابلیس.
ابوحنیفه گفت: چه‌می‌گوئی در متعه؟ گفت: حلال است گفت: آیا ممکن است که از خواهران و دختران تو تمتع گرفت! گفت چیزی که خدایتعالی آنرا حلال کرده است کراهتی ندارد به‌آنچه که مرا سرگشته می‌کنی. اما چه‌می‌گوئی در مورد نبیذ؟ گفت: حلال است.
گفت آیا ممکن است به‌اینکه برخواهران و دخترانت «نباذات»[2] کرد؟

در هر حال این مطلبی است که مورد بحث‌های فراوان بین دوگروه گشته و باید دید که فضل در اینمورد چه می‌گوید.

و اینست ترجمهٔ مطالبی که از صفحه ۴۳۲ ایضاح در مورد متعه و همانست که در فهرست کتابهای فضل تحت عنوان «متعتین، متعةالنساء ومتعةالحج» آمده: «چه عیب می‌کنید شیعه را در گفتار خود که آنان متعهٔ زنان را حلال می‌شمرند؟ در حالیکه گمان می‌برید که متعه در حکم زنا است و شما از فقیهان وعالمانتان درمورد متعه ازاصحاب‌رسول‌الله (ص) و پیروان آنان روایت می‌کنید که آنان بدان عمل می‌کردند و آنرا در عهد رسول‌اله حلال می‌شمردند، تا آنکه عمربن‌خطاب در خلافتش آنرا نهی کرد.

۱ــ برخی ازگروههای اهل تسنن ازجمله حنفیان نوشیدن شراب را باستناد برخی آیات قرآنی مباح می‌دانند که ذکر آن دراین مختصر نمی‌گنجد

۲ــ نبیند بمعنی شراب است. وانباذ بمعنی پست وبدنام کردن دراین‌جا یك جناس صوری بکار رفته که معنا را دگرگون می‌کند. یعنی می‌توان خواهران و دخترانت را بدنام کرد که پاسخی باشد به‌آن‌چه‌که ابوحنیفه درمورد خواهران و دختران اوگفته است.

در این باره آنچه را که **هشام‌بن‌یوسف الصنعانی** از **ابن‌جریح** روایت کرد چنین است:

ابوالزبیر مرا خبرداد که از **اباواقدالبکری** شنید که گفت «ما اصحاب نبی (ص) بهره‌می‌بردیم (زنان را متعه می‌کردیم) و نیز ابوالزبیر مرا خبرداد که از **ابااقد** شنیده است که گفت «نبی(ص) **بین ما** غنائم جنگ را تقسیم کرد و بمن دو زن از بین آنان اصابت کرد و از آن دو بهره گرفتم» (متعه‌کردم) و **هشام‌بن یوسف** از**ابن‌جریح** نقل‌کردکه **ابوالزبیر** گفت که از**جابربن عبداله الانصاری** شنیدم که در عهد نبی(ص) و **ابی‌بکر** به‌دسته‌ای خرمای خشک (تمر) و آرد از زنان بهره ورمی‌شدیم تا آنکه عمربن خطاب آنرا در شأن **عمروبن‌حریث** نهی کرد.

و نیز **هشام از ابن‌جریح** نقل کرد که **ابن خیثم** مرا خبر داد که در مکه زنی بود و **سعیدبن‌جبیر زیاد** برآن زن داخل می‌شد، پس گفتم یا اباعبدالله چقدر زیاد براین زن داخل می‌شوی؟ گفت همانا که او را بصورت متعه نکاح می‌کنم.

و نیز گفت که **سعیدبن‌جبیر** مرا خبرداد که: متعه حلال تر از نوشیدن آب است.

ابن‌ابی‌زائده از **اسمعیل بن ابی‌خالد** از **قیس بن‌ابی‌حازم** از **ابن‌مسعود** روایت کرد که: ما با رسول‌الله در غزوه (جنگ) بودیم وزنانمان با ما نبودند. پس گفتیم: نمی‌خواهی ما را اخته‌کنی؟[1] پس اومارا از این نهی کرد و اجازه داد که زنی را در زمان معلوم نکاح کنیم، پس عبدالله از روی جزع این آیه را خواند که **یا ایهاالذین آمنوا لا تحرمواطیبات ما احل‌الله لکم و لاتعتدوا ان‌الله لایحب‌المعتدین**[2] یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ایرا که خدای برشما حلال گردانید برخود حرام سکنید واز حد درمگذرید که خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد

و **هشام** از **ابن‌جریح** از **عطا** از **ابن‌عباس** روایت کرد که خدای بر عمر رحم کناد، متعه غیر از رحمتی از سوی خدا به‌امت (ص) نبود و

۱ــ عبارت چنین است فقلنا الانستخصی؟ وبه‌شوخی وکنایه یادآور شده‌اند که اگر بایستی بدون زن باشیم پس بهتر است که اخته گردیم.

۲ــ آیه ۹۵ ازسورهٔ مائده است درکتاب ایضاح به‌اشتباه آیه ۸۷ آمده.

اگر او (عمر) آنرا نمی‌کرد هیچکس بجز شفی[1] نیاز به‌زنا نداشت.
و هشام از ابن‌جریح از ابوالزبیر روایت کرد که از جابربن‌عبداله شنیدم‌که گفت: ما اصحاب نبی بهره می‌بردیم تا عمر آنرا در شان عمروبن حریث نهی کرد. ونیز جابر گفت هنگامیکه زمان (متعه) تمام شـد و خواستید که شروع به‌معاودت بسوی (زن) بکنید بایستی که مهری‌جدید برای او قرار دهید.

برخی پرسیدند که زمان عدهء چقدر باشد؟ گفت برای بهره‌وری از آنان، یك دوران حیض لازم است...»

فضل‌بن شاذان روایات دیگری هم در همین زمینه آورده است‌که همه دال بر حلال بودن متعه است که از تمام آن چشم می‌پوشم و بهمین مقدار روایت بسنده می‌کنم.

سؤال از اهل کتاب

یکی دیگر از مطالبی که فضل در ایضاح بدان اشاره کرده وبدان براهل تسنن ایراد گرفته است اینست که آیا می‌توان‌ازاهل‌کتاب،چیزهائی که در قرآن نیست پرسید؟

تیتر این مطلب در صفحه ۳۵۹ ایضاح چنین است:

ذکرمالم یوجد فی‌کتاب‌الله عزوجل از بشرالمریسی، از ابـی یوسف قاضی، از مجالدبن سعید، از عامربن‌شعبی روایت گردید که: عمر خطاب بر پیامبر ــصلی‌الله علیه و آله ــ درآمد، و کتابی در دست داشت که‌در آن از توراة بزبان عربی نوشته شده بود، و آنرا بر رسول‌الله (ص) بخواند، و پیامبر (ص) خشمگین گردید بطوریکه در چهره‌اش نشان غضب پیدا شد.

پس عمر گفت: پناه می‌برم برخدا، از خشم خدا و از خشم رسول خدا.

پس او (ص) برمنبر شد و بر مردمان خطبه خواند و گفت: ای مردمان! از اهل کتاب راجع به‌چیزی مپرسید، زیرا که آنان شما را هدایت نمی‌کنند، و خویش را در گمراهی می‌افکنند، و چه‌بسا که بر

۱ــ ابن‌اثیر در فی‌النهایه می‌گوید که مقصود از شفی عدهٔ کمی از افراد است وازهری می‌گوید که مقصود یشفی است یعنی کسیکه می‌خواهد زنا کنـد اما اقدام نمی‌کند. برخی هم‌این‌کلمه را شقی خوانده‌اند (از حاشیه صفحه ۴۳۹ ایضاح) بنظر من هم شقی درست‌تر می‌آید.

شما امر باطلی را حدیث کنند و شما گفتار آنانرا تصدیق کنید، یا برحق چیزی گویند و شما آنانرا تکذیب نمائید.

و حتی، اگر موسی ــ علیه‌السلام ــ اکنون بین شما حاضرمی‌بود بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند.

و نیز از **وکیع**، از **ابن‌مسعودبن‌کرام**، از **ابی‌اسحاق** از **حارث** از **علی** ــ علیه‌السلام ــ روایت کردید که: پیامبر خدا (ص) گفت که: ای مردمان، بچیزی مخالف قرآن، که من آنرا حلال نکرده‌ام دست‌نیازید، و من حلال نکرده‌ام مگر آنچه را که خدا حلال کرده و حرام نکرده‌ام مگر آنچه را که او حرام کرده، و در حالیکه خدا مرا هدایت کرده است چگونه برخلاف او گفته‌ام؟.

با توجه به‌این خبر، در صفحه ۴۶۵ ایضاح مطلب دیگری از **عبداله بن‌عمر** نقل کرده است که خلاف آنرا می‌رساند، و آن چنین است: روایتی که از عبداله عمر دارید که مردی از او در مورد مسأله‌ای سؤال کرد و در نزد او مردی از یهود نشسته بود که **یوسف** می‌نامیدندش. پس ابن عمر گفت از یوسف سؤال کن زیرا که خدای تعالی می‌گوید: **فأسألوا اهل‌الذکر ان کنتم لاتعلمون**[1] یعنی پس سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما نمی‌دانید.

پس گمان می‌برید باینکه اهل ذکری که خدا دستور به‌سؤال از آنان داد یهود و نصاری هستند، و اگر از یهود و نصاری در دین خود سؤال کنیم. در آنچه که مالك آن هستیم دعوت کرده‌ایم، پس این از شگفتی‌ها و دروغ‌های روایت شما به‌اصحاب رسول خدای است[2].

غلاة شیعه

غلاة یعنی غلو کنندگان و اینان گروههائی بودند که پیرامون ائمه شیعه بخصوص پیرامون حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب روایات اعجاب‌انگیزبسیار دور از ذهن نقل می‌کردند، و بالاخره تا بدانجا رسیدند که علی را در خدائی شریك کردند!

و این روایات البته مغایر مدلول آیه‌ای از قرآن بود که **پاسخ** مدعیان محمد (ص) بشمار می‌رفت که از او انتظار معجزات داشتند

۱ــ آخر آیهٔ ۴۵ ازسورهٔ نحل وآیه ۸ ازسوره انبیاء در حاشیه ایضاح آیه ۴۳ و۷ آمده است

۲ــ صفحهٔ ۴۵۶ ایضاح

یا ایراد می‌گرفتند که چرا او نیز می‌خورد و می‌خوابد و چون دیگر افراد بشر نیازهای طبیعی و جسمانی دارد:

«قل انا بشر مثل لکم الا اوحی الی» یعنی بگو که منهم بشری‌چون شما هستم مگر آنکه بمن وحی می‌شود.

بنا براین اهل سنت و جماعت در مقابل اینگونه غلوهابرانگیخته می‌شدند و دامنه بحث‌ها به‌جدال می‌انجامید، و البته هر روز از گوشه‌ای گروهی دیگر برمی‌خاستند و ادعائی دیگر می‌کردند و **باید دانست که این ادعاها و غلوها در واقع بازتاب اجتماعی ایرانیان در مقابل ظلم طبقه حاکمه بود.**

اما این‌گونه غلوها ویژهٔ همه ایرانیان نبود و گروههای بسیاری مخالف ادعاهای اینان بودند.

حافظ امام جمال‌الدین ابی‌الفرج **عبدالرحمن بن جوزی** که بسال ۵۹۷ درگذشته در کتاب تلبیس ابلیس می‌گوید:

و غلوالرافضه فی‌حب‌علی رضی‌الله عنه حملهم علی‌ان‌وضعوا احادیث کثیره فی‌فضائله، **واکثرها توذیه**[1].

یعنی غلو رافضیان در دوستی علی ــ رضی‌الله عنه ــ آنان راوادار به‌وضع احادیثی در فضائل او می‌کند که اکثر آنها او را آزار می‌دهد.

غلو و زیاده‌روی این گروه‌ها در بخش هفتاد و دوملت شرح داده شد، اما باز به‌گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

طایفه‌ای بنام **ذمامیه**، جبرئیل را مذمت می‌کردند که مأمور به‌نزول به‌علی بود اما به‌محمد نزول کرد:

و طائفه یقال لها الذمامیه، یذمون جبریل و یقولون کان مأموراً بالنزول علی علی فنزل علی محمد[2].

و باز شخصی بود بنام **ابومنصور عجلی** که منتظر محمدبن‌علی‌الباقر بود و ادعا می‌کرد که وی خلیفهٔ محمدبن علی است. که به‌آسمان عروج کرده و خدا با دست خویش سر او را مسح کرده و می‌پنداشت که او قطعه‌ای ازآسمان است که ساقط خواهد شد[3].

۱ــ تلبیس ابلیس چاپ مصر صفحه ۹۹ ۲ــ تلبیس ابلیس صفحه ۹۸

۳ــ اشاره به‌آیه ۴۵ از سورهٔ طور است که پاسخ مدعیان محمد است که ازاو می‌خواستند اگر پیامبر است قطعه‌ای ازآسمان را به‌زمین بیندازد، وقرآن می‌گوید که: **وان یرواکسفاً من‌السماء یقولوا سحاب مرکوم**، یعنی اگر قطعه‌ای از آسمان ببینند که می‌افتد (ازروی انکار) می‌گویند که آن ابری متراکم است!

و باز طایفه‌ای از روافض بودند که جناحیه نامیده می‌شدند و پیروان عبداله بن معاویه بن عبداله بن جعفر ذی‌الجناحین بودند و اعتقاد داشتند که روح خدا در اصلاب انبیاء جریان داشته تا آنکه به‌عبداله منتهی شده و او نمرده است واوست که منتظر است[۱]. و باز طایفه‌ای که غـرابیه نامیده می‌شدند اثبات می‌کردند که علی در نبوت با محمد شرکت داشت[۲].
و بالاخره:

فی عصر نا اسحق‌بن محمدالمعروف بالاحمر کان یزعم ان علیاًهواله عز وجل و انه یظهر فی‌کل وقت فهوالحسن فی‌وقت و کذلك‌الحسین وهولذی بعث محمداً صلی‌اله علیه وسلم[۳]

یعنی در زمان ما (زمان ابن جوزی) اسحق بن محمد معروف به احمر معتقد است که ـ علی ـ خدای عزوجل است و او است که در همه وقت حاضر است و حسن و حسین نیز همچنین و او است که محمد ـ صلی‌اله علیه و سلم ـ را (به‌پیامبری) برانگیخت.

به‌دیگر فرقه‌های غلاة در فصل فرق مختلف اشاره رفته است وبیش از این در اینجا لازم نمی‌نماید پس بهتر است که ببینیم عقیده فضل‌بن شادان در بارهٔ غلو چیست!

در صفحه ۴۶۵ ایضاح چنین آمده:

شما گمان می‌برید که شیعه می‌گویند که «به‌آل محمد علمی الهام می‌شود که به‌تعلیم نیاز ندارد» پس شما کسانی هستید که این روایت ابن عمر را نقل می‌کنید که گفت: آنان قومی فهیم‌اند و همانا که علی میگوید: در نزد من غیر از وحی نیست، مگر آنکه خدای بمن فهم عطا کرده، پس آیا فهم غیر از الهامی است که خدای آنرا بربندهٔ خـود می‌فرستد؟ و شما گمان می‌برید که بی‌شك رای مباح با شما است هنگامیکه برشما وارد می‌شود آنچه را که در کتاب و سنت راجع بدان کوشش نکرده‌اید؟

پس آیا رای غیر از الهامی است که خدای در قلب مرد القاءمی‌کند و بدان می‌گوید؟ و همچنین الهامی که خدای آنرا به‌مرد وحی میکند و بدان می‌گوید؟

۱ـ تلبیس ابلیس صفحه ۹۸ـ۳ـ همان‌کتاب وهمان صفحه

۲ـ همان‌کتاب وهمان صفخه

۳ـ تلبیس ابلیس صفحه ۹۷

با اینحال شیعه اینرا نمی‌گوید و ایمان بدانچه که شما در رای و الهام می‌گوئید ندارد، و دلیل بر آن قول علی‌بن‌ابیطالب است ـ صلوات الله علیه ـ :

ماعندناالا ما فی کتاب‌الله او ما فی‌الصحیفه و علی ـ علیه‌السلام ـ راست گفت. در نزد او نبود مگر آنچه که در کتاب خدای بود زیراکتاب خدای کلیه علومی را که مردم در امر دینشان بدان نیاز دارند جمع میکند، پس آنچه که در صحیفه است، تفسیری است از آنچه که درکتاب خدا است.

و شما نفرت دارید ازاینکه میگویند: نزد آل محمد کتابی است که در آن علم حلال و حرام، بخط علی و املاء رسولخدای (ص) هست و همانا آنچه را که از آنان روایت می‌شود حق است!

آنان اینرا می‌گویند و این مطلبی عظیم و یا منکر نیست که علی بن‌ابی‌طالب ـ صلوات‌اله علیه ـ آنچه را که از رسول‌اله شنید. نوشت و آنرا ثبت کرد و آن علم را بفرزندش ارث گذاشت و از شما فقیهانی هستند که بفرزند خود صد کتاب، یا بیشتر و کمتر، ارث می‌گذارند از آنچه که شنیده‌اند یا نوشته‌اند، و این برشما منکر نیست در حالیکه آنچه را که علی ـ صلوات‌اله علیه ـ از رسول‌اله (ص) شنیده نوشت انکار می‌کنید و این موضوع را بزرگ می‌کنید و از او روایت می‌کنید که گفته است:

کنت والله اسأل فاعطی، واسکت فابتدی و بین‌الجوانح منی علم جم فاسألونی[1].

بعد می‌گوئید که حسن و حسین ـ صلوات‌اله علیهما ـ علی (ع) را از حارث اعور نوشته‌اند، بخدای که ممکن نیست علی که علمش را به مردمان بذل می‌کند بفرزندش بخل بورزد و این بدگوئی بزرگی است و ممکن نیست...»

این گفتار نشان می‌دهد که فضل شخصاً از غلاة نبوده غلو راهم در مورد علی (ع) و فرزندانش قبول ندارد. بویژه آنکه او کتابی هم در رد بر غلاة نوشته است که در جای خود از آن یاد گردید.

البته دوستداری خاندان علی(ع) در بین ایرانیان چنان بود که

۱ـ این جمله درست بهمین صورت در نهج‌البلاغه نیامده وروایاتی نظیر این هم هست انتهای جمله چنین معنی می‌دهد که بین بالها یا جوانب من علم بسیاری است پس ازمن بپرسید.

ائمهٔ بزرگ ایرانی اهل سنت و جماعت نیز همواره در کتابهای خود احترام آنان را رعایت می‌کردند، و دیده نمی‌شود که یك ایرانی اهل تسنن به‌اهل بیت پیامبر اسلام بتازد از جمله احتراماتی که برای اهــل بیت رسول قائل شده‌اند یکی و بزرگتر از همه آنست که پس از نام رسول جمله «صلی‌الله علیه و آله و سلم» را می‌آوردند. و بطوریکه می‌دانیم اصل این جمله آیه ای از قرآن است: «**ان‌الله و ملائکته یصلون علی‌النبی، یا ایهاالذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما**»[1] یعنی همانا که خدا و فرشتگانش به‌نبی (محمد) نیایش و نماز می‌برند. ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، بر او نماز برید و تسلیم او باشید! و در این آیه فقط به نبی اشاره شده و نه بفرزندان او اما ایرانیان چه علماء سنت و چه‌شیعیان آل محمد را نیز مستوجب نماز می‌دانند.

یکی از بزرگترین ائمهٔ ایرانی، **امام محمد غزالی** است کــه در پیشوائی او در مذهب ابوحنیفه شکی نیست واو نیز در کتابهای خویش همواره آل محمد را ستایش می‌کند.

البته آنانکه واقع‌بین‌تر بودند ستایش این گروه را مانع از تمجید اعمال گروه دیگر نمی‌دانستند.

عطار نیشابور در مقدمه منطق‌الطیر خود خدمات خلفای راشدین و اولاد علی را برشمرده همگان را مستحق ستایش در خور خویش‌می‌داند و گروهی را که بطرفداری اهل تسنن ذم آل علی را می‌کرده‌اند و نیز آنانرا که بطرفداری از آل علی خلفای راشدین را نفی می‌کرده‌اند هشدار داده و تعصب بدون تعقل را در اندیشهٔ انسانی مردود می‌شمرد. تا آنجا که:

کفر کافر را و دین دیندار را — لحظه‌ای دردت دل عطار را

۱ــ آیه ۵۷ از سورهٔ احزاب

آرامگاه فضل‌بن شاذان

فضل‌بن شادان در تداول عامهٔ نیشابور، شاه‌فضل نامیده می‌شود و آرامگاه فضل در ۵ کیلومتری شرق شهر کنونی نیشابور و چهار کیلومتری شمال شرقی امامزاده محمدمحروق و حکیم‌عمرخیام قرار دارد، و از آنجا که بگفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله، حجة الحق عمر خیام را در گورستان حیره بخاك سپرده‌اند، می‌توان داوری کرد که فضل‌بن شادان هنگام مرگ در گورستانی نزدیك به‌حیره خفته است.

بر روی گور فضل سنگ‌قبری نهاده‌اند که تقریباً معرف او است و خلاصه‌ای است از آنچه که در شرح احوال او آمده، و معلوم نیست از سوی کدام شخص نیك‌اندیش بمناسبت هزارهٔ درگذشت فضل بسال ۱۲۶۱، تهیه شده‌است.

نوشته‌های این سنگ باین شرح است:

هذا ضریح النحریرالمتعال، و النبیل‌المفضال ذی العزوالاجلال شمس ذوی‌البسائط و الافضال، المؤسس‌الممهد لعلم الکلام القائم بالقسط لاقامةالبراهین لاهتداء الانام، الراوی عن‌الامامین‌ابی‌الحسن علی‌بن موسی و ابی‌جعفرالثانی علیهماالسلام، زبده‌الرواة و نخبه‌الهداة، و قدوةالاجلاء المتکلمین و اسوةالفتهاء لمتقدمین، الشیخ‌العلیم‌الجلیل، الفضل‌بن شاذان بن‌الخلیل، طاب‌الله ثراه قدوصل بلقاء ربه فی‌سنه ۲۶۰ قدترحم علیه ابو محمدالحسن‌العسگری علیه‌السلام فقال رحم‌الله الفضل ثلاثه ولاء و قال ایضاء اغبط اهل خراسان بمکان‌الفضل و قال محمدبن ابراهیم الوراق خرجت الی‌الحج فدخلت الی مولای ابی‌محمدالحسن‌العسگری (ع)واریته کتاب‌الفضل بن شاذان فنظرفیه و تصفحه ورقه ورقه و قال علیه‌السلام هذا صحیح ینبغی ان یعمل به رحم‌الله الفضل کتبه فی‌سنه ۱۳۶۱

ترجمهٔ مطالب این سنگ نوشته چنین است:

اینست آرامگاه استاد والا و دانشمند شریف، دارندهٔ عزت و جلال، خورشید گشاده دست و برتر، بنیان گذار و گسترش‌دهندهٔ‌دانش‌سخنگوئی، استوار به‌عدل در برپاداشتن براهین، برای راهنمائی آفریدگان، روایت کننده از امامان ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی، و ابی‌جعفر ثانی علیهماالسلام. برگزیدهٔ راویان و نخبهٔ راهنمایان، و نمونه برترین سخنگویان وپیشوای فقیهان پیشین پیر دانشمند جلیل. فضل پسر شاذان پسر خلیل. خداوند پاداش نیکش دهاد.

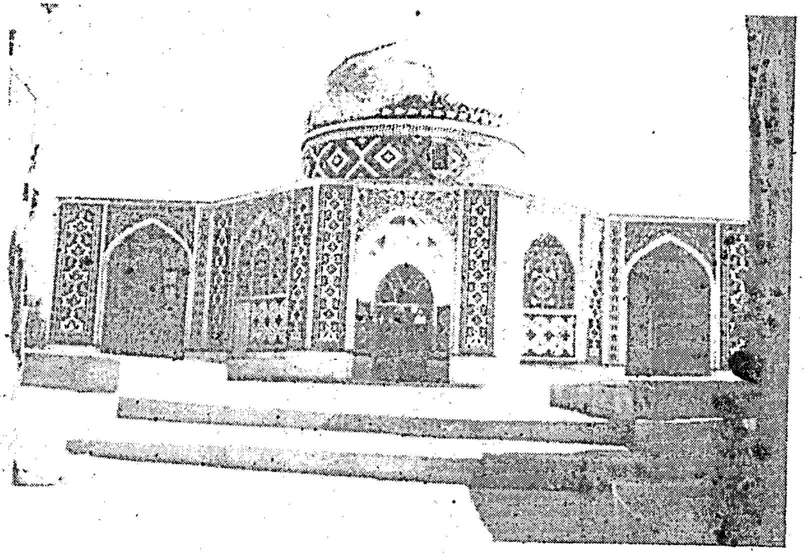
او در سال ۲۶۵ بدیدار پروردگارش رسید. و ابومحمد حسن عسگری علیه‌السلام برو رحمت فرستاد و سه‌بار پی‌درپی گفت: خدای بر فضل مهربان باشد و نیز گفت: به‌اهل خراسان رشک می‌برم به‌جایگاه فضل. محمدبن ابراهیم وراق گفت که در سفر حج بر مولای خود محمد الحسن عسگری وارد شدم و کتابی از فضل‌بن شاذان را بنظرش رساندم. بدان نگریست و برگ‌برگ ورق زد و گفت:

این کتاب صحیح است و سزاوار است که بدان عمل شود. خدا فضل را رحمت کناد. در سال ۱۲۶۱ نوشته شد

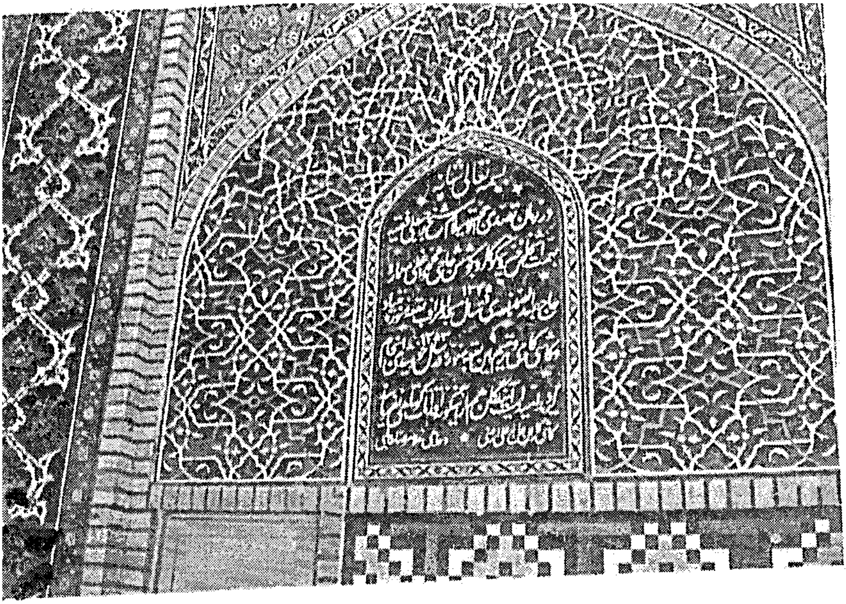
از سال ۱۳۴۲ تاکنون گروهی از نیك‌اندیشان نیشابور که یکی از ایشان چنانچه گذشت برای چاپ این جزوه نیز مرا یاوری کرده‌اند، در آرامگاه او تغییراتی بعمل آورده مسجد و کتابخانه و دیگر تاسیسات لازم را برای این مکان ساخته‌اند.

باغ بزرگی که در حریم این آرامگاه قرار دارد اکنون لبریز از درخت و گل و گیاه است، و درمیان انبوه حیرت‌انگیزی از خرابه‌های شهر باستانی نیشابور قرار دارد.

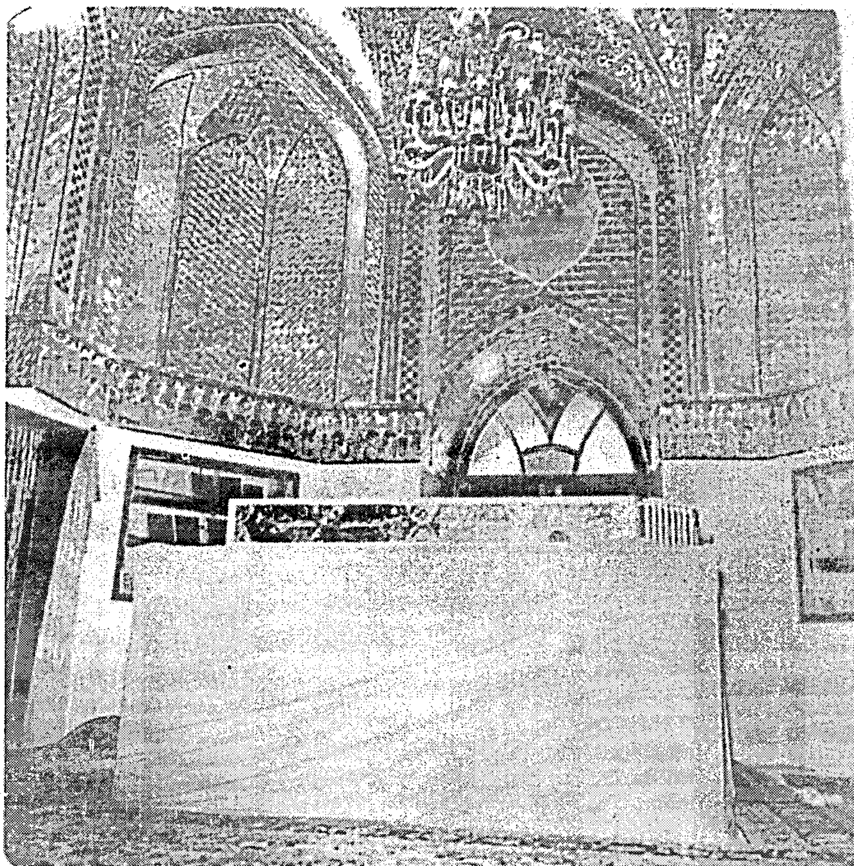
گوئی همواره همهمهٔ وهم‌انگیز این گروه انسانهای عاشق که ناکام و بنا به‌هوس یك امیر و پادشاه خونخوار، سحرندیده در اندرون یك شام تاریك و سیاه و دراز آهنگ فرورفته‌اند، بگوش جان جهانیان می‌رسد.



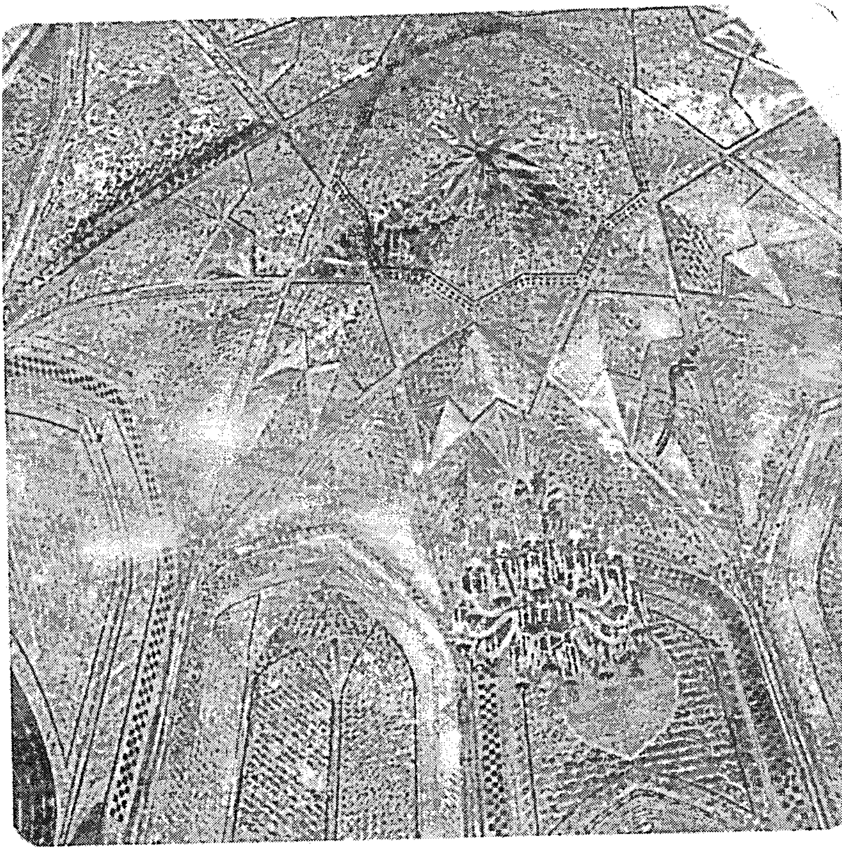
نمای بقعهٔ فضل ازسوی جنوبی
بقعهٔ اولیه منحصر به‌ساختمان زیر قبه بوده است وساختمان طرفین ازسال ۱۳۴۲ساخته شده است



کتیبه‌ای که در ضلع جنوب غربی آرامگاه نصب شده، ودرآن، از آیندگان نیز به‌شرکت درکارهای نیک دعوت گردیده



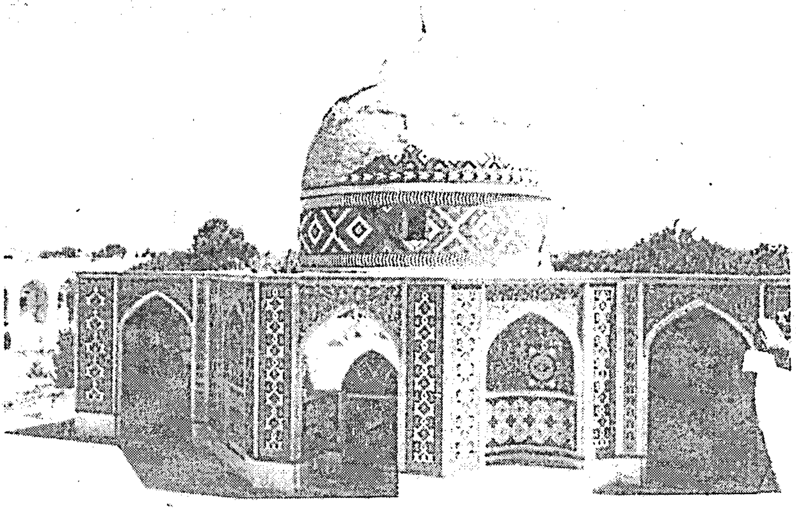
نمای داخلی آرامگاه. کتابهائی که ازسوی محدث ارموی به‌آرامگاه فضل هدیه شده
است در قفسه‌های دوسوی مقبره دیده می‌شود



آئینه‌کاری داخل بقعه



نمای عمومی باغ آرامگاه



آرامگاه از سوی جنوب شرقی،